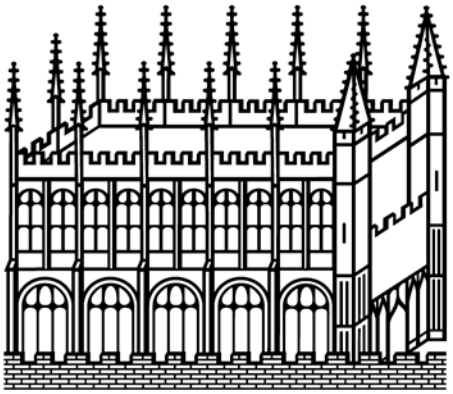

Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

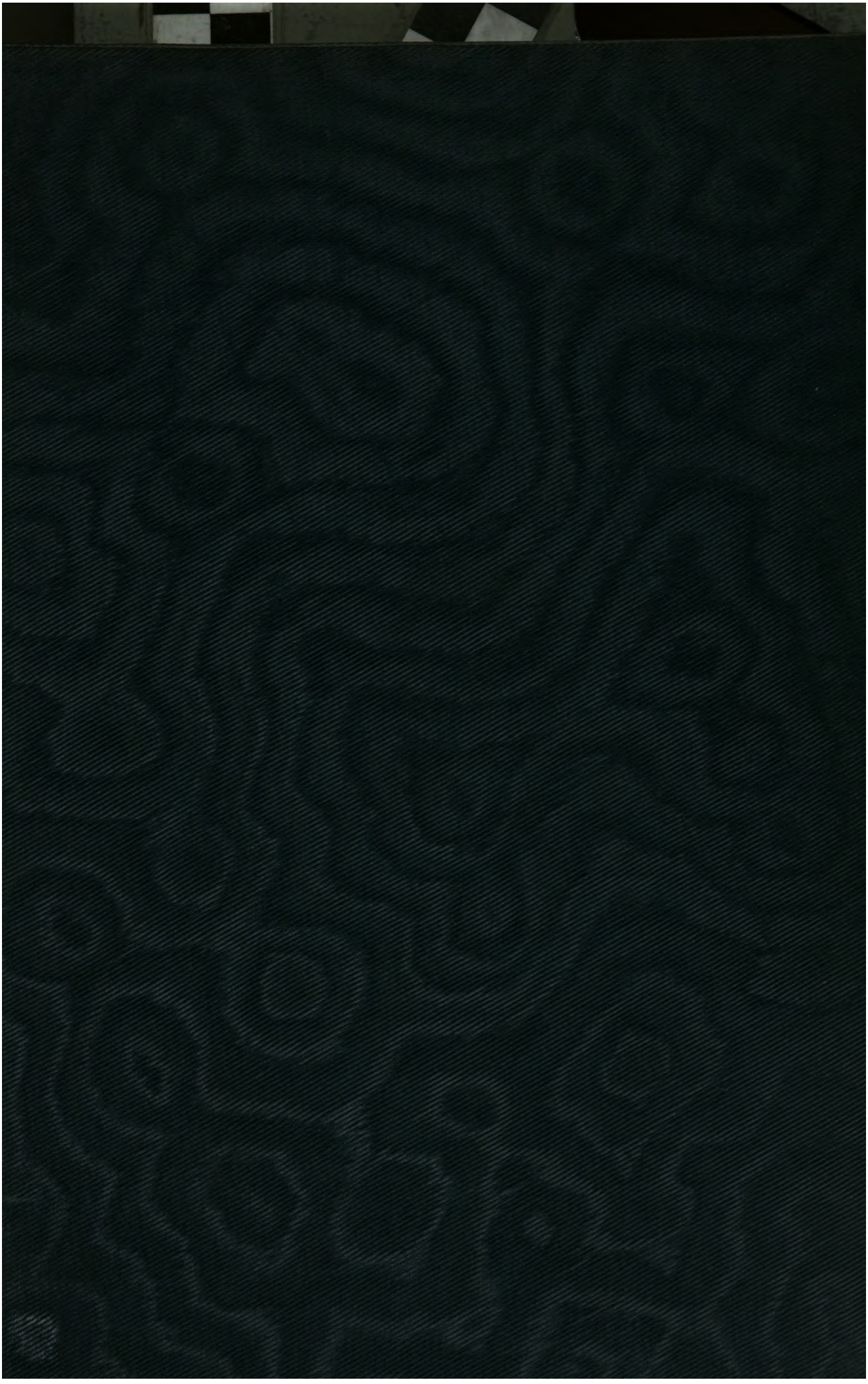





مجموعۂ نسیم جنت - قصیدۂ نعتیہ و خیابان فردوس و فضائل درود - مولفہ مولوی محمد کافی -

سبیل الجنان ترجمۂ تکمیل الایمان مصنفہ میر علی تخلص امیر -

تذکرۃ الجمعہ - فضیلت جمعہ مین مصنفہ نواب مولوی قطب الدین خان -

فلاح دارین - آداب معاشرت شرعی مولفہ " -

توضیح الحق - مسائل خبریہ دین مولفہ " -

تحفۃ الزوجین - میان بی بی کے باہمی حقوق اور انکی معاشرت - " -

احکام العیدین - مولفہ - " -

تحریم النسا - رشتہ دارون کی کون عورتین حلال ہین اور کون حرام یعنے جنکے ساتھ نکاح درست نہین شرعاً مولفہ - " -

رسالۂ کلید باب الحج - احکام حج کا بیان مصنفہ منشی محمد سید انور علی -

فضائل الشہور والصیام فی اوراد اللیالی والایام - مہینون اور ماہ صیام کی فضیلت مولفہ مولوی محمد رمضان -

سراج السالکین - ترجمۂ منہاج العابدین - جو مصنفہ حضرت امام غزالی ہے مترجمہ مولوی منیر -

گلدستۂ کرامات - در خرق عادات و کرامات حضرت غوث الاعظم مصنفہ مفتی غلام سرور لاہوری

رسالۂ عجالۂ ہادیہ - در امتناع بازی شطرنج معروف بہ رسالۂ شطرنج مولفہ مولوی عبد اللہ بلگرامی -

گلزار جنت - نعماے جنت کا بیان مصنفہ نواب قطب الدین خان -

ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن مولفہ منشی محمد ظہیر الدین بلگرامی -

تاریخ مکۂ معظمہ - احوال بناے کعبہ و فضائل مولفہ حاجی محمد فخر الدین خان -

ضمان الفردوس - مولفہ مفتی عنایت احمد -

مرج البحرین فی فضائل الحرمین - کعبہ اور مدینہ کی زیارتگیون کا بیان مولفہ مفتی محمد عبد الغفار

عقد الجواہر مسمّی بہ مؤید الشعرا - جواز و عدم جواز شاعری کا بیان شرعی طور سے مولفہ ابو عبد العزیز معروف بہ سید منظور احمد -

مجموعۂ جوشن صغیر و کبیر - مترجم مع درود طوسی و دعاے کمیل -

جوشن صغیر - مترجم -

طریقۂ حسنہ - مصنفہ حکیم رحمان علی خان مدار المہام ریوان -

وصیت نامہ - مع رسالۂ دانشمندی - تصنیف شاہ ولی اللہ محدث دہلوی -

قصۂ ماہ رمضان - مصنفہ عبد اللہ خان -

جنگ نامۂ کربلا۔
مجموعۂ توشۂ عقبیٰ۔ درود و تالیف اسمائے الٰہی مع خواص و نامہائے مبارک رسالت پناہی تالیف مولوی محمد عباس۔
عین البکا معروف بہ وہ مجلس۔ مع رسائل شطغرا مشہور بہ چہل مجالس تصنیف نواب سید عطاء اللہ۔
مجموعۂ نود و نہ نام۔ شامل چند رسائل ذیل
۱۔ دعائے منفی۔ ۲۔ قصیدۂ بردہ۔ ۳۔ قصیدۂ بانت سعاد۔ ۴۔ قصیدۂ غوثیہ۔ ۵۔ دعائے سریانی۔ ۶۔ قصیدۂ اویس قرنی
انوار محمدی۔ بیان اختلاف فرق اسلامیہ تصنیف محمد امیر اکبرآبادی۔
شرح چہل حدیث۔ تصنیف میر علی۔
مجموعہ۔ ۱۔ وفات نامہ۔ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ ۳۔ قصۂ حضرت بلال۔ ۴۔ قصۂ حضرت والیٔ حلیمہ
نبوت نامہ ــــ معروف بہ حلیہ شریف
مولود شریف منظوم۔ از مرزا علی بہار۔
مولود شریف شہید نثر۔ واضح خط از مولوی غلام امام شہید۔
ایضاً خرد۔ //
میلاد مصطفوی۔ بر روایات امامیہ تصنیف مولوی وزیر حسن۔

حدیقۂ میلاد۔ در فضائل و ولادت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ۔
نسب نامہ ــ رسول مقبولؐ حال الثبت سے وفات تک۔
تاریخ مدینہ۔ ترجمۂ جذب القلوب مترجمہ مولوی عبدالحق بریلوی۔
نور نامہ و شمائل نامہ۔ نور محمدی اور شمائل کا بیان ہے۔
خدا کی رحمت۔ حال پیدائش حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم۔
اسرار نبوت و فضائل نبوت و نعم البدل مولد شریف۔ یہ تین کتاب مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین ہیں۔
محامد خاتم النبیین۔ غزلیات محامد میں مولفہ منفی امیر احمد امیر۔
سرور القلوب فی ذکر المحبوب۔ معجزات پیغمبرؐ کا بیان مولفہ مولوی محمد تقی علی خان۔
گلدستۂ محسن۔ در محامد پیغمبر شامل رسائل۔
۱۔ مدیح خیر المرسلین۔ ۲۔ مخمس نعتیہ۔ ۳۔ مثنوی صبح تجلی۔ ۴۔ سراپائے رسول اکرم۔
مولفہ مولوی محمد محسن۔
خمسۂ محمدیہ۔ در فضائل پیغمبر تصنیف مولوی نجم الدین نجم۔

که سپاه برای قتال عبدالله بن زبیر بمکه فرستد در اول وهله هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال
دران حرام است چگونه محاربه بعمل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که من دوش
بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج راضی بعزیمت مکه
برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را پای نام حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از
طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائرهٔ قتال را با ابن زبیر
باشتعال آورد و کمر گستاخی ها بسته دامن محافظت و آداب کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت
تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از انکه
این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار
ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمهٔ لیلة القدر خیر من الف
شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه مدت ملک و سلطنت
بنی امیه است بظهور آمد انیست روداد وقائع که بترتیب آنچه محفوظ خاطر منتشر بود حواله
بقلم نمود و بعد ازین آنچه جلوهٔ شهود گرفت بخوف اطناب کلام طی کشح از بیانش بکار رفت فقط

خاتمة الطبع

سپاس بدرگاه داور بیچون که درینولا بتائیدش کتاب نادر الواقعات در احوال شهادت رابع و خامس آل عبا حضرت حسن
مجتبی و حضرت حسین شهید کربلا علیهما الصلوات والتحیه مسمی به تحریر الشهادتین شرح مبسوط سر الشهادتین
که متنی ست متین بنقل روایات معتبره از روی احادیث نبوی افتخار علمای مستند اهل حدیث مولانا شاه عبدالعزیز
محدث مغفور دهلوی تصنیف فرموده و شرحش بکمال توضیح و لطافت بیانی و شیوا زبانی در زبان فارسی
عالم جزیل و فاضل جلیل صاحب کمالات ظاهری و باطنی حضرت شاه سلامت الله مرحوم زیب ترقیم نموده
و دیگر روایات را که بحد اعتبار رسیده بود بران افزودند بارها شرح موصوف بسبب مقبولیت در مطابع
مختلف بطبع رسیده اکنون بباعث اصرار اهل شوق در مطبع نامی منشی نولکشور بمقام لکهنؤ بماه دسمبر
سنه ۱۸۸۲ع مطابق ماه صفر سنه ۱۳۰۰ھ حلیهٔ طبع در بر کرده در نظر عالمیان جلوه نما شد کردگار جهان منظور و مطبوع اهل عالم گرداناد بمنه

وقیس بن اشعث کندی وخولی بن یزید وسنان بن انس نخعی وعبد اللہ بن قیس وحکم
بن طفیل ویزید بن مالک وغیرایشان از اعیان یزید بعقوبت مبتلا شدہ بقتل رسیدند
وتنہای ایہارا زیر سم اسپان گذاشتند واسپان رابر آنہا دوانیدند چندانکہ
استخوانہا ریزہ ریزہ گردیدہ باخاک برابر شد وپوشیدہ مباد کہ در کتب تواریخ اختلاف
است در بعضی ذکر قتل ابن سعد وشمر وغیرہ قبل از قتل ابن زیاد ست ودر بعضی بعد ازان
وکیف ماکان منتقم حقیقی حسب وعدہ کہ بیانش در ضمن اخبار واقعۂ کربلا بروایت
حاکم مقدم شد سزای اعمال قتلہ حسین رااز دست مختار بکنار آنہا نہاد گو شقاوت
ازلی نہایت کار ظہور در ناصیۂ اعتقاد مختار کردہ چنانچہ تفصیل حال بدتآلیش در کتب
تواریخ مسطور ست وہر گاہ مختار بر کوفہ واطراف وجوانب آن مسلط شد واعیۂ
محاربہ باعبد اللہ بن زبیر در سرش جا کرد عبد اللہ برارادۂ مختار وقوف یافتہ
مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربۂ مختار نامزد کرد چون مصعب از بصرہ بمحاربۂ مختار
روان شد میانہ مصعب ومختار طرح جدال وقتال افتاد وفتح نصیب مصعب
گردید ومختار درین معرکہ بقتل رسید وہمین کہ مصعب بن زبیر بر کوفہ ونواحی آن
استیلا یافت عبد الملک بجنگ مصعب بر خاستہ ہنگامۂ قتال گرم ساخت
وفتحیاب شد ومصعب بن زبیر وابراہیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن عمر
لیثی منقول ست کہ باعبد الملک گفت کہ من اولا سر حسین رابدار الامارہ روبروی
ابن زیاد دیدم بعد ازان سر ابن زیاد را پیش مختار وبعد ازان سر مختار را در حضور
مصعب وبعد ازان سر مصعب را بمجلس تو می بینم پس از ین دار الامارہ پناہ میجویم کہ
بد مکانی ست کہ باز گشت سرہای رئیسان باینجا میشود عبد الملک باصغای این سخن از
مجلس برخاست وگفت کہ بنای این قصر نامبارک را از پا در آرند مجملا ہر گاہ عبد الملک
بر مصعب ظفر یافت ومصعب کشتہ شد کوفہ ونواحی آن در تصرف او در آمد خواست

وخانهٔ او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول
هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بدار کشیدند پستر تنش بآتش سوختند و همچنان
دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد
و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل
ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله ابن زیاد فرستاده
همین که ابراهیم بسرحد موصل واصل شد ابن زیاد بکنار دریای که بفاصله پنج فرسنگ
از موصل واقع ست لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا آنکه دم صبح محاربه از طرفین
بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد
چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد
و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را
از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده
پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد
بکوفه رسید مختار بزم خود آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الامارة جلوس
نموده فرمود که سر ابن زیاد حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر
ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت
و از مفتاح النجاة منقولست که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل
رسیدند و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا
اتفاق افتاد و بروایات صحاح مروی ست که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت
و اندکی قرار گرفته از دهان او بر آمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که مار
بدینسان سه بار آمد و رفتی کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن و عمر بن حجاج

با علیؑ مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام حکومت خود همچو حسینؑ بن علیؑ فرزند رسولؐ را کشت آخر جوان بمرد و نکال و وبال دارین بطمع حکومت چند روزه همراه خود برد بعد ازین زار زار گریست و گفت که من میدانم که محاربه با حسینؑ بسیار بد بود که پدرم نمود و باز گشت او بسوی جهنم شد که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و به تخریب مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانهٔ کعبه روا داشت من در چنین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شود امیر گردانید من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته در خانه خود را بر روی خلائق بست و بعد ازان بجوار رحمت حق پیوست اما حال خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت مرد لیست که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست و فرمان داد که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسینؑ بن علیؑ بودند یک یک ابن نشان دهید چنانکه چند کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالیا از حکومت دری و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست و زر قتل حسینؑ چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن بزدو سرهای اینها را پیش محمدؑ بن حنفیهؑ فرستاد پستر حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در معرکهٔ کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسینؑ ست از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب می شد می کشتند و نعشش می سوختند

سہل ست باز بکتاب فعال شنیعی مبتلا گردید کہ صورت عذاب الٰہی بی شائبہ تکلف از
ناصیۂ حال آن بدمآل نمودار بود منجملہ آن تخریب مدینۂ منورہ ست کہ از دست بیدادش
تا سہ روز عوام و خواص سکنۂ آن بلدۂ طیبہ از قتل و غارت امان نیافتند و ہفت صد
کس از صحابہ کشتہ شدند و خانۂ ام المومنین حضرت ام سلمہؓ را تاراج نمودند و تا سہ روز
نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربہ بر منبر منیف و در مسجد شریف
جا داشتند و دیگر اعمال قبیحہ کہ قلم از تحریرش بحال خود می لرزد یزیدیان در مسجد
نبوی کہ مورد جنود ملائکہ مقدسہ بود بظہور آوردند و ازان جملہ ہتک حرمت کعبہ معظمہ
کہ از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم برگشت و ستونہای مسجد شکست و لباس
کعبہ را سوختند و پردہ کہ بر در کعبہ کشیدہ بود آنرا ہیمہ تنور ہا ساختند تا آنکہ روزی چند
خانۂ کعبہ بی لباس و اہل بیت اللہ در ایذا و ہراس ماندند و از انجملہ است حلت و اباحت
منہیات شرعیہ از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواہر و امثال آن کہ
دلیل صحیح بر تائید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مصرح ست
المختصر آن شوربخت سہ سال و ہفت ماہ با بتلای چنین عقوبات از بادشاہی خود
دم زدہ پانزدہم ربیع الاول در مقام حمص کہ شہری از بلاد شام ست واصل جہنم گشت
و سنین عمرش بسی و نہ سال رسیدہ بود کہ باطوق لعنت سلاسل نکبت از دنیا برفت
و از اتفاقات است کہ روزیکہ ہتک حرمت کعبہ از جور و تعدی یزید بظہور آمد ہمان روز
آن شقی ذخیرۂ خسران را نوشتہ راہ عاقبت کردہ رخت اقامت خود ش از دنیا
بدوزخ کشید و چون یزید بن معاویہ بمرد معاویہ پسر یزید را کہ در حیات خویش
ولی عہد و خلیفہ ساختہ بود بر تخت سلطنت نشاندند ہمین کہ معاویہ بادشاہ شد بر منبر
رفتہ بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیہ الصلوۃ والثنا گفت کہ خلافت آئین
مضبوط خداوند حق خلفای باصفاست جد من معاویہ بن ابی سفیان از راہ خلاف

راوی گوید بخدا که من بچشم خود دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی است
که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حسین را با فتراک بسته بود اشتهاری در نکو منظری
داشت ابدا از نیکه دیدند روی او تیره و تاریک تر از قیر گشت گفتند ش تو که خوبترین
مردم و حسن و جمال بودی چه شد که رویت باین روز سیاه نشست گفت از روزیکه
سر حسین را بفتراک بسته ام دو کس هر روزه می آیند و هر دو با زور گرفته کشان کشان
بسر آتش می برند و از گون بران می آویزند و باز می آرند ازین رو رویم سیاه و حالم
تباه ست آخر انکس بهمان عذاب مبتلا مانده رهگرای وادی جهنم شد و از واقدی
منقول ست که پیر مردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از و سبب پرسیدند
گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدم که آستین تا بازو چیده و در
دست مبارکش شمشیری بود کشیده و روبروی آنحضرت فرش چرمین گسترده
تا وقت تلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند همین که نظر آنجناب بران پیر
افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور شد و گویند شخصی در شام از قتله حسین
بود که ریش همچو دمی خنزیر شده عبرت گاه مردم گردید روایت کرده اند که آنکس که تیر
بگلوی عبد الله رضیع علی اصغر ست زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب دیش حرارتی
و پیش پشت برودتی پیدا شد که هر چند رو بروی او باد بیزن میکشیدند و عقب او
تنور آتش می افروختند همچنان فریاد و ویلا میکرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
انیست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال یزید
پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن فساد و شمر بد پیکر و نظرای ایشان مجملا باید شنید
که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آمد اشقیا را قطع
نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن

۱۵ قبر موضع سیاه کوه پوشش شتران بمانند هجرت دفع غارش ۱۲ موضع حاجی علی سلمه الله تعالی

رفت بیان شمه ازان بزبان قلم گذشت و با انهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ان هذا لشئ عجاب **خاتمة**
در بیان حال قاتلان خسران مآل کبسانیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد
که هرکس که مباشر قتل وسهیم و شریک قاتلان و راضی و خرسند بشهادت شاه شهیدان
گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار
بسزای کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول ست که هرکسیکه در معرکه کربلا بمعرض
مقابله حضرت سید الشهدا بود بی دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت
بعضے بقتل رسیدند و بعضے نابینا شدند و بعضے را روسیاه گشت و بعضے را
در اندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضے بتشنگی مردند و بعضے بدیگر
عقوبات مبتلا گشتند و مردی ست که جماعتی با هم گرحرف میزدند که هیچکس را از
دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیرمردی
ازان جماعت گفت که من بشریک قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتے پیرامون حالم
نگشت درین سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله
چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که در از جماعت میگشت و میگفت
که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش فروخته قهر الهی
بود آب دریا بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب
جهنم شد و از تندی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دگر هم
شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بزبانها رفت گفتند که هرکه شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بمرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت
که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف بانجام
نرسیده بود که شعله از چراغ برجست و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت

وشہادت سید الشہدا است لیکن امر کہ عجیب تر ازان متصور نیست بگوش حق نیوش
باید شنید کہ ارشاد میرود وختم کلام بران میشود آخرج ابن عساکر عن المنہال
ابن عمر وقال انا واللہ رأیت راس الحسین حین حمل وانا
بدمشق وبین یدی الراس رجل یقرء سورۃ الکہف حتی
بلغ قولہ تعالی ام حسبت ان اصحاب الکہف والرقیم کانوا من
ایاتنا عجبا فانطق اللہ الراس بلسان ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی وحملی
وبرآورد ابن عساکر از منہال بن عمرو گفت کہ من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکہ
برداشتہ شد بر نیزہ ومن بدمشق بودم وپیش سر مبارک مردی میخواند سورۂ کہف
را تا آنکہ رسید باین آیہ کہ معنی آن اینست آیا پنداشتی کہ اصحاب کہف ورقیم از
اعجوبہ نشانہای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدای تعالی سر مبارک را بزبان تیز
فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشتہ شدن من وبر نیزہ برداشتہ شدن سر منست
پوشیدہ نماند کہ قصۂ اصحاب کہف کہ تا سہ صد و نہ سال بغار در خواب رفتند
وچون بیدار شدند یکدیگر را پارہ ازان مقدار خواب خود را پنداشتند ہر چند
مشتمل بر عجائب قدرت الٰہی ست چنانچہ تفاصیل این قصہ در تفاسیر قرآن وکتب
تواریخ بجای خود مذکور ست لیکن قتل شاہ شہیدان وحمل سر مبارک بر نیزہ
عجیب تر ازان ست نمی بینی کہ جماعت یزیدیان با وصف تلفوہ بکلمۂ شہادت
واقرار بنبوت خاتم الرسالت وامتثال رسم واسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی
بقتل فرزند رسول وجگر گوشہ بتول پرداختند ودودمان رسالت را پایمال حوادث
وآفات ساختند وسر سردار نوجوانان بہشت را بتیغ وخنجر بریدہ بسر نیزہ کشیدند
ومستورات سرا پردۂ عصمت وطہارت را بی پردہ بر پشت شتران نشانیدہ شہر
بشہر گردانیدند ودیگر از دست بیدادیان آن بیدادیان ہر چہ بسر وقت اہل بیت نبوت

کہ چون زنان اہلبیت را بر شتران نشاندہ و سر امام مظلوم را بر نیزہ گذاشتہ بطرف
شام روانہ شدند بمنزلی رسیدند و در انجا دیری بود در نزدیکی آن فرود شدند دیدند
کہ بر دیوار آن دیر بیت مزبور مرقوم ست از راہب آن دیر پرسیدند کہ نویسندہ این
بیت کدام ست راہب گفت کہ من اینقدر میدانم کہ این بیت برین دیوار از مدت
پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشتہ شدہ ست و بعضے گویند کہ دیوار دیر شگافتہ شد
و دست و قلم از ان برون آمدہ این بیت را از خون نوشت و گویند کہ چون راہب
بحال اسیران اہلبیت وقوف یافتہ سر مبارک سید الشہدا را بر سر نیزہ دید
با خود گفت کہ این قوم بد کسانند کہ پسر نبی خود را کشتند و اہلبیت او را ذلیل
و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شدہ گفت کہ دہ ہزار درم از
من اینک بگیرید و این سر کہ بر نیزہ میدارید یک شب پیش من بگذارید یزیدیان
کہ از بس حریق آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راہب سر مبارک را از دست
اینہا گرفتہ بخلوت بردہ غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نہادہ مشاہدہ
انوار خدا در جمال حق نمایی میکرد و بدیدہ سر خود معاینہ می نمود کہ انوار تجلیات از سر
مبارک تا آسمان میرود و طبقات نوری دیدی تا صبح از آسمان بر سر مبارک
میریزد بلاحظہ این حال مسلمان شد و بقیہ عمر خود را در محبت و ولای اہلبیت
و انقیاد احکام اسلام گذرانید و بایفای موعود پرداختہ دہ ہزار درم بآن گروہ
بدبختان داد ہر گاہ آن بدمآلان در مہار از ضرہ کشیدہ خواستند کہ میانہ خود ہا
قسمت نمایند دیدند کہ آن در اہم خاکستر بودند و بر یکطرفی از انہا آیہ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰہَ
غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر طرفی دگر کریمہ وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
رقمی بود بر ارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیدہ و پنہان نبودہ باشد کہ اینہمہ آثار
عجیبہ و شواہد غریبہ کہ بیانش رفت برہان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعہ کربلا

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم سرکش و رسلطنت زمان من و گویند کہ حضرت
ام سلمہ بعد دریافت این ماجرا آنقدر گریست کہ از ہوش رفت و تا دیر غشی بر او طاری
ماند و آخرج ابو نعیم عن مزیدۃ بن جابر الحضرمی عن امہ
قالت سمعت الجن تنوح علی الحسین وہی تقول شعر الغی حسینا
ھبلا ✽ کان حسینا جبلا ✽ و برآورد ابو نعیم از مزیدہ بن جابر حضرمی از مادر
خود گفت کہ شنیدم جن را کہ آواز بلند گریہ میکرد بر حسین و میگفت کہ خبر مرگ
حسین میرسانم غمگین شدہ بود حسین باجمال و کوہ صبر و استقلال پوشیدہ نماند
کہ سابق گذشت کہ مراد از نوحہ درین مقام گریستن بیاد کرد او صاف حمیدہ
و خصال پسندیدہ حضرت امام حسین علیہ السلام ست نہ نوحہ متعارف و مرسوم
اہل بدعت و عمل زمان جاہلیت کہ آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحہ
وعید شدید بران وارد ست و آخرج ابو نعیم من طریق ہبیعۃ عن
ابی قنبل قال لما قتل الحسین اجتز راسہ و قعدوا فی
اول مرحلۃ یشربون النبیذ فخرج علیہم قلم من حدید
فکتب سطرا بدم شعر اترجو امۃ قتلت حسینا ✽ شفاعۃ جدہ
یوم الحساب ✽ و برآورد ابو نعیم از طریق عبد اللہ بن لہیعہ کہ محدث مشہور ست
از ابی قنبل گفت کہ ہرگاہ شہید شد حسین سر بریدند سر او را و نشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ را پس برآمد بر ایشان قلمی از آہن پس نوشت سطری
از خون آیا امید میدارند گروہی کہ کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب
یعنی چون سر مبارک جناب سید الشہدا را بریدہ پیش یزید بن معاویہ بسوی شام
می بردند ہمین کہ در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند دیدند کہ قلم
آہنی از غیب پدیدار شد و سطری یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند

وہمچنین قاتلان وگریبغداب ونکال مبتلا شدہ مردند چنانچہ نبذی ازان اگر
خدا خواست در خاتمہ مذکور شود وباقی از آثار وعلامات نوحہ جن بست آن را
باید شنید وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ حَبِیْبِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ الْجِنِّیَّةَ
تَنُوْحُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَهِیَ تَقُوْلُ شعر مَسَحَ النَّبِیُّ جَبِیْنَهٗ + فَلَهٗ
بَرِیْقٌ فِی الْخُدُوْدِ + اَبَوَاهُ فِیْ عُلْیَا قُرَیْشٍ + وَجَدُّهٗ
خَیْرُ الْجُدُوْدِ + وبیرون آورد ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت کہ شنیدم
زنی را از جنیان کہ میگریست بر حسین در حالیکہ میگفت کہ مسح کرد وبوسید
پیغمبر پیشانی او را پس بود برای او نور ولمعان در رخسار ہا پدر وما در ش بودند
از عمدگان قریش وبود جدش بہترین جدہا یعنی جنیہ نوحہ میکرد بر حسین
ومیگریست بران ومیگفت انچہ بیانش رفت وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ مِنْ طَرِیْقِ حَبِیْبِ
بْنِ ثَابِتٍ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ الْجِنِّ مُنْذُ قُبِضَ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِلَّا اللَّیْلَةَ وَمَا اَرٰی اِبْنِیْ اِلَّا قَدْ
قُتِلَ یَعْنِی الْحُسَیْنَ فَقَالَتْ لِجَارِیَتِهَا اُخْرُجِیْ فَاسْاَلِیْ فَاَخْبَرَتْ
اَنَّهٗ قَدْ قُتِلَ وَاِنَّ الْجِنِّیَّةَ تَنُوْحُ شعر اَلَا یَا عَیْنُ فَابْتَهِلِیْ بِجُهْدٍ
وَمَنْ یَّبْکِیْ عَلَی الشُّهَدَآءِ بَعْدِیْ + عَلٰی رَهْطٍ تَقُوْدُهُمُ الْمَنَایَا
اِلٰی مُسْتَجْمِرِیْنَ فِیْ مُلْکِ عَمْدِیْ + وبرآورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از
ام سلمہ گفت نشنیدم نوحہ گریہ جن را از روزیکہ وفات یافت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مگر امشب ومی بینم مگر اینکہ پسر من تحقیق کشتہ شد یعنی حسین پس
فرمود کنیز خود را کہ بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکہ تحقیق کشتہ
شد حسین ع وبدرستیکہ جنیہ نوحہ میکند ومیخواند گاہ باش ای چشم پس گریہ وزاری
کن بکوشش تمام وکیست کہ گریہ کند بر شہیدان بعد از من بر گروہی کہ کشید

آفتاب کسوف گرفت که ستاره ها در نیمروز نمودار شدند و مردمان گمان بردند که قیامت قائم گشت و این از اعاظم علامات ست و دیگر از جمله آثار و علامات ست که ارشاد میشود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مرة قال اصابوا ابلا فی عسکر الحسین یوم قتله فنحروها و طبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا ان یسیغوا منها شیئا و بر آورد بیهقی از جمیل بن مرّه گفت که بغارت بردند لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند روز قتل آن حضرت پس نحر کردند شتران را و پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل و تلخی پس نتوانستند که از حلق فرو برند از ان چیزی و از ترجمهٔ صواعق منقول ست که قافله پر از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون بالشکر یزید که نیز بآنجانب میرفت مرافقت کردند شتران که پر از ورس بودند و ورس آنها تمامی خاکستر شد و بعضے گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود در روز قتل حسین همه خاکستر شد و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها آتش برمی آمد و همچو سوانح برای عبرت سامعان و حیرت ناظران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان ست بیانش میرود و اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه و اما الاخر فکان یستقبل الرایة بفیه حتی یاتی علی اخرها فما یسوی و بر آورد ابو نعیم از طریق سفیان از جدهٔ خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل حسین را پس ایکی از آنها پس عضو تناسل او دراز شد تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگرے پس حالش بجائی رسید که استقبال میکرد پکهال پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آن را و سیراب نمیشد

دختر نوجوان پس آسمان میگریست برا و تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده
در باب گریه آسمان بر سلف منقول ست چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده
که از روز قتل حسینؑ تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد ازان سرخی در آسمان
ظاهر شد و از ثعلبی منقول ست که آسمان بر حسینؑ گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست
و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان
که محسوس در جهان ست بعد قتل حسینؑ حادث شد و قبل ازان این سرخی نبودی
و وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز مرویست که سرخی شفق برافق آسمان
قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی گوید که حکمت در سرخ
شدن آسمان انیست که چون از عروض غضب خون بجوش می آید موجب سرخی
رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از جسم و لوازم آن ست نشانه
غضب خود را بذریعه سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل روشن
بر عظمت معصیت قاتلان حسینؑ و ظهور رنگ غضب الٰهی بر ایشان باشد و بعضی
گویند که بعد قتل حسینؑ تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سر
آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شواهب از زیر
آسمان چندان بارید که بیکدگر افتاد و در روز قتل حسینؑ خون از آسمان بارید که تا مدتی
نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی
رنگ آن تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز
قتل حسینؑ از آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه
روان بوده و سر حسینؑ را که بدار الامارة کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان
گردید و بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
در متن رساله بروایت زهری و ام حبان مذکور ست و مرویست که روز قتل حسینؑ

چکیدی و دامن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم پاشیدی خون بارید
آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش میرود و در چه
حساب ست و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن بصرة الازدیة قالت
لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا و حبابنا و جرارنا و کل شیء
لنا ملان دما و برآورد بیهقی و ابو نعیم از بصره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین
خون بارید آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و سبوهای ما و هر ظرفیکه
از آن ما بود پر از خون بود و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن الزهری قال بلغنی
انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس الا
وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی و ابو نعیم از زهری که گفت که مرا رسید که تحقیق
روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس مگر
یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و اخرج البیهقی عن ام حبان
قالت یوم قتل الحسین اظلمت علینا ثلاثا و لم یمس منا احد
من زعفرانهم شیئا یجعله علی وجهه الا احترق و لم یقلب
حجر ببیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی از ام حبان
گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نمیکرد یکے
از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر می سوخت و گردانیده نمی شد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مرویست
که آنروز زیر هیچ سنگے در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده
و اخرج البیهقی عن علی ابن مسهر قال حدثتنی جدتی قالت کنت
ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت السماء ایاما تبکی له و برآورد
بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

سلخ ... اورده ... در تابوتی ... نهاده ... بخارا ... انتقال ... سال ... جمادی الاول ... وفات ... دو بالاگ ... سنان ابن ...

وَاَخْرَجَ الْحَاکِمُ وَالْبَیْهَقِیُّ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَاَیْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِی الْمَنَامِ وَعَلٰی رَاْسِهٖ وَلِحْیَتِهٖ التُّرَابُ فَقُلْتُ مَالَكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ شَهِدْتُّ قَتْلَ الْحُسَیْنِ اٰنِفًا وبراورد حاکم وبیہقی از ام سلمہ گفت کہ دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب و حال آنکہ سر و ریش مبارک آن حضرت خاک آلودہ بود پس گفتم کہ چہ حال ست ترا ای پیغمبر خدا فرمود کہ اینک در مقام قتل حسینؑ حاضر بودم بر ناظرین اسفار اخبار و آثار مخفی و مستتر نخواہد بود کہ چون صدای نالۂ عباس کہ روز بدر ایشان را ہمراہ کفار مکہ اسیر کردند جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکۂ کربلا قیاس کرد نیست کہ از تشنگی عترت طاہرہ و قتل و قمع نونہالان گلشن رسالت و بنالت خاصۂ گل سرسبد چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین علیہ السلام و رفتن اہلبیت بر شتران خشک بالان و نزول مصائب بیکران بسر وقت زنان و یتیمان بر بر روح مقدس سرور پیغمبران چہ گذشتہ باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبار آلودگی جسم مقدس و التقاط خون حسینؑ و یاران او از زمین و داشتن در شیشہ و خاک آلودہ بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسینؑ چنانکہ در رویا ابن عباس و ام سلمہ ست چہ عجب بلکہ ہر گاہ آواز گریہ حسینؑ در طفلگی آن حضرت را ایذا رسانیدہ و حضرت سیدۃ النساء دین خصوص بخطاب نمیدانی کہ گریۂ حسینؑ مرا ایذا میرساند مخاطب گردانیدہ سنوح سانحۂ کربلا را چہ باید گفت کہ از ابتدای آدم تا این دم چنین معاملہ احدی بچشم ندیدہ و نہ بگوش شنیدہ اگر قیام قیامت موقت بوقت خودش نمی بود جای آن بود کہ آن روز جگر آسمان پارہ پارہ شدہ مانند فطرات مطرات بر زمین

بر ایشان آسمان و زمین و اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انی قتلت
یحیی ابن زکریا سبعین الفا و انی قاتل بابن بنتک سبعین
الفا و سبعین الفا و برآورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق من
کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود بتحقیق من خواهم کشت در انتقام
فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار ازینجا عظمت و جاهت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة والثنا نگاه کردنیست که بمعرض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته
شود و بمعرض انتقام خون حضرت سید الشهدا دو چندان یعنی یک لک و چهل هزار مقتول
گردد و مصداق این خبر اولاً در واقعه مختار و ثانیاً در اوائل دولت عباسیه بزمان
علی سفاح بظهور آمد و اخرج احمد و البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی النوم ذات یوم
نصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت
ما هذه قال دم الحسین و اصحابه لم ازل التقطه
منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجدت قد قتل
ذلک الیوم و برآورد احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روزی در خواب بوقت نیمروز پریشان
مو غبار آلوده در دست مبارک او شیشه که دران خون ست پس گفتم
که این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که چیدم و برداشتم آنرا
بروز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را باز دریافتم
که بتحقیق کشته شد حسین همان روز یعنی روزیکه من این خواب دیده بودم

عزیمت از کوفہ دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین را در وقت
عزم عراق تنہا نمی گذاشتند و اخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی انہ سافر
مع علی الی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا یا ابا عبد اللہ
بشط الفرات قلت ماذا قال ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل بشط الفرات وارانی قبضۃ
من تربتہ و برآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی کہ بتحقیق کہ او سفر کرد ہمراہ رکاب امیر المومنین
علی کرم اللہ وجہہ بسوی صفین و آن موضعیست مشہور بر کنار آب فرات کہ در انجا
جنگ عظیم میانہ امیر المومنین علی علیہ السلام و معاویہ واقع شد پس ہر گاہ مقابل نینوی
شدند اکرد کہ صبر و شکیبائی کنی ای ابو عبد اللہ یعنی حسین بر نہر فرات راوی گوید گفتم
چہ چیزست یعنی این چہ گفتی گفت کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
کہ حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکہ ہر آئینہ حسین کشتہ شود بر نہر فرات
و بنمود مرا مشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیداست کہ جناب مرتضی کرم اللہ
وجہہ را علمی بہ مقتل حسین علیہ السلام از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاصل بود
و تفصیل این اجمال ست انچہ ابو نعیم از اصبغ بن نباتہ روایت کردہ چنانکہ میفرمایند
واخرج ابو نعیم عن اصبغ بن نباتہ قال اتینا مع علی رضی اللہ عنہ
علی موضع قبر الحسین فقال ھھنا مناخ رکابھم و موضع
رحالھم و مھراق دمائھم فتیۃ من آل محمد یقتلون
بھذہ العرصۃ تبکی علیھم السماء والارض و برآورد ابو نعیم از اصبغ
بن نباتہ گفت کہ آمدیم ہمراہ رکاب علی رضی اللہ عنہ بر موضع قبر حسین پس فرمود
علی کہ اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان ست و موضع خیمہ گاہ ایشان و مکان
ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشتہ شوند درین میدان کہ بگرید

حضرت امام حسین از مکه بجانب عراق شنید بیتابانه دویده بمسافت دو شبانه روز از ربذه
ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده
دامن شریف را بلوث حطام دنیوی نیالوده و از انجا که نعیم اخروی را برای شما
عوض زخارف دنیوی قرار داده اند احدی از اهلبیت نبوت تمتع از متاع دنیای
دنی نخواهد یافت پس صوابدید همین ست که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک
طریق مراجعت بمکه معظمه نمائید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سائق و قائد مشیت ایزدی
مناصی بجز رضا بقضا ندارد عرضه ابن عمر را بسمع قبول ناشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد
ابن عمر هنگام استبداع حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمه تاسف و تلهف
بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این نمیدانست که در همین سفر پر خطر کارگزاران
قضا و قدر امضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا از شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل
عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول ست و الا
از همچو ابن عباس و دیگر اهلبیت رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا
تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب ست که ارشاد
میشود وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ مَا كُنَّا نَشُكُّ
وَاَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُوْنَ اَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ
و برآورد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک میکردیم ما و اهلبیت کثیره درینکه
بتحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست بدیهی ست که ابن عباس
و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که در همین سفر سائق ازلی کار خود خواهد کرد اصلا هنگام

واگر بخواہی خبر دہم ترا بآن زمین کہ کشتہ شود دران واشارہ کرد جبرئیل بدست
خود بسوی طف کہ موضعیست در عراق قریب بکوفہ پس گرفت خاک سرخ۔ پس
نمود آن خاک را بآن حضرت و برآورد بیہقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمہ
از عائشہ موصول یعنی بذکر راوی حدیث ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وآن راوی درین حدیث ام المومنین عائشہ ہست پس این حدیث موصول ست
وسند حدیث اول مرسل ست کہ دران ذکر راوی از انحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم نیست وَاَخْرَجَ الْبَیْہَقِیُّ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ اِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِیْنَۃَ
فَاُخْبِرَ اَنَّ الْحُسَیْنَ قَدْ تَوَجَّہَ اِلَی الْعِرَاقِ فَلَحِقَہٗ فِیْ مَسِیْرَۃِ لَیْلَتَیْنِ مِنَ
الرَّبَذَۃِ فَقَالَ لَہٗ اِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی خَیَّرَ نَبِیَّہٗ بَیْنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ فَاخْتَارَ
الْاٰخِرَۃَ وَلَمْ یُرِدِ الدُّنْیَا وَاِنَّکُمْ بِضْعَۃٌ مِنْہُ وَاللّٰہِ لَا یَلِیْہَا اَحَدٌ مِنْکُمْ
اَبَدًا وَمَا صَرَفَہَا اللّٰہُ عَنْکُمْ اِلَّا لِلَّذِیْ ہُوَ خَیْرٌ لَکُمْ فَارْجِعُوْا
فَاَبٰی فَاعْتَنَقَہٗ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اَسْتَوْدِعُکَ اللّٰہَ مِنْ قَتِیْلٍ وبرآورد
بیہقی از شعبی گفت کہ ابن عمر درآمد در مدینہ پس خبر یافت کہ امام حسینؑ متوجہ بسوی
عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسینؑ بمسافت دو شب از ربذہ و ربذہ
بفتح راء مہملہ و باء موحدہ و ذال معجمہ بہای ہوز رسیدہ موضعیست سہ منزل
از مدینہ بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسینؑ کہ بتحقیق خدای تعالی اختیار
داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را و نخواست
دنیا را و شما جگر پارہ آن حضرت ہستید قسم بخدا کہ والی و متصرف نگردد دنیا را یکی
از شما گاہی باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی کہ آن بہتر ست در حق شما پس
باز گردید پس ابا نکرد امام حسینؑ پس در برگرفت ابن عمر امام حسینؑ را و گفت کہ سپرد میکنم
ترا بخدا از کہ قتیل و شہید باشی یعنی ہرگاہ ابن عمر ہنگام قدوم مدینہ خبر روانگی

فِي الصَّحَابَةِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ مِنْ طَرِيقِ سُحَيْمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ إِنَّ ابْنِي هٰذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُمْ
فَلْيَنْصُرْهُ فَخَرَجَ أَنَسُ ابْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَقُتِلَ بِهَا
مَعَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و برآورد ابن السکن و امام بغوی
در کتاب الصحابہ و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت کہ شنیدم
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را کہ میگفت بتحقیق کہ این پسر من یعنی حسین
کشتہ شود بزمینی کہ آنرا کربلا میگویند پس کسیکہ حاضر شود از شما درین واقعہ
پس باید کہ یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث کہ راوی این حدیث است
بکربلا پس کشتہ شد در انجا ہمراہ حسین علیہ السلام مخفی مباد کہ این حدیث از
احادیث احاد ست پس کسیکہ این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق
علیہ الصلوٰۃ و السلام شنید امتثال مضمونش بر ذمہ او لازم افتاد
لہذا انس بن الحارث بانچہ واجب الانقیاد بود عمل نمود اخرج البیہقی
عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ أَنَّ الْحُسَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَهُ جِبْرَئِيلُ فِي مَشْرُبَةِ عَائِشَةَ
فَقَالَ لَهُ جِبْرَئِيلُ سَتُقْتَلُ أُمَّتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ
الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَ أَشَارَ جِبْرَئِيلُ بِيَدِهِ إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ فَأَخَذَ تُرْبَةً
حَمْرَاءَ فَأَرَاهُ إِيَّاهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ
مَوْصُولًا و برآورد بیہقی از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ ہر آئینہ حسین درآمد بپیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و نزد آن حضرت جبرئیل بر بالاخانہ عائشہ بود پس گفت
جبرئیل با آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ زود قتل کند او را یعنی حسین را امت تو

مروی ست کہ چون حصات مقتل حسینؑ را جبرئیل با نحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وانحضرت بام سلمہ سپردند و فرمودند روزیکہ ازین سنگریزہ ہا خون جاری شود
بدانی کہ حسینؑ کشتہ شد پس ام سلمہ گوید کہ چون روز عاشورا من آن شیشہ را کشادم
دیدم کہ ازان سنگریزہ خون جاری بود و نیز ازام سلمہ منقول ست کہ چون شب
قتل حسینؑ در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم کہ میگفت شعر

ایہا القاتلون جہلا حسینا ؛ ابشروا بالعذاب والتنکیل ؛ قد لعنتم علی لسان داود ؛
و موسیٰ و حامل الانجیل ؛ یعنی ای کشتگان حسینؑ از روی جہل و نادانی مژدہ باد شمارا
بعذاب دوزخ و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کردہ شد بشما بر زبان داؤدؑ
و بر زبان موسیٰ و حامل انجیل یعنی عیسیٰ یعنی قاتلان حسینؑ را حضرت داؤد و موسیٰ و عیسیٰ
علیہم السلام لعنت کردہ اند و اخرج ابن عساکر عن محمد بن عمر بن
حسن قال کنا مع الحسین بمصری کربلا فنظر الی شمر ذی الجوشن
فقال صدق اللہ و رسولہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اہل بیتی
وکان شمر ابرص و بر آورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت کہ بودیم
ہمراہ حسینؑ بر دو نہر کربلا کہ دو قطعہ فرات اند پس نظر کرد حسینؑ بسوی شمر ذی الجوشن
پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم گویا من می بینم بسگ ابلق کہ دہن می اندازد در خون اہلبیت من و بود
شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت کہ جلد بدنش از داغہای سفید
دورنگی پیدا کردہ بود و فی الواقع کہ این ملعون نسبت بدیگران زیادہ تر
حریص بخون اہلبیت بودہ چنانکہ مخبر صادق علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ
اشارہ بآن فرمودہ و اخرج ابن اسکن والبغوی

فی ثوبها وکنا نسمع انه یقتل بکربلاء وبرآورد بیهقی وابونعیم از انس
که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا
صلے الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس دران حال درآمد حسین پس سوار
شد بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست
میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته بتحقیق
امت تو بکشد این را اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که دران کشته شود پس بزد دست
خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس بگرفت آن را ام سلمه وبست آنرا در پارچه
خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود در کربلا
واخرج ابونعیم عن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان الحسن
والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان
امتک تقتل ابنک هذا من بعدک واومی الی الحسین وآتاه
بتربة فشمها ثم قال ریح کرب وبلاء وقال یا ام سلمة اذا تحولت
هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلتها فی قارورة
وبرآورد نعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن وحسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد هر آینه امت تو بکشد پسر ترا که
اینست بعد از تو واشاره کرد بسوی حسین وآورد خاکے را پس شنید آن حضرت
علیه الصلوة والسلام آن را پس فرمود که بوی کرب وبلاست وفرمود که ای ام سلمه
هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر من یعنی حسین هر آینه کشته
شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه پوشیده نماند که در بعضے
از روایات از حضرت ام سلمه منقول ست که روزیکه حسین کشته شد آن خاک
خون گشت ودر بعض روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده چنانچه

۱۲ منه

هٰذا وَاَتَانِي جِبْرَئِيلُ مِنْ شُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَةٍ حَمْرَاءَ وبرآورد حاکم
وبیہقی ازام الفضل دختر حارث کہ گفت ام الفضل کہ آوردم روزی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم حسینؑ را ونشانیدم اورا در کنار آنحضرت باز یکبارہ اتفاق افتاد از
من التفاتی بآنحضرت پس ناگاہ ہر دو چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میریخت
اشکہا را پس فرمود کہ آمد من جبرئیل وخبر داد مرا کہ ہر آئینہ امت من خواہد کشت
این فرزند مرا وداد مرا خاکے از خاک سرخ مقتل او واَخْرَجَ ابْنُ رَاهَوَيْهِ
وَالْبَيْهَقِيُّ وَاَبُو نُعَيْمٍ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اضْطَجَعَ ذَاتَ يَوْمٍ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ خَاثِرٌ وَفِي
يَدِهٖ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقَلِّبُهَا قُلْتُ مَا هٰذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
قَالَ اَخْبَرَنِي جِبْرَئِيلُ اَنَّ هٰذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِاَرْضِ الْعِرَاقِ وَهٰذِهٖ تُرْبَتُهَا
وبرآورده اسحق بن راہویہ وبیہقی وابو نعیم ازام المومنین ام سلمہ کہ ہر آئینہ پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر پہلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکہ اندوہگین
وغمناک بوده ودر دست آنحضرت خاکے سرخ بوده کہ زیر وبالا میکرد آنرا گفتم
کہ این چہ خاک ست ای پیغمبر خدا فرمود خبر داد مرا جبرئیل کہ بتحقیق این فرزند
یعنی حسینؑ کشته شود در زمین عراق واین خاک آن مقام ست واَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ
وَاَبُو نُعَيْمٍ عَنْ اَنَسٍ قَالَ اسْتَاْذَنَ مَلَكُ الْمَطَرِ رَبَّهٗ اَنْ يَاْتِيَ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَاَذِنَ لَهٗ فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ فَجَعَلَ
يَقْعُ عَلٰى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْمَلَكُ
اَتُحِبُّهٗ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ فَاِنَّ
اُمَّتَكَ تَقْتُلُهٗ وَاِنْ شِئْتَ اَرَيْتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ
فِيهِ فَضَرَبَ بِيَدِهٖ فَاَرَاهُ تُرَابًا اَحْمَرَ فَاَخَذَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ فَصَرَّتْهُ

ابو حاتم فی صحیحہ وفی روایۃ احمد فی زیادۃ المسند قال ثم ناولنی
کفا من تراب احمر سو برآورد بغوی یعنی امام محی السنۃ در معجم خود از حدیث انس
گفت اجازت خواست فرشتہ موکل باران از پروردگار خویش باینکہ زیارت کند
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانۂ ام المومنین
ام سلمہ بود پس گفت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ای ام سلمہ نگہدار بر ما در را چنانکہ
ہیچکس در نیاید پس درین اثنا ام سلمہ بر در نگہبان بود کہ ناگاہ در آمد حسینؑ پس بزور داخل
شد در خانہ پس بر جست بر پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشتہ بآن حضرت
کہ آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشتہ کہ هر آئینہ امت تو زود باشد
کہ بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی کہ کشتہ شود در آن پس نمود آنرا پس
آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمہ آنخاک را پس بست آنرا در پارچہ خود
گفت ثابت کہ راوی این حدیث ست کہ بودیم ما کہ می گفتیم آن زمین کربلا ست و نیز
برآورد این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمدہ
کہ گفت پس داد بمن کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای
فجاءہ بسہلۃ او تراب احمر عبادت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع ست بالجملہ این حدیث
را امام محی السنہ در کتاب معجم خود از حدیث انس برآوردہ و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کردہ و در زیادت مسند امام احمد ہم بتغییر یسیر وارد شدہ و اخرج الحاکم
والبیہقی عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت علی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوما بالحسین فوضعتہ فی حجرہ ثم حانت
منی التفاتۃ فاذا عینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تفیضان من
اللدموع فقال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی

قَالَ اَتَانِي جِبْرَئِيْلُ فَاَخْبَرَنِي اَنَّ اُمَّتِي سَتُقْتَلُ ابْنِي هٰذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ
وَاَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَةِ حَمْرَاءَ و از ان جمله است انچه برآورد ابو داود و الحاکم
از ام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر آئینه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد
مرا باینکه امت من قریب ست که بکشد این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از
خاک سرخ یعنی خاک سرخ زمین مقتل او بمن داد وَاَخْرَجَ اَحْمَدُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ الْبَيْتُ مَلَكٌ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ
قَبْلَهَا فَقَالَ لِي اِنَّ ابْنَ بِنْتِكَ هٰذَا يَعْنِي حُسَيْنًا مَقْتُوْلٌ وَاِنْ شِئْتَ
اَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبَةِ الْاَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَاَخْرَجَ تُرْبَةَ حَمْرَاءَ
برآورد امام احمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر آئینه بتحقیق در آمد در خانه
بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت بمن که پسر دختر تو که اینست
یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم بتو از خاک زمینی که کشته شود بران پس برآورد
خاک سرخ را وَاَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ فِي مُعْجَمِهٖ مِنْ حَدِيْثِ اَنَسٍ قَالَ اسْتَاْذَنَ
مَلَكُ الْمَطَرِ رَبَّهٗ اَنْ يَّزُوْرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا اُمَّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْنَا
الْبَابَ لَا يَدْخُلُ اَحَدٌ فَبَيْنَا هِيَ عَلَى الْبَابِ اِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَجَعَلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَلْثِمُهٗ وَيُقَبِّلُهٗ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ
اَتُحِبُّهٗ قَالَ نَعَمْ قَالَ اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهٗ وَاِنْ شِئْتَ اُرِيْكَ الْمَكَانَ
الَّذِي يُقْتَلُ بِهٖ فَاَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ اَوْ تُرَابٍ اَحْمَرَ فَاَخَذَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ
فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُوْلُ اِنَّهَا كَرْبَلَاءُ وَاَخْرَجَهٗ اَيْضًا

نیست کہ در حیطۂ احصا گنجد یا بمیزان استیفا سنجد و نیز تفصیل روایات را
خالی از تفریط و افراط نداشتہ و بیان واقعی را عاری از خلط و اخلاط نگذاشتہ اند
لہذا جناب مصنف علامہ علیہ الرحمۃ بر تحریر مجملی ازان اکتفا ورزیدہ و دست قلم
از تفصیل آن کشیدہ بیان اخباریکہ درین واقعۂ ہائلہ واقع است میفرمایند
واز انجملہ انچہ مشہور و متواتر ست نقل می نمایند چنانکہ ارشاد می میرود

آمَّا اِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ

اما خبر دادن نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین واقعۂ ہولناک از جہت وحی
بواسطہ جبرئیل وغیرہ از ملائکہ پس مشہور متواتر ست یعنی اخبار مرویہ
ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مبنی از واقعہ ہائلہ کربلا و مشعر بہ شہادت
جناب سید الشہدا ست بکثرت طرق از درجۂ شہادت درگذشتہ قدر مشترک
بالتواتر معنوی پیدا کردہ ست مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اَخْبَرَنِيْ جِبْرَئِيْلُ
اِنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِيْ بِاَرْضِ الطَّفِّ وَجَآءَنِيْ بِهٰذِهِ
التُّرْبَةِ فَاَخْبَرَنِيْ اَنَّهَا مُضْجَعُهٗ از ان جملہ ست انچہ روایت
کرد طبرانی از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ البتہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمود کہ خبر داد مرا جبرئیل علیہ السلام باینکہ فرزندم حسین کشتہ شود
پس مرگ من بزمین طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا کہ آن مرقد
او باشد پوشیدہ نماند کہ طف بالفتح و تشدید فا موضعی ست قریب بکوفہ
کہ حالا مشہور بکربلا ست وَمِنْهُ مَا اَخْرَجَهُ اَبُوْدَاوٗدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ
اُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ

او کہ روز بدر از کفار کشتہ شدند می بود ہر آئینہ تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن می ساخت و نیکوئی با آل رسول و ذریت بتول می نمود القصہ چون قافلہ اہلبیت نبوت از دمشق عازم مدینہ شد نعمان بن بشیر کہ از طرف یزید متعین بود بہ داعیہ سعادت ازلی بحسن خدمت در راہ با ذریت حسین پیش آمدہ مراتب اطاعت و تعظیم و تکریم و اعزاز و احترام چنانکہ باید از جانب خود بجا آوردہ بمدینہ رسانید و در زمانیکہ خبر مراجعت اہلبیت رسالت بمدینہ رسید اولاد مہاجر و انصار و دیگر اہالی مدینہ از صغار و کبار باستقبال دویدند ہمین کہ ذریت رسول و جگر گوشہ ہای بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم و اندوہ و گریہ و زاری بر ایشان گذشت کہ خارج از حیطہ شرح و بیان ست گویند کہ مصیبتے کہ روز وفات حضرت سرور کائنات علیہ افضل من الصلوات و التحیات بر اہل مدینہ گذشتہ بود ہمان مصیبت آن روز گذشت کہ امام زین العابدین با زنان و یتیمان اہلبیت نبوت و سر مبارک سید الشہدا علیہ التحیۃ و الثنا از دمشق بمدینہ برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینہ بر پا بود کہ یاد از ہنگامۂ قیامت میداد جملہ ارباب دین در اندوہ و در حزن و ہمہ از کہین و مہین از غم و غصہ حزین بودند و حالتی کہ عارض حال ام المومنین حضرت ام سلمہ گشتہ از ان چہ توان گفت کہ فردی فردی زنان و یتیمان اہلبیت نبوت را بکنار میگرفت و میگریست تا آنکہ ہمراہ ذریت بتول متوجہ روضۂ مقدسہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شدہ زار زار بنالید و بزبان حال میگفت ابیات

یا رسول اللہ بیا از روضہ سر تا بنگری	اہل بیت خویشتن را از اسیر و غمناک و حزین
در بلای دشمنان دین گرفتار آمدہ	کس مباد اندر جہان یارب گرفتار اینچنین

پوشیدہ مباد کہ بیان واقعۂ کربلا و مصائب اہل بیت مصطفے علیہ الصلوۃ و الثنا کہ دل قلم از تحریرش خون و دیدہ دوات از تقریرش چیون ست آنچنان

وانچہ گویند کہ سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضے گویند کہ سر مبارک
در خزانہ یزید بوده تا آنکہ سلیمان بن عبد الملک بادشاہ شد او را خبر کردند چون
سر مبارک را پیش خود طلبید دید کہ استخوان سفید باقی ست پس او را خوشبو
مالیده و کفن داده در مقبرۂ مسلمانان دفن کرد و گویند کہ سلیمان بن عبد الملک
پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخواب دید کہ ملاطفت و ملائمت بحال او مینمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند کہ شاید از تو احسانے
بحق اہلبیت آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بظہور آمد گفت آری سر حسینؓ
کہ در خزانۂ یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری
گفتند کہ البتہ این کار تو موجب خوشنودی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بوده باشد اینچنین روایت ہا کرده اند لیکن صحیح و معتمد ہمان قول اول است
کہ سر مبارک آن جناب در مدینۂ منورہ بمکان بقیع مدفون ست منقول است
کہ چون یزید علیہ ما یستحقہ اہلبیت رسول و ذریت بتول را روانہ بمدینہ نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد کہ اینہا را بمدینہ رساند چنانچہ
امام علیؑ بن حسینؑ سر سید الشہداء و سرہای دیگر شہیدان دشت کربلا فراگرفته
ہمراہ زنان و یتیمان اہلبیت روانۂ مدینۂ منورہ شد و این روانگی ہم عاری
از حلیۂ ذلت و خواری نبوده چنانکہ کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست جائیکہ
گفته کہ از جور و بیداد ابن زیاد کہ نسبت بہ اہلبیت نبوی بعمل آورد عجب
نیست کہ او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از گمراہی یزید خبیث عجب است
کہ چوب بر دندان حسینؑ زده و اہلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینہ فرستاد بیشتر گفته کہ ہیچ مقصود این
نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینۂ جاہلیت و عداوت کشته شدن اقربائے

ف
بیان روانگی
اہلبیت
مدینہ منورہ

چنانچہ در کتب معتمدہ مثل مفتاح النجا، مرزا محمد بدخشی و مناقب السادات لک العلما
قاضی شہاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی
و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دہلوی وغیران از اسفار معتبرہ باشواہد و دلائل
مذکور و مسطور ست و لہذا لعن آن ملعون بر حجج قاطعہ و براہین ساطعہ ثابت کردہ اند
و مختار راقم الحروف و اساتذہ صوری و معنوی ما ہمین ست کہ یزید آمر و راضی و مستبشر
بقتل حسینؑ بودہ و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدیست و اگر تامل بکار رود
قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون قصوریست کہ مقصور بران نباید بود چنانچہ استاذ الابرار صاحب
تحفہ اثنا عشریہ علیہ الرحمہ در رسالہ احسن العقیدہ در حاشیہ کہ بر کلمہ علیہ یا لستحقہ تعلیق
فرمودہ اند افادہ می نمایند کہ علیہ یا لستحقہ کنایہ ست از لعنت و الکنایۃ ابلغ من التصریح
از قواعد مشہورہ عربیت ست معہذا در ابہام یا لستحقہ تفخیمی و تشنیعی ست کہ در تصریح
بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچہ در تفسیر فغشیہم من الیم ما غشیہم مذکور می شود و حق اینست
کہ اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور ست زیرا کہ این قدر را جزاء مطلق قتل مومن
مقرر کردہ اند قال اللہ تعالیٰ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيْهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَلَعَنَهٗ وَاَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِيْمًا و یزید را درین عمل زیادتی ست کہ غیر او را ست ندادہ
و آن زیادت را جز بر استحقاق او حوالہ نتوان کرد کہ علم بشر از معرفت خصوصیت آن
عاجز ست و اللہ اعلم و علمہ احکم انتہی کلامہ الشریف آمدم بر اینکہ در دفن سر مبارک
حضرت امام حسین علیہ السلام اختلاف و آنچہ تحقیق ست این ست کہ سر مبارک
را در مدینہ منورہ بمکان بقیع مدفون کردند چنانچہ از قرطبی منقول ست کہ یزید سر مبارک
امام حسین علیہ السلام را بمدینہ فرستاد و او را کفن دادہ نزد حضرت فاطمہ
علیہا السلام دفن کردند و در خلاصۃ الوفا مروی ست کہ جسد مبارک حسینؑ
در کربلا ست و سر مبارک او در مدینہ بمکان بقیع پہلوی حسنؑ مدفون ست

عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را باین بی پردگیها بر شتران سوار
کردی و در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عہدۂ عمل خود چہ جواب
توانی داد یزید پرسید کہ این کدام زن ست گفتند زینب خواہر حسینؑ و دختر فاطمہ زہراؑ ست
پس از ان کلثومؑ برخاست و بر سر حسینؑ افتادہ لب و دندان خود را بر آن لب و دہان
چندان مالید کہ بیہوش بر زمین غلطید چون بہوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت
کہ ای یزید تمتع از دنیا نیابی چنانکہ ما را در بلا افگندی تو ہم در دنیا و عقبی روی راحت
نہ بینی یزید پلید گفت مگر این زن ہم خواہر حسینؑ ست گفتند آری این کلثومؑ دختر فاطمہؑ
ست پس تو جہ بسوی امام زین العابدینؑ کرد پرسید کہ این پسر کیست گفتند کہ این علیؑ
بن حسینؑ پسر حسین بن علیؑ ست گفت کہ شنیدم کہ علی بن حسینؑ کشتہ شد گفتند کہ حسینؑ
را سہ پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر ہر دو کشتہ شد و علی اوسط
کہ بیمار بود او را اسیر کردہ آوردیم یزید گفت ای کودک میدانی کہ پدرت میخواست کہ بر مسند
خلافت نشیند و بر سر منبرہا خطبہ بنام خود خواندہ شود الحمد للہ کہ بمراد خود نرسید علیؑ
بن حسینؑ گفت کہ ای یزید بگو این منبرہا پدران ما نہادہ اند یا پدران تو
خلافت و امامت از آن پدران ما بودہ ست کہ در راہ خدا جہاد کردند یا از پدران تو
کہ شرک با خدا می نمودند در روز جزا معاملہ ما و شما فیصل شدنی ست و آیہ کریمہ
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ خواند ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد
کہ سرہای اہلبیت را بالعزز و دگاہ اینہا برند و سر حسین را بر دروازۂ دمشق آویزان
نمایند چنانکہ گویند کہ تا سہ روز سر مبارک بر دروازۂ دمشق آویزان ماند بعد ازان
ذریت حسینؑ را با سر مبارک او روانۂ مدینہ کرد بالجملہ این روایات و امثال آن گو بعضے
ازان خالی از ضعف نبودہ باشند لیکن درین شکی نیست کہ یزید پلید آمر و راضی و مستبشر
از قتل حسین علیہ السلام بودہ و ہمین ست مذہب مختار جمہور اہل سنت و جماعت

ف بیان آنچہ مشہور است بر السنہ کہ یزید قتل حسین را امر نکردہ

سر حسینؑ را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت سر آنکس ست که داعیهٔ مقابله با خلیفه
دارا دهٔ خلافت برای خود کرده تاجر گفت لیکن صاحب این سر شرافتی داشته
که هوای داعیهٔ خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم
بوده یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت
نام او حسینؑ و نام پدرش علیؑ بن ابی طالب و نام مادر او فاطمهؑ یهودی گفت فاطمهؑ
دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند نبی شماست
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بندان گزیده و دست
تاسف مالیده گفت که ای یزید میانه من و حضرت داؤدؑ پیغمبر واسطهٔ هفتاد پشت
میرود و هنوز یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجامی آرند و محمد عربی
رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت و اهلبیت او کردید
که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که بد کسانید و نیز گویند زمانیکه
یزید پلید بی ادبها با سر مبارک سید الشهداؑ میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در بعضی از جزائر نشان سم خر حضرت عیسیٰؑ باقی ست مایان هر ساله بزیارت آن
میرویم و بنذرها و از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجامی آریم
چنانکه شما تعظیم خانهٔ کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجامی آرید حیف که شما فرزند
و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول
قیصر روم نمی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر
نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده
متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شده زینبؑ و کلثومؑ و علیؑ بن حسینؑ را نزدیک
تر طلبید چشم حضرت زینبؑ چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت وا جداه
وا محمداه بعد ازان خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در سراپردهٔ

جملہ عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران داد بالفور سرہای شہدا
را با دنان و تیمیان اہلبیت بحضورش آوردند چنانچہ سر یک یک از شہیدان
دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد چندانکہ شمر ذی الجوشن
سر مبارک حضرت سید الشہدا علیہ السلام را پیش او گذاشت و باظہار ہجرای
جنگ با مباہات و افتخار پرداخت باصغای واقعہ کربلا و مشاہدۂ صورت حال
سبایا و سرہای شہدا المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیۂ حال آن
خسران مآل می تابید چنانچہ ابیات ابن الزبعری یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شہدوا
تا آخر میچاوید و از کمال اہتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران آن لب و دندان
شاہ شہیدان را میزد و میگفت کہ ای ابو عبد اللہ مرا گمان نبود کہ سنین عمرت
تا این مدت رسد و سرو ریش تو از خضاب محفوظ باشد در مناقب السادات منقول
است کہ در آن ساعت کہ سر مبارک حسین پیش یزید پلید بردند لعین در شادی میشد
و خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اہانت میکرد خبر بہ بعض صحابۂ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم رفت بگریہ آمدند و گفتند ای ملعون چہ میکنی ایشان را حکم قتل کردہ و مفت
صحابہ را آن روز گردن بزد گویند کہ سمرہ بن جندب از صحابہ کہ حاضر آن مجلس بود چون
ضرب خیزران بر لب و دندان شاہ شہیدان ملاحظہ کرد از دست ضبط برآمدہ
با یزید پلید مخاطب شدہ گفت قطع اللہ یدک کہ چوب بر لب و دندان میزنی کہ
بوسہ گاہ رسول خدا علیہ الصلوۃ والثنا بودہ است یزید ملعون بغضب رفتہ گفت کہ ای
سمرہ اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مرا مانع نمی شد این وقت گردنت میزدم
سمرہ گفت سبحان اللہ کہ در حق من ملاحظۂ صحبت رسول میکنی و با جگر گوشگان
رسول و فرزندان بتول چنان معاملہ کردی کہ ہیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت
و از آن مجلس برخاست و نیز گویند کہ تاجری از یہود اندران مجلس حاضر بود ہر گاہ

از دست شما رفت ما را شما کشتید و باز می گرید و این ابیات بزبان عفت بیان
راند ابیات ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ٭ ماذا فعلتم وانتم خیر الامم ٭ بعترتی
وبانبای بعد محتقدی ٭ منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ٭ کان هذا جزاء ما نصحت لکم ٭
ان تخلفونی البتوة من ذوی رحم حاصل ابیات جواب چیست شما را اگر
سوال کند محمد عربی از شما بروز جزا ٭ که آن چه بود که با اهل بیت من کردید ٭ چو من
بملک بقا رفتم از سرای فنا ٭ جزای آنکه شما را بحق نمودم راه ٭ روا بود که چنین با بما
رسد ز شما ٭ المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد که اینها را
در بندی خانه دارند و سر حسین ع را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند
چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند
و سر حسین ع را بر سر نیزه سوار کرده خانه بخانه در سکک و شوارع کوفه گردانیدند ناز
زید بن ارقم مروی ست که چون سر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود
و من در غرفه نشسته بودم همین که مقابل من رسید شنیدم که ابن آیه میخواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه
از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی مو ها بر تن من برخاست و گفتم
که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از ان ست بعد ازان ابن زیاد
سر سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهلبیت را
با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان
و یتیمان اهلبیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین ع بر سر نیزه در هر شهر و دیار
که میرسید فریاد و اویلا و وامصیبتا از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه
ما یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به ترین قماش خود پرداخته در زمانیکه

برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که
ترا امیر ساخته او نیز دروغگوست وای بر حال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشتی
و اهلبیت رسول خدا را ذلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان ست ایستادی
و از خدا شرم نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت
کرده اند که دمیکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
اکرب و اکرب شکر آن خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم جواب دادند
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد
گفت کیف رایتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند
سیجمع الله بیننا و بینکم و ینصف بیننا و بینکم زود ست که جمع کند خدای تعالی میانه
ما و شما و انصاف فرماید در میان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد ازین جواب
باصواب برآشفت و گفت که هنوز این قدر دلیری و تندی در کلام ست خواست
که عقوبت کند که گفتندش سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی ست
گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه نرینه باقی
ماند شحنه شهر خواست که علی بن حسین را کشیده برود بیرون قصرش بکشید که حضرت
زینب او را در کنار گرفته خود را سپرد کرد و گفت که اگر می کشید ما را بکشید که از
بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت ست اگر او را هم میکشید
ما جمله زنان بدون محرم بمانیم ابن زیاد را از کلام حضرت زینب هیبتی در گرفت و از
سر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زنان اهلبیت بر شتران بی پرده
و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی دودمان نبوت دیدند و گریستند
ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر سر ما رفت

الی یوم الثنا و قصر امارت خود بیاراستہ با ہیبت و وقار در کوشکی نشستہ در خانہ را بار عام
کرد چون وضیع و شریف از مردم کوفہ حاضر آمدند سبایای اہلبیت مصطفےٰ و ذکور و اناث
ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشہداؑ بحضور خود طلبید ہمین کہ سر مبارک
حضرت امام حسین علیہ السلام پیش نظرش رسید بار بار میدید و تبسم میکرد
و چوبے کہ بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد زید بن ارقم کہ از صحابۂ کبار
و دران مجلس حاضر بود گفت کہ اے ابن زیاد چوب خود را از دندان حسینؑ
بردار و بار دگر بران مزن بخدا کہ من بارہا دیدہ ام کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم لب و دندان حسینؑ را می بوسید بعد ازان زید بن ارقم خود را بدست گریہ
سپردہ سیلاب خون از جوے ہر دو دیدہ روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید
بن ارقم شنید و حال گریۂ او را بچشم خود دید گفت بخدا اے کہ چشمت ترا پر آب دارد اگر
تو ہمیشہ نمی بودی و بسنین خرافت نمی رسیدی من ترا می کشتم و گردنت می زدم
پس زید بن ارقم گفت کہ اے ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را کہ ترا غصہ
دہندہ تر و آزردہ کنندہ تر از سابق باشد کہ دیدم رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم را کہ حسنؑ را بر ران راست و حسینؑ را بر ران چپ نشانید
و دست مبارک بر سرہاے ایشان مالیدہ فرمود کہ اے بار خدایا من ایشان
را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس اے ابن زیاد بگو کہ با امانت پیغمبر خدا
چہ کردی و گفت کہ ای مردم حق سبحانہ و تعالےٰ از شما خوشنود مباد کہ ابن
فاطمہؑ زہرا را کشتید و ابن مرجانہ یعنے ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند
کہ در ہمین حال ابن زیاد بر سر منبر رفت و خطبہ خواند کہ شکر خدا را کہ اظہار حق
نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت
و دیگر الفاظ کفریہ بر زبان راند کہ عبد اللہ بن عفیف از جاے خود

وسن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم
بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده سنین عمر شریف
دران روز به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت باسعادت
پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت ست
پس عمر شریف بے کم و کاست پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب
اختلاف راے مساغی هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر ست که بران اختصار افتاده القصه
ای راهی هست ۱۲
چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا
بکوفه رسید هرچه از دست عناد و جور و بیداد ابن زیاد بسر وقت دودمان مصطفی رفت شمه[۱]
ازان ارشاد میشود اَمَرَ الشَّقِیُّ ابْنُ زِیَادٍ بِالرَّاسِ الْمُکَرَّمِ فَدِیْرَ
بِهٖ فِیْ سِکَکِ الْکُوْفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهٗ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ
وَسَبَایَا اَهْلِ الْبَیْتِ اِلٰی یَزِیْدَ ابْنِ مُعَاوِیَةَ مَعَ شِمْرِ ذِی الْجَوْشَنِ
وَکَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ ذُرِّیَّةَ الْحُسَیْنِ وَرَاسَهٗ مَعَ عَلِیِّ ابْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا
السَّلَامُ اِلَی الْمَدِیْنَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ و حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص
سر مکرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پستر فرستاد سر مبارک را با سرهاے
باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق
بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن حسین علیهما السلام
بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوے او تعالے بازگشتگانیم بر ناظرین کتب سیر و
اخبار و ماهرین اسفار آثار اخیار مخفی و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران
اهلبیت رسالت و بندیان دودمان نبوت و بنالت با سر مبارک سید الشهدا
و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

[۱] شمه بفتح شین معجمه و میم مشدده بمعنی قلیل و اندک و آنچه بکسر شین بهمین معنی مشهور ست محض غلط در لغت یافته نشده ۱۲ مولوی حامد علی سلمه ربه

وحضرت جعفرؑ بن علیؑ وحضرت عثمانؑ بن علیؑ وحضرت محمدؑ بن علیؑ وحضرت عبداللہ
بن علیؑ وحضرت جعفرؑ بن علیؑ شہید شدند وعباسؑ بن علیؑ کہ علمدار بودند از مزار
حضرت امام در کربلا دوست تیر پرتاب روضۂ ایشان جدا است ودیگر شہیدان
کربلا در روضۂ حضرت امام مدفون اند واز فرزندان حضرت عقیلؑ حضرت مسلمؑ
قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذیحجہ سنہ شصت از ہجرت در کوفہ شہید
شدہ بودند ایشان را حضرت امام از مکہ پیشتر روانہ فرمودہ بودند
کہ از مردم کوفہ قول وقرار محکم واستوار گرفتہ اطلاع دہند ودو پسر نیز ہمراہ پدر
شہید شدند محمدؑ وابراہیمؑ نام داشتند وعبداللہؑ وعبدالرحمنؑ وجعفرؑ پسران عقیلؑ
بن ابی طالب کہ ہمراہ بودند شہید شدند واز فرزندان عبداللہؑ بن جعفر طیار
برادر حضرت علی کرم اللہ وجہہ دو پسر ہمراہ حضرت امام شہید شدند کہ محمدؑ وعونؑ
نام داشتند وخواہرزادہای حقیقی حضرت امام بودند ومادر ایشان حضرت
زینبؑ کہ دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام از بطن حضرت بتولؑ
بودند خواہر حقیقی حضرت امام بودند وباعبداللہؑ بن جعفر طیار نکاح شدہ بود
وحضرت امام زین العابدین وعمرؑ بن الحسنؑ ومحمدؑ پسر عمرؑ بن علیؑ ودیگر صاحبزادہ
صغیر السن در بندیان رفتند وحضرت زینبؑ خواہر حقیقی حضرت امام وشہربانوؑ
زوجۂ حضرت امام وحضرت سکینہؑ دختر حضرت امام ودیگر زنان اہلبیت ہمراہ
بودند در بلاد شام رفتند انتہی کلامہ الشریف انیست حال ہمراہیان کربلا کہ
ہمراہ سید الشہداؑ بودند اما روز وسال شہادت پس بیانش میرود وکَانَ
شَهَادَتُهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ
لَهُ يَوْمَئِذٍ سِتَّةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَخَمْسَةُ أَشْهُرٍ وَخَمْسَةُ أَيَّامٍ
وبود شہادت آن شاہ شہیدان روز عاشورا سال شصت ویکم از ہجرت

زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و زبیر عمه زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام
که فاطمهٔ صغریٰ نام می داشت او همراه شوهر خود که حسن مثنیٰ پسر حضرت امام حسن
علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین
شهربانو ملقب بشاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان ست
و نام مادر علی اکبر ام لیلیٰ دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود
و نام مادر پسر سوم که شیر خواره بودند بیاذ نیست این قدر معلوم ست که از
عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرالقیس بن عدی
که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست
میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری
هم فرموده اند شعر لَعُمْرِیْ اِنَّنِیْ لَاُحِبُّ اَرْضًا ۔ یَحُلُّ بِهَا سَکِیْنَةُ وَالرَّبَابُ ۔ یعنی قسم
بجان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب دران نشینند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغریٰ که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود اُمّ اسحٰق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر در دران وقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعهٔ
کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود بچهار سال پیشتر در سنه پنجاه
و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام دران وقت
همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم
نیست که دران وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهارتن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و ابوبکر و از
فرزندان حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه پنجکس همراه بودند حضرت عباس بن علی

بیان ازواج امام علیه السلام

و دو دختر فاطمہ و سکینہ بودند و ابن الاخضر در معالم العترۃ گفتہ کہ چہار پسر و دو دختر بودند و عبد اللہ را بران سہ پسر زیادہ نمودہ و حافظ محب الدین ابو العباس در ذخائر العقبی گفتہ کہ اولاد امام حسینؑ شش پسر و سہ دختر بودند و پسر کہ زیادہ نمود علی اوسط و محمد ست و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین ست و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافتہ باشند و باقی از پسران آن حضرت در واقعہ کربلا فقط علی زین العابدین ماندہ و حق تعالی آنچنان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید کہ تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان پر ست و تا قیام قیامت زمانہ خالی ازین فیض و برکت نخواہد ماند و در بعضی از مکاتیب جناب مصنف علامہ علیہ الرحمۃ مرقوم ست کہ حضرت امام حسین علیہ السلام وقتیکہ در کربلا تشریف آوردند ہمراہ ایشان سہ پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین کہ در آن وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بست و دو سالہ عمر داشتند جنگ کردہ شہید شدند پسر سوم و نام ایشان اختلاف ست بعضے عبد اللہ و بعضے علی اصغر گفتہ اند ایشان نیز شہید شدند شیر خوارہ بودند حضرت امام ایشان را نسبت غلبہ تشنگی در کنار گرفتہ زبان خود برای تسکین عطش در دہان ایشان میدادند کہ ناگاہ تیری از جانب اشقیا بطفل معصوم رسیدہ در کنار پدر جان داد و یک دختر ہمراہ حضرت امام علیہ السلام بود سکینہ نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آن وقت ہفت سالہ عمر داشت و در روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط ست در آن وقت فرصت این کار نبود و آنکہ مشہور ست کہ حضرت سکینہ در راہ شام فوت شدند این ہم غلط محض ست چنانکہ ایشان تمامی ایام

رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بتحقیق شہید شدند آن روز مجملاً پنج کس از برادران
جناب سید الشہداء یعنے عباسؑ و علیؑ و محمدؑ و عبد اللہؑ و جعفر ابنای علیؑ مرتضی
علیہ السلام و قاسمؑ و عبد اللہؑ و عمرؑ و نزد بعضے ابو بکرؑ نیز از فرزندان حسنؑ
بن علیؑ برادر بزرگ او دو کس از فرزندانش یکی علے اکبرؑ کہ بحضور پدر
بزرگوار در معرکہ جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشادہ و دیگری عبد اللہؑ
کہ بعضے او را علی اصغر گویند در خورد سالگی از صدمۂ تیر بدبختے از بدبختان
فوج اعدا کہ بر حلق معصوم رسیدہ در کنار پدر جان دادہ و محمدؑ و عونؑ
دو کس از پسران عبد اللہ بن جعفرؑ بن ابی طالب و عبد اللہ و عبد الرحمنؑ
و جعفرؑ ہر سہ پسر عقیلؑ بن ابی طالب این جملہ شانزدہ یا ہفدہ کس
از خیار اہلبیت رسالت در معرکہ کربلا ہمپای سید الشہداء محرز
قصبات السبق در مضمار شہادت گشتند و دیگر از اولاد مہاجرین و انصار
نیز دران روز شہید شدند و علیؑ اوسط کہ بلقب شریف او زین العابدین ست
در واقعۂ کربلا بیمار و بس زار و نزار بودہ بعد شہادت برادر خود
یعنے حضرت علے اکبرؑ بخدمت امام آل عبا حاضر شدہ عرضہ داشت کہ اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کردہ در حضور اقدس شرف شہادت یابم آنجناب
فرمود کہ ای فرزندم تو یادگار رسولؐ خدا و بقیۂ آل عبا ہستی اگر
تو ہم کشتہ شوی نسل رسولؐ بالکلیہ منقطع و دودۂ رسالت از بیخ و بن برکندہ
شود باش کہ ہنوز با تو حسابہا ست در عقب من با دشمنان محاربہ
نازی و ہموارہ با صبہ و شکر پردازے باید دانست کہ در اولاد شریف
حضرت امام حسین علیہ السلام اختلاف ست از صفوۃ الصفوۃ ابن جوزی
منقول ست کہ امام حسینؑ را سہ پسر مسمی بعلی اکبرؑ و علی اصغرؑ و جعفرؑ

در کربلا شہید شدند باید شنید و سرشک غم از دیدہ پر نم در ماتم ابن خیار اہل عالم باید بارید
وَاسْتُشْهِدَ مَعَهُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ خَمْسَةٌ مِّنْ اِخْوَتِهِ الْعَبَّاسُ ابْنُ
عَلِيٍّ وَعُثْمَانُ ابْنُ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرُ ابْنُ عَلِيٍّ وَثَلٰثَةٌ مِّنْ وُلْدِ الْحَسَنِ اَخِيْهِ الْقَاسِمُ ابْنُ الْحَسَنِ
وَعَبْدُ اللّٰهِ ابْنُ الْحَسَنِ وَعُمَرُ ابْنُ الْحَسَنِ وَقِيْلَ اَبُوْبَكْرُ ابْنُ
الْحَسَنِ وَقُتِلَ مَعَهُ ابْنَاهُ عَلِيٌّ الْاَكْبَرُ فَاِنَّهُ قَاتَلَ بَيْنَ يَدَيْ
اَبِيْهِ حَتّٰى قُتِلَ شَهِيْدًا وَعَبْدُ اللّٰهِ قُتِلَ صَغِيْرًا بِكَرْبَلَاءَ
جَاءَهُ سَهْمٌ شَقِيٌّ فِيْ حِجْرِ اَبِيْهِ فَقَتَلَهُ وَقُتِلَ مَعَهُ مُحَمَّدٌ
وَعَوْنٌ اِبْنَا عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ
وَجَعْفَرٌ بَنُوْ عَقِيْلِ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ فَهٰؤُلَاءِ مَعَ الْحُسَيْنِ
سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا اَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِّنْ خِيَارِ
اَهْلِ بَيْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
قَدِ اسْتُشْهِدُوْا يَوْمَئِذٍ وشہید شدند با حسین علیہ السلام پنجکس از
برادران او عباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد اللہ بن علی و جعفر بن علی
و سہ کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد اللہ بن حسن و عمر بن حسن
و گفتہ شد ابو بکر بن حسن و شہادت یافتند ہمراہ سید الشہداء دو پسر او علی اکبر پس ہر آئینہ
او مقاتلہ کرد بحضور پدر خود تا آنکہ کشتہ شد در معرکہ و شہادت یافت و عبد اللہ شہید
شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق او تیر بدبختی در حالیکہ او در کنار پدر خود بود پس
کشت او را و شہید شدند با امام مظلوم محمد و عون ہر دو پسر عبد اللہ بن جعفر
بن ابیطالب و عبد اللہ و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابیطالب
پس این جماعہ ہمراہ حسین علیہ السلام شانزدہ یا ہفدہ مرد از بہترین اہلبیت

وحکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند اسپها و پی سپر ساختند تن حسین
علیه السلام را و ارسلوا الرأس المکرم مع بشیر بن مالک و خولی
بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر مکرم امام علیه السلام را با بشیر بن مالک
و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون سر حسین مظلوم را به خنجر بیداد از تن
جدا کردند و شجرهٔ رسالت و دوحهٔ نبوت و نبالت را به تیشهٔ ظلم بریدند گویند
که قیس بن اشعث پیرهنش از تن بی سر برکشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت
و شمر با همراهیان خودش قصد خیمهٔ اهلبیت عفت و طهارت نموده بتاراج
پرداخت علی بن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بر حالش افتاد
خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار
را نکشند و تو این کودک بیمار مسلمان را می کشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینهٔ از آل عبا نباید گذاشت او گفت که این همه را پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند که اسپان
را بر تن حسین دوانند چنانچه بست کس از سواران جسم شریف و عنصر لطیف
حسین را پامال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک ریزه ریزه
شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر ابن مالک و خولی بن یزید بکوفه
پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهلبیت را بر شتر آن بی پرده سوار کرده
و علی بن حسین بیمار را بر شتر انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهیانش
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست
بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی
شهدا را یکجا کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا

ف دفن کردن مردمان غاضریه تن حسین علیه السلام و غیره

ف اسامیان شهدا علیه السلام

لجام تسلیم و رضا بدست گرفتہ از پشت سر بر زمین شہادت افتاد
و عنان عزیمت از حیات اینجہان بی ثبات بکیسو کشیدہ رخت اقامت بغردوس
اعلی کشاد و گویند کہ این سانحہ بعد زوال شمس از نقطہ دائرۂ نصف النہار بودہ کہ
جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین ست و گویا این حال دال بر آنست کہ تکبیر
افتتاح بر پشت ابرش و رکوع بعد انفراز ازان و سجدہ ہنگام وصول بر زمین
دست دادہ و باین صورت و ہیئت مجموعی نماز ظہر بخست ظہور بدم و اپسین کشادہ
و اختلافی کہ در قاطع سر مبارک ست در اصل رسالہ مردیست و اصح ہمین ست
کہ این شقاوت را در ازل بر ناصیۂ حال خولی بن یزید بدمآل نوشتہ اند اگرچہ بادے
این شناعت بجدی نضر بن خرشہ را گفتہ اند و در روایتی ست کہ چون تن مبارک بکثرت
جراحات سہام و رماح غربال شد شمر ملعون تخصیصی باصحاب خود کرد کہ با وصف
مشبک شدن بدنش بزخمہای تیر و نیزہ ہنوز زندہ گذاشتہ اید کہ ناگاہ تیری از
دست بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیدہ کارا و را تمام کرد کہ از پشت
اسپ بر زمین افتاد و در ہمین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حوالہ کرد
و سنان بن انس نخعی از پی رسیدہ بزخم نیزہ مجروح ساخت و خولی بن یزید از
اسپ فرود شدہ خواست کہ بقطع سر بپردازد کہ دستش لرزید و شبل بن زیاد
سگ زرد برادر شغال از اسپ فرود آمدہ سر مبارک را از تن بریدہ پیش برادر
خود خولی انداخت و بعد ازان انچہ از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیہ
آل طہ و یسین رفت بیانش میرود ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَرَمِ وَأَسَرُوا اثْنَيْ عَشَرَ
غُلَامًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمَنْ كَانَ مِنَ النِّسَاءِ پستر در آمدند بر حرم محترم و اسیر
کردند دوازدہ کس را از طفلان بنی ہاشم و ہر کس را کہ بود ند از زنان
وَأَمَرَ ابْنُ سَعْدٍ وَشِمْرٌ نَفَرًا فَرَكِبُوا خَيْلًا وَأَوْطَؤُا الْحُسَيْنَ

ایضاً نسخہ اول
قبل اسکے
کہ نقطہ
مخالف تنگ
برو کہ اشتہ
بعد انفراز
بعد شتن
سنان نخعی
رماح غربال

وپیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود پس حائل گشت درمیان امام مظلوم
وخیمهٔ حرم او پس فریاد کرد حسینؑ که وای بر شما ای گروه شیطان منم آنکه قتال
میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که هرآینه زنان قتال با شما نکرده اند
پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان وقصد کنید بسوی این مرد پس میل
کردند به تیرها ونیزه ها تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده وخواست که ببرد سر او را نضر بن
خرشه پس قدرت نیافت بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسپ خولی بن یزید پس
برید سر او را ودر روایتی ست پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار می کشید
باین مرد وحال آنکه فراگرفته است او را از خمها وپیاپی رسیده بر و تیرها ونیزه ها تا آنکه
رسید تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسپ وبزد شمر شمشیری
بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را به نیزه وفرود
آمد از اسپ خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای او پس فرود آمد
از اسپ برادر او شبل بن زیاد پس برید سر او را وبینداخت آنرا بسوی برادر
خود خولی مجملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله ومحاربه با جناب سید الشهداء
علیه الوف من التحیة والثنا در خود نیافتند شمر بد پیکر حیله دگر اندیشیده خود را با جماعهٔ
خود میانهٔ حسینؑ وحرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض باهلبیت نبوت
دراز کند که امام مظلوم نعره زد بحکم یا شیعة الشیطان زده فریاد کرد که من با شما می جنگم
این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید بجرد اصغای این صدای مهابت افتاد
شمر از تعرض مخیم سرادقهٔ عصمت وطهارت دست کشیده با همراهیان خود بش
متوجه بآن حضرت گردید پس از یکطرفی جماعهٔ شمر واز طرفی دگر فوج آخر حمله
آورده جناب سید الشهداء را از پس وپیش درمیان گرفته آنقدر باران تیر
ونیزه از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم بارید ند که آن یکه تاز میدان وغا

وجدی رسول اللہ اکرم من مشی ٭ ونحن سراج اللہ فی الارض یزہر ٭ وفاطمۃ
امی سلالۃ احمد ٭ وعمی سید ذو الجناحین جعفر ٭ وفینا کتاب اللہ انزل صادقا ٭
وفینا الہدی والوحی والخیر ینذکر ٭ وہر کسیکہ از لشکر مخالف رو بروی او میگشت او را میکشت
تا آنکہ جم غفیر و جماعۂ کثیر از دست و تیغ او بہاویہ دوزخ شتافتند و تزلزلے عجب
ولغزشے غریب در فوج مخالف راہ یافتہ پس ہر گاہ عرصۂ مقاتلہ بر لشکر اعدا تنگ
شد از دور حملہ کردہ او را از زیر تیر گرفتند چون ازین ہم کاری نکشود شمر ذی الجوشن
حیلۂ دگر انگیخت و آتش تدبیر تازہ در کاسۂ فریب ریخت چنانکہ می فرمایند
وَاَقْسَ الشِّمْرُ ذُو الْجَوْشَنِ السِّکُوْنِیُّ فِیْ کَتِیْبَتِہٖ فَحَالَ بَیْنَہٗ
وَبَیْنَ رَحْلِہٖ وَحَرَمِہٖ فَصَاحَ الْحُسَیْنُ وَیْحَکُمْ یَا شِیْعَۃَ
الشَّیْطَانِ الَّذِیْ اُقَاتِلُکُمْ فَمَالَکُمْ تَتَعَرَّضُوْنَ لِلْحَرَمِ فَارِّ
اللَّیْلَۃَ لَمْ یُقَاتِلْنَاکُمْ وَقَالَ الشِّمْرُ لِاَصْحَابِہٖ کُفُّوْا عَنِ النِّسَاءِ
فَاقْصُدُوا الرَّجُلَ فِیْ نَفْسِہٖ فَمَالُوْا بِالسِّہَامِ وَالرِّمَاحِ حَتّٰی
سَقَطَ عَلَی الْاَرْضِ شَہِیْدًا وَجَزَّ رَاْسَہٗ نَضْرُ ابْنُ خَرْشَۃَ
فَلَمْ یَقْدِرْ عَلٰی قَطْعِ رَاْسِہٖ فَنَزَلَ خَوْلِیُّ ابْنُ یَزِیْدَ
فَقَطَعَ رَاْسَہٗ وَفِیْ رِوَایَۃٍ فَقَالَ الشِّمْرُ لِاَصْحَابِہٖ وَیْلَکُمْ
مَا تَنْتَظِرُوْنَ بِالرَّجُلِ وَقَدْ اَثْخَنَتْہُ الْجِرَاحَاتُ وَتَوَالَتْ
عَلَیْہِ السِّہَامُ وَالرِّمَاحُ حَتّٰی وَصَلَ سَہْمٌ شَقِیٌّ مِّنَ الْاَشْقِیَاءِ
اِلٰی حَنَکِہٖ فَسَقَطَ عَنِ الْفَرَسِ وَضَرَبَہٗ شِمْرٌ عَلٰی وَجْہِہٖ فَاَدْرَکَہٗ
سِنَانُ ابْنُ اَنَسٍ النَّخَعِیُّ فَطَعَنَہٗ بِرُمْحٍ وَنَزَلَ خَوْلِیُّ ابْنُ یَزِیْدَ
لِیَقْطَعَ رَاْسَہٗ فَارْتَعَدَتْ یَدَاہُ فَنَزَلَ اَخُوْہُ شِبْلُ
بْنُ زِیَادٍ فَقَطَعَ رَاْسَہٗ وَدَفَعَہٗ اِلٰی خَوْلِیٍّ

تہ تیغ و تیر کشیدہ شادان شادان بمنزل شہادت رسیدند مجملاً چون یاران
و موالیان حسینؑ یکیک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانہای خود را فدای
تولای فرزند رسول خدا و اہلبیت مصطفےؐ نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و قربیان
باقی نماندند جناب سید الشہداؑ فرمود کہ حالیا نوبت منست و خواست کہ از صف
قتال برآمده متوجه بلشکر اعدا شود کہ برادر و برادر زادگان و سائر عزیزان فریاد کردند
کہ تا یک تن ہم از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون از ما ہم کی بعد دگری
کار خود کرده بدرجہ شہادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابله سید الشہدا
تن تنہا با لشکر اشقیا رسید اکنون انچہ ناشنیدنی بود شنیدنی نیست و ہر چہ
نادیدنی بود دیدنی فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتّٰی قُتِلَ اَصْحَابُ الْحُسَیْنِ بِاَسْرِهِمْ
وَوُلْدُهٗ وَاِخْوَتُهٗ وَبَنُوْ عَمِّهٖ وَبَقِیَ وَحْدَهٗ فَبَارَزَ بِنَفْسِهٖ وَسَیْفُهٗ
مُسَلَّلٌ فِیْ یَدِهٖ لَمْ یَزَلْ یُقَاتِلُ وَیَقْتُلُ مَنْ بَرَزَ اِلَیْهِ حَتّٰی قَتَلَ
مِنْهُمُ الْکَثِیْرَ فَاَثْخَنَتْهُ الْجِرَاحَاتُ وَالسِّهَامُ تَاْتِیْهِ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ
پس باشتداد رسید قتال تا آنکہ کشته شدند ہمہ یاران حسینؑ و فرزندان او
و برادران او و عم زادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنہا پس مبارزت فرمود
بنفس نفیس خود در حالیکہ شمشیر برہنہ بود در دست او پس بسیار مقاتلہ میکرد
و میکشت ہر کسی را کہ می برآمد بمقابلہ او تا آنکہ کشت از ایشان بسیارے را
پس در گرفت او را از خمہا و تیرہا میرسیدند بر بدن او از ہر جانب یعنی چون نائرہ
قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان و برادران و عم زادگان
در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشہدا رسید تن تنہا سیف مسلول
در دست گرفته بمقابله قشون اشقیا پرداخت و زبان بلاغت ترجمان را باین اشعار
آبدار آشنا ساخت **نظم** انا ابن علیؑ الجبر من آل ہاشم ❊ کفانی بہذا مفخرین افخر ❊

واصحاب حسین علیہ السلام جام شہادت کشیدند حسین علیہ السلام بفریاد آمدہ
اظہار استغاثہ کرد واین فریاد و استغاثہ فقط برای اتمام حجت بودہ تا معلوم شود
کہ درین حال کدام کس از اعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد
فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ یَزِیْدِ الرِّیَاحِیِّ الَّذِیْ تَقَدَّمَ ذِکْرُہٗ قَدْ اَقْبَلَ عَلٰی
فَرَسِہٖ اِلَیْہِ وَقَالَ یَا بْنَ رَسُوْلِ اللّٰہِ اِنِّیْ کُنْتُ اَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَیْکَ وَاَنَا الْاٰنَ
فِیْ حِزْبِکَ فَمُرْنِیْ اَنْ اَکُوْنَ مَقْتُوْلًا فِیْ نُصْرَتِکَ لَعَلِّیْ اَنَالُ شَفَاعَۃَ جَدِّکَ
غَدًا ثُمَّ کَرَّ عَلٰی عَسْکَرِ عُمَرَ ابْنِ سَعْدٍ فَلَمْ یَزَلْ یُقَاتِلُھُمْ حَتّٰی
قُتِلَ وَقُتِلَ مَعَہٗ اَخُوْہُ وَابْنُہٗ وَمَوْلَاہُ اَیْضًا پس بیک ناگاہ
حر بن یزید ریاحی کہ مقدم شد ذکر او بتحقیق متوجہ شد سوارہ بر اسپ خود بطرف
حسینؑ و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ بودم من اول کسیکہ
خروج کرد بر تو و اکنون در گرودہ توام پس بفرما مرا تا اینکہ باشم کشتہ شدہ در مددگاری
تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حملہ کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتلہ
کرد بآن قوم تا آنکہ کشتہ شد و کشتہ شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی چون
حسینؑ فریاد برکشید و صدای استغاثہ از امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی
ہمین کہ بکسی جناب سید الشہدا و فرزند رسول خدا ملاحظہ کرد بتوفیق سعادت
ابدی از اطاعت ابن سعد خود را یکسو کشیدہ و بسابقہ عنایت سرمدی از رفاقت
یزیدیان انحراف ورزیدہ بحضور امام مظلومان رسیدہ عرضہ داشت کہ چنانکہ
از اولین خارجین بقتال تو بودم ہمچنان از سابقین ناصرین تو ام فرمان رود کہ جان
خود را در ہوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست
ایمان آرم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت
و این ہر چہار تن چندان بعرصۂ مقاتلہ گرم گیر او دیدند کہ بسیاری را از قوم اشقیا

حجتی نیست و اشتر را بخوابانید و بر اسپ سوار شد و صف بیاراست تا ایشان ابتدا
کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود اسپ
را جولان داده بمیدان وغا آمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند
تا کسی آنجا نرود گفت که ای حسین بشارت باد ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعای بد کرد همان دم پای اسپش در گوی افتاده و او را بدان خندق
بر آتش انداخت آخر آن ناری در همان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر
ابن سعد بر آمده مبارز خواستند ازین طرف دو کس بمقابله بر آمدند و آن هر دو را
کشته به جهنم سیاه رسانند و گویند که هرگاه مبارزی را برای جنگ لشکریان
ابن سعد میخواستند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و موالیانش نمیگذاشتند
و می گفتند که یا ابن رسول الله تا از مایان هر کس هم زنده و سلامت ست ترا بجنگ
نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل بمرگ نهاده اند بمقابله
فردی فردی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چند تا بر آمده بمبارز حسین
تیر باران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسین برای جنگ میرفت زنده نمی گشت
و ازینجاست که میفرمایند وَلَمْ يَزَلْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
وَاَصْحَابِهٖ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ اِلٰى اَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا نِيْفَ عَلٰى خَمْسِيْنَ رَجُلًا و همواره کشته
میشد از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شد از ینها
زیاده بر پنجاه کس فَعِنْدَ ذٰلِكَ صَاحَ الْحُسَيْنُ اَمَا مِنْ مُغِيْثٍ يُغِيْثُنَا
لِوَجْهِ اللّٰهِ اَمَا مِنْ ذَآبٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پس درینحال فریاد کرد حسین آیا فریاد رسی هست که بفریاد ما رسد
برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی
چون اکثری از یاران و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند و زیاده بر پنجاه کس از اهل

که باشد قتال ازان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نرغه کردند لشکر
حسین را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین مظلوم بیقین
دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمیدارند و مرا بی جنگ نمی گذارند
اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت
نمایند پس یاران آنجناب سنگری گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای
آن راهی داشتند که بهمان راه برای جنگ برایند و کارزار نمایند و همین که اصحاب
حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسین را حلقه نموده بجنگ
پرداختند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح
عاشورا از افق مشرق مصیبت دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ
کشید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد تادیه نماز صبح بر جمازه نشسته
روبروی لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم خطاب باطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
به بینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و جهودان اگر اثری
از آثار موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و منکه پسر دختر پیغمبر شما هستم کمر بقتل
من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا فرزند خود خوانده است
و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد
قصاص او دشمن جان من شدید یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایید یا دیگر
مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من تنگ کردید من بمدینه منوره بر گور جد خود
نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بمکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید
و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این
خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شما را بر من

خود یعنی حسینؑ بن علیؑ یاد میکرد و می گریست که وقت رحلت فرموده بودند که اے
حسینؑ از سفہای کوفہ و اعوان آن پُرحذر باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنے کہ
موجب خفت و پریشانی تو گردد و در ترجمہ طبریست کہ حسینؑ در خیمہ آمد و حرم محترم
را نصیحت فرمود و امر بصابرت نمود زنان بگریہ در آمدند حسینؑ زنان را از گریہ
منع کردہ نظر بجانب آسمان برداشتہ گفت کہ خداوندا تو میدانی کہ بیعت
با من کردند و باز عہد شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
ہمراہ را طلبید و ہمہ را جمع کرد و گفت کہ انچہ بر شما بود کردید و شرط خدمت بجا
آوردید شما اندک آیدو ایشان بسیار شما را از بیعت خود برون کردم بہر طرفیکہ
خواستہ باشید بروید و من از جان خود نا امید شدم ہمہ ہا عرضہ داشتند
کہ این از ما نخواہد شد کہ ترا در دست اعدا باین روز سیاہ مبتلا بگذاریم
و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چہ عذر کنیم
ما ہمہ جانہاے خود را پیش تو فدا می کنیم پس بمضمون این شعر شعر

گر دست دہد ہزار جانم ❊ در پاے مبارکت فشانم ❊ ہمراہیان
آنحضرت کمر ہمت چست بستند و دست از حیات خود شستند و منتظر شہادت
نشستند کہ لشکر ابن سعد بمقابلہ در آمدہ آمادہ کارزار گردیدند چنانچہ اتفاق افتاد
آنرا باید شنید فَلَمَّا تَیَقَّنَ اَنَّ الْقَوْمَ قَاتِلُوْہُ اَمَرَ اَصْحَابَہٗ فَاحْتَفَرُوْا
حُفْرَۃً شَبِیْہَۃً بِالْخَنْدَقِ حَوْلَ الْعَسْکَرِ وَجَعَلُوْا الْحَاجِمَۃَ
وَاحِدَۃً یَکُوْنُ الْقِتَالُ مِنْہَا وَرَکِبَ عَسَاکِرُ ابْنِ سَعْدٍ
وَاَحْدَقُوْا بِالْحُسَیْنِ وَزَحَفُوْا وَاقْتَتَلُوْا پس ہر گاہ بہ یقین دانست
کہ ہر آینہ جماعہ ابن سعد قتال خواہند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
ساختند سنگری شبیہ بخندق گرد اگرد لشکر و داشتند برای آن جہت واحد

ابن سعد جواب داد کہ باش تا با ابن زیاد بنویسیم چون با ابن زیاد مایۂ فساد نوشت او تہدیدی بر ابن سعد کرد کہ اگر حسینؑ دست بہ بیعت یزید گذارد بہتر والا او را باید کشت و من ترا برای جنگ فرستادہ ام نہ برای صلح باید کہ ہنگامۂ قتال با و گرم کنی والا بجای تو دیگرے میرسد چون نامۂ ابن زیاد با ابن سعد رسید ہمان وقت صف آراست و لشکر را بمقابلہ درست کرد و گفت کہ ای حسینؑ من بسیار خواستم کہ تو بیعت با یزید کنی و من بہ خون تو مبتلا نہ شوم این کار سر انجام نیافت اکنون آمادہ بجنگ باید شد و نیز گویند کہ چون لشکر ابن سعد آب فرات را پس پشت گرفتہ فرود آمد و خیمہ گاہ حسینؑ ریگستان بودہ آب ہر گاہ کہ منع کردند چاہ ہا کندیدند تا ہفتاد دست کاویدند آب نیافتند اہلبیت نبوت و دیگر یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی را طاقت گفتار نماند و با شارہ سخن می گفتند و با تیمم نماز می گذاردند چون بیطاقتی بر زنان و کودکان از حد در گذشت حسینؑ عباسؑ بن علیؑ را با ثنی چند برای آوردن آب فرستاد یزیدیان نگذاشتند کہ آب بگیرد عباسؑ را مجروح کردند و ہمراہیان او را کشتند عباسؑ زخمہا خوردہ بخدمت حسینؑ رسید و بزبان حال گفت کہ بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کردہ اند کہ خیمۂ حسینؑ در صحرا ایستادہ بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد دید کہ آنجناب مشغول بتلاوت قرآن ست و اشک از چشم جاریست عرض نمود کہ چگونہ وارد این موضع شدی فرمود کہ کوفیان نامہ ہا نوشتند و قاصدہا فرستادند و ما را طلبیدند و این زمان تشنۂ خون من شدہ اند و اکثر از خارجین بقتال من کسانی ہستند کہ دست بہ بیعت من دادہ اند و از ترجمۂ صواعق منقول ست کہ چون بر حسینؑ این سختی گذشت نصیحت برادر

دریای ست که سگ و خوک از آن آب میخورند و حسین بن علی و برادران و فرزندان
و زنان اهلبیت عفت و طهارت از تشنگی جان بلب دارند و تو آب را از ایشان
منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و مسلمان هستم ابن سعد
گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن
حکومت ری و اضلاع آن نمی شود پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را بخدمت
حسین عرض نمود و مانا باین حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست
و خلاصه اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید
گفتند که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش حلال
دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
وَهُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد حسین بن علی
علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد و بعد حمد
و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان ببینید که من
کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما را
ریختن خون من و هتک حرمت من درست ست یا نیست و من پسر دختر
نبی شما هستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من
نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سَيِّدَا
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده
حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد آب را
بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی
با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازت
بده که رخت عزیمت بشهر دیگر کشم و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست

الحسینؑ و اصحابہ و کان اکثر الخارجین بقتالہ قد
کاتبوہ و بایعوہ و بر آمد ابن سعد برای قتال حسینؑ با لشکر ہا پس ہمیشہ
ابن زیاد تجہیز لشکر و سامان فوج برائے ابن سعد میکرد تا آنکہ مجتمع و فراہم
شد نزد عمر بن سعد بست و دو ہزار کس از سوار و پیادہ پس فرود آمدند
بر کنارۂ آب فرات و حائل شدند درمیان آب و حسینؑ و اصحاب او و بودند
اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانیکہ بہ تحقیق نامہ ہا نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروختہ و ذخیرۂ نکال و وبال
آخروی اندوختہ بمقابلہ حسینؑ بر آمدہ لشکر کشیہا کرد و ابن زیاد خسران
نہادی در پی فوجہا برای کمک ابن سعد میفرستاد تا آنکہ ابن سعد با جمعیت
بست و دو ہزار پیادہ و سوار ہفتم محرم در کربلا رسیدہ حائل میانۂ لشکر حسینؑ
و شط فرات گردیدہ بر کنار آب با لشکر فرو کشید و صرف آب را از لشکر حسینؑ
باز داشتہ عرصہ بر آنجناب تنگ ساخت چندانکہ چہ جای یاران و موالیان
صغار و کبار اہلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یکقطرۂ آب از تشنگی
بیتاب و دل و سینہ بریان و کباب گشتند درین حالت یزید ہمدانی کہ از
لشکریان حسینؑ بن علیؑ بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت کہ اگر فرمان
رود پیش ابن سعد رفتہ استجازت آب کنم ارشاد شد کہ اختیار ست
چون یزید ہمدانی نزد ابن سعد رفت با او در خور دو سبقت بہ سلام کہ شعار
اسلام ست نکرد ابن سعد خطاب با یزید ہمدانی کردہ گفت کہ ای برادر ہمدانی
ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسولؐ را نمی شناسم یزید ہمدانی
جواب داد کہ وای بر اسلام تو کہ دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسولؐ
و اولاد بتولؑ نمودہ کمر بہ قتل ایشان بستہ و تشنہ بہ لب خون اینہا نشستہ و فرات

وگفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب پس بازگردید ایلچی بسوے
ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را و سامان کرد لشکر ها را و تجویز نمود
سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت
ری و اضلاع آن و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد
از خروج خود برای جنگ حسینؑ پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی
برای جنگ حسینؑ و یا باز دهی ما را سند ما که بحکومت ری و اضلاع آن
بتو داده ام و بنشینی در خانهٔ خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری
را مجملاً چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد نائرهٔ
غضب ابن زیاد روباشتداد آورده سری بآسمان کشید و همچو رسن
سوخته بر خود پیچیده در بند محاربه با حسینؑ افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود
طلبید تا مقدمة الجیش گشته بسرکردگی لشکر از پے قتال بکربلا روانه شود
و جنگ با حسینؑ نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را
یکسو کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسینؑ نرود که ابن زیاد باو نوشت
که اے ابن سعد یا بر حسینؑ خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت
ری دست برداشته سند یکه بتو داده ام آنرا مسترد نما و در خانهٔ خود بنشین
پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استرداد سند حکومت
ری و معزولی از ان گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت

وَطَلَعَ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ بِالْعَسَاكِرِ فَمَا زَالَ ابْنُ زِيَادٍ يُجَهِّزُ
جُيُوشًا إِلَى أَنْ يَجْتَمِعَ عِنْدَ عُمَرَ ابْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ أَلْفًا مَا بَيْنَ
فَارِسٍ وَرَاجِلٍ فَنَزَلُوا شَاطِئَ الْفُرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَ

استعفا عمدہ وخلاصت ابن سعد

کشودہ طرح مقام انداخت وہمین کہ میخ در زمین می زدند وہیزم از درخت
میگرفتند خون از زمین درخت گل میکرد وبمشاہدۂ این حال حسینؑ فرمودند کہ از بیخ فتن
نمی توانم کہ جای موعود ہمین ومشہد ومقتل من این زمین ست ونیز در ترجمۂ طبری ست
کہ چون حسینؑ بکربلا رسید در خواب دید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با جماعۂ ملائکہ
تشریف آوردہ حسینؑ را در کنار گرفتند وفرمودند کہ ای فرزند من میدانم کہ دشمنان
قصد تو کردہ ودر صدد کشتنت افتادہ اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند
ونزدیک ست کہ خدای تعالی ترا بدرجۂ شہادت رساند وبہشت را برای تو
آراستہ اند وپدر ومادر تو منتظر نشستہ پس آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ دست
بر سینۂ حسینؑ نہادہ فرمود اللّٰھُمَّ اَعْطِ الْحُسَیْنَ صَبْرًا وَاَجْرًا حسینؑ از خواب بیدار
شد وبر اہلبیت خود این خواب برخواند جملہ گریان شدند وکریہ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ
بزبان راندند القصہ چون خبر وصول حضرت امام حسین علیہ السلام بزمین کربلا در کوفہ
بگوش ابن زیاد رسید انچہ از دست جوشش بوقوع آمد آنرا باید شنید ثُمَّ
کَتَبَ عُبَیْدُ اللّٰہِ کِتَابًا اِلَی الْحُسَیْنِ یُطَالِبُہٗ اِلَی بَیْعَۃِ یَزِیْدَ فَلَمَّا وَرَدَ
الْکِتَابُ عَلَی الْحُسَیْنِ فَقَرَءَہٗ وَاَلْقَاہُ وَقَالَ لِلرَّسُوْلِ مَا لَہٗ عِنْدِیْ
جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُوْلُ اِلَی ابْنِ زِیَادٍ فَاشْتَدَّ غَضَبُہٗ وَجَمَعَ النَّاسَ وَ
جَھَّزَ الْعَسَاکِرَ وَصَیَّرَ مُقَدَّمَھَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَکَانَ وَلَّاہُ الرَّیَّ
وَاَعْمَالَھَا وَکَتَبَ لَہٗ فَاسْتَعْفٰی مِنْ خُرُوْجِہٖ اِلٰی قِتَالِ الْحُسَیْنِ
فَقَالَ لَہٗ ابْنُ زِیَادٍ اِمَّا اَنْ تَخْرُجَ وَاِمَّا اَنْ تُعِیْدَ عَلَیْنَا
کِتَابَنَا بِتَوْلِیَتِکَ الرَّیَّ وَاَعْمَالَھَا وَتَقْعُدَ فِیْ بَیْتِکَ
فَاخْتَارَ وِلَایَۃَ الرَّیِّ پس نوشت عبید اللہ نامہ بہ حسینؑ برای طلب
بیعت یزید پس ہرگاہ رسید نامہ پیش حسینؑ پس خواند آنرا وانداخت آنرا

سن ۶۰ ہجری
ظاہری شد
ای بار خدا
بخشش حسین
را بصورت دہ
وفات

ماجرا نماید خداوند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود و باز مبالغه در برون
آن جناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسلهٔ
سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امامؑ مرضی حر دریافت
عنان عزیمت از کوفه برتافت و سائق و قائد قضا و قدر کشان کشان آنجناب را
بکربلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کارگزاری تقدیر دیدنی ست
فَانْصَرَفَ الْحُسَيْنُ مِنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي
مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنِ اسْمِهَا فَقِيلَ
هٰذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ فَنَزَلَ الْقَوْمُ
وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ وَنَزَلَ الْحُرُّ وَقُبَالَةَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ پس بازگشت حسینؑ از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا
و رسید دران بتاریخ دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام
آن مکان پس گفته شد که این مقام است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای
کرب و بلاست پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل
حسینؑ رضی الله عنه بزمین کربلا در ترجمهٔ طبری و غیر آن نویسند که چون امام حسینؑ
بکربلا رسید محمد بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر
فرستادهٔ ابن زیاد میرسد جناب را میگذارم که شبانه کوچ کرده
بجانب دیگر روند چنانچه آن جناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود
چون سپیدهٔ صبح دمید دید که بهمان زمین کربلا وارد شد و گویند که این معامله
تا هفت شب اتفاق افتاده که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بزمین
کربلا می یافت تا آنکه کار بجائی رسید که شتران را می زدند از جای خود حرکت
نمی کردند پس چار و ناچار به تقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت

کوفہ نمایم فقال لہ الحسین انی لم اقدم ھذا البلد حتی اتتنی کتب
اھلہ وقدمت علی رسلھم وانتم من اھل الکوفۃ فان دمتم
علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت فقال لہ الحر واللہ ما ادری
ھذہ الکتب ولا الرسل ولا یمکننی الرجوع الی الکوفۃ فلا افارقک
حتی اقدم بک الیہ وطال الکلام بینھما پس گفت باحر حسین
علیہ السلام کہ من نیامدم باین شہر تا نرسید بمن نامہ ہای اہل آن و نیامد پیش من
ایلچی ہای ایشان و شما اہل کوفہ ہستید پس اگر ثابت و قائم باشید بر بیعت خود در آیم
بشہر شما و گرنہ باز گردم پس گفت حر با امام حسین کہ بخدا من نمیدانم این نامہ ہا را
و نہ ایلچیان را و نیست ممکن مرا باز گشت بکوفہ پس نمیگذارم ترا تا آنکہ ببرم
ترا پیش ابن زیاد و دراز شد سخن میانہ ہر دو و بالجملہ چون حر بن یزید ریاحی سبب
آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند کہ من
از خود عازم کوفہ نشدہ ام بلکہ گوفیان نامہ ہا و قاصد ہا فرستادہ باصرار و مبالغہ
تمام مرا طلبیدند و شما کہ آمدہ اید نیز از اہل کوفہ ہستید اگر ثابت و برقرار بر عہد
بیعت خود باشید رخت عزیمت بشہر شما می کشم والا مراجعت بوطن خود
میکنم حر چون بیخبری خود از ترقیم نامہ ہا و ترسیل قاصد ہا عرضہ داشتہ گفت کہ
اکنون باز گشت من بکوفہ بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و گویند
کہ اولا حر بر واگذاشت حضرت امام راضی شدہ گفتہ بود کہ جناب را اختیار است
بہر جانب کہ خواہند بروند من بکوفہ می روم و پیش ابن زیاد عرضہ میدہم کہ حسین
با من ملاقی نشد و بطرفی دیگر رفت کہ درین حال نامۂ ابن زیاد بنام حر بدین مضمون
رسید کہ در اسیر کردن حسین تقصیری نکنی والا بہ سزا مبتلا گردی کہ تحمل آن نتوان
کرد بعد ازان حر بحال خود تر سید کہ اگر سواران ابن زیاد کہ ہمراہ ما ہستند عرض

واحوال کوفہ پرسید فرزدق گوید کہ زبان من دران وقت مرضی داشت کہ کلام
کردن نمی توانستم لہذا باشارہ گفتم کہ بکوفہ مرو و بمکہ روان شو و گویند
کہ چون فرزدق شاعر با حضرت حسینؑ ملاقات کرد دست آنحضرت ببوسید
آنجناب پرسیدند کہ ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفہ فرمودند اہل کوفہ را چگونہ
گذاشتی گفت دلہای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرہای ایشان با بنی امیہ و قضا
و قدر از آسمان نازل ست وَاللّٰہُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ حضرت حسینؑ در جواب گفت
کہ قضا را باز نتوان داشت بالجملہ چون پسران عقیل سنگ راہ مراجعت شدند
حضرت حسینؑ متوجہ بعراق شد چنانکہ میفرمایند ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتّٰی اِذَا
کَانَ عَلٰی مَرْحَلَتَیْنِ مِنَ الْکُوْفَۃِ فَلَقِیَہُ الْحُرُّ ابْنُ یَزِیْدَ الرِّیَاحِیُّ
وَمَعَہُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ ابْنِ زِیَادٍ شَاکِی السِّلَاحِ بعد ازان روانہ
شد بطرف عراق تا آنکہ رسید بجائی کہ دو منزل بود از کوفہ پس ملاقی گشت با او
حُر بن یزید ریاحی و ہمراہ او بودند ہزار سوار مسلح از ہمراہیان ابن زیاد
فَقَالَ لِلْحُسَیْنِؑ اِنَّ عُبَیْدَ اللّٰہِ بْنَ زِیَادٍ قَدْ اَرْسَلَنِیْ اِلَیْکَ وَاَمَرَنِیْ
اَنْ لَا اُفَارِقَکَ حَتّٰی اُقْدِمَ بِکَ اِلَیْہِ وَاَنَا وَاللّٰہِ کَارِہٌ فَمَا یَمْلَئُنِیْ
الرُّجُوْعُ اِلَی الْکُوْفَۃِ وَلَا سَبِیْلٌ اِلٰی مُفَارَقَتِکَ پس گفت
حُر با حسینؑ کہ ابن زیاد فرستادہ ست مرا بسوی تو و حکم کردہ ست مرا باینکہ
جدا نشوم از تو تا آنکہ ببرم ترا نزد او و من بخدا ازین کار کراہت کنندہ ام پس بہ
ممکن مرا باز گشت بکوفہ و نہ راہ بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی در اثنائے
راہ با جناب حسینؑ در خوردہ گفت کہ مرا ہر چند ابن زیاد با ہزار سوار مسلح برائے
گرفتاری تو فرستادہ ست لیکن دل من راضی بآن نیست کہ ترا گرفتار
کردہ پیش ابن زیاد رسانم و این ہم نمے توانم کہ ترا گذاشتہ مراجعت

و متیقن نبوده که در همین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر ست از قوت بفعل خواهد آمد و هرگاه
مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق ست با وصف
اظهار مظنون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و باوجود قلق مفارقت و گریه های
های همراه نرفتند هر عذر یکه برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران
هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه بروایت صحیح و نزد
بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه بامعدودی از اهلبیت شیعیان و موالیان
که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند وَسَارَ مَعَ اثْنَيْنِ وَثَمَانِينَ نَفْسًا مِنْ
أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ فَسَمِعَ فِي أَثْنَاءِ الطَّرِيقِ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ
وَتَفَرُّقِ جَمَاعَتِهِ فَهَمَّ بِالرُّجُوعِ فَقَالَ بَنُو عَقِيلٍ وَاللَّهِ لَا نَرْجِعُ
حَتَّى نُصِيبَ بِثَأْرِنَا أَوْ نُقْتَلَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَكُمْ روانه شد
حسین با جمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود پس شنید
در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان
عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت
حسین که بهتر نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت
مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده عزم مراجعت
بمکه کرد که پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم و بکوفه میرویم
تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود بآن کشته میشویم آنجناب
بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی بعد ازین
نیست که شما همه ها کشته شوید و من تنها بمانم و گویند که حضرت امام حسین
علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات گردید

و نیز عبد الله بن عمر از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول و فعل
اهل کوفه غره مشو و از مکه برون مرو بالجمله جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی
و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار
مانعین از حد در گذشت حسین در جواب کشف راز فرموده ارشاد کرد که من
از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است که گوسپندی
در مکه کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را در مکه بکشند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من
دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری
و ترجمه صواعق و دیگر کتب مذکور و مسطور ست و باید دانست که مصداق
حدیث مذکور عبد الله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث
بر استحلال کعبه شد و هر چند این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن
چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال
حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال
کعبه شود و درین مقام سخنی ست ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از
واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمد گو بطریق جزم و یقین نباشد
اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان
چرا تقاعد از رفاقت و معیت حضرت امام حسین فرموده فقط بر منع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار خیر خواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این
اعضال مبتنی بر تفصیلی ست که بسطی در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب نسبت
به بعض اوهام در ربط و ضبط تقریر ست و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
تعصب افتاده پس طی کشح از تفصیل نموده بالاجمال این قدر گفته میشود که معلوم

سفک دما ریختن خون ۱۲

وعظمای آنجا بر ارادت بر دوش وحلقۂ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکہ زیادہ
بر چہل ہزار کس داخل دائرہ بیعت گردیدہ مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیہ السلام از مکہ بکوفہ شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت کہ اہل کوفہ
قبول بیعت نمودہ وہمہ ہا تن باطاعت وانقیاد دروادہ در گرو انتظار قدوم میمنت
لزوم نشستہ اند لہذا آنجناب تصمیم عزم روانگی از مکہ بکوفہ فرمودند وَلَمَّا تَجَهَّزَ
بِالْخُرُوجِ مَنَعَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ وَجَابِرٌ وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ
وَأَبُو وَاقِدٍ اللَّيْثِيُّ فَلَمْ يَمْتَنِعْ بِمَنْعِهِمْ وَقَالَ إِنِّي سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ
سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَنَّ كَبْشًا
يَسْتَحِلُّ بِهِ مَكَّةَ فَلَا أَكُونُ أَنَا ذَلِكَ الْكَبْشَ وہرگاہ جناب
امام حسین علیہ السلام تہیۂ سامان سفر فرمود منع نمود اورا ابن عباسؓ وابن عمر
وجابر وابو سعید خدری وابو واقد لیثی پس باز نماند از بازداشت ایشان وگفت
بدرستیکہ من شنیدہ ام از پدر خود کہ میگفت کہ شنیدم از رسول خدا صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود ہر آینہ گوسپندے باشد کہ کعبہ بآن حلال گردد پس نباشم
من آن گوسپند پوشیدہ نماند کہ چون حضرت امام حسین علیہ السلام عزیمت
کوفہ راست فرمود اجلۂ اصحابؓ کہ در مکہ معظمہ حاضر بودند بہ ممانعت پیش آمدند
چنانچہ ابن عباسؓ گفت کہ ای حسین از حرم مکہ کہ خانۂ خداست مرو وبر قول
کوفیان اعتماد مکن نمی دانی کہ با پدر و برادرت چہ کردند واگر تو باز نمانی اہل
وعیال خود را ہمراہ مبر ومن می ترسم کہ مبادا تو کشتہ شوی وزنان وکودکان
تو اسیر ولا بشوند ونیز گفت کہ مرا گمان ست کہ ترا ہمچو عثمان میانۂ زنان
ودختران بکشند چون عرض ابن عباس جا بمعرض قبول نیافت
ابن عباس آمد وغمگین شد وگفت اجیب الدعوۃ ہائے گریست

گرم کرد چندانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به جهنم سیاه فرستاد ابن اشعث
دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار
امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت
را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سرآمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او بوابان
را حکم داد همین وقت که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش از تن جدا
سازند چنانچه از رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه
استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا
کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول
بتهلیل و تسبیح بود و کریمه رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت
می نمود که دفعةً سر بت شهادت چشید و درخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید
بعد ازان محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار
کشیدند و سرهای این مظلومان را بر نیزه کشیده در کوفه در بدر گردانیدند و این
سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد تمام شد این داستان
حالا بر اصفهای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف
کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت
وَفِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَانَ خُرُوجُهُ
يَوْمَ التَّرْوِيَةِ و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده
روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضے گفته که بود روانگی آنحضرت روز ترویه
یعنی هشتم ذیحجه وَكَانَ سَبَبُ خُرُوجِهِ أَنَّ مُسْلِمَ ابْنَ عَقِيلٍ كَانَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ
يَلْتَمِسُ قُدُومَهُ و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار
تمام نوشته بود باو و بالتماس قدوم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رویها

عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ صَاحِبُ شُرَطِهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَلَحِقَا بِالدَّارِ
وبود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد
محمد را و خبر کرد محمد عبید اللہ را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال
شہر و محمد بن اشعث را پس محاصرہ کردند این ہر دو خانہ را یعنی ہر گاہ طوعہ مسلم
را بخانۂ خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعہ کہ چیلہ محمد بن اشعث بودہ مولای
خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس ہماندم پیش ابن زیاد رفتہ سر کلافہ
این راز وا نمود ابن زیاد بمجرد دریافت این حال کوتوال شہر کہ عمرو بن حریث نام
داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد ایشان باجماعۂ
کثیرہ رفتہ خانہ طوعہ را کہ حضرت مسلم دران سکونت داشت محاصرہ
نمودند و داعیۂ گرفتاری مسلم کردند چون حمیت شجاعت بنی ہاشم پنہان
نشستن در خانہ گوارا نکرد وَخَرَجَ مُسْلِمٌ بِسَيْفِهِ يُقَاتِلُهُمْ فَأَتَاهُ
مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بِالْأَمَانِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللهِ فَضَرَبَ
عُنُقَهُ وَأَلْقَى جُثَّتَهُ إِلَى النَّاسِ وَصَلَّبَ هَانِيًا وَكَانَ ذَلِكَ
لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَقَتَلَ عُبَيْدُ اللهِ
مُحَمَّدًا وَإِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ مُسْلِمٍ أَيْضًا مَعَهُ پس برآمد مسلم با شمشیر خود
در حالیکہ جنگ میکرد با آنہا پس پیش آمد محمد بن اشعث بامان پس آورد مسلم را
بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را بطرف مردمان و
بر دار کشید ہانی را و بود این واقعہ سوم ذی حجہ سال شصتم از ہجرت و کشت
ابن زیاد محمد و ابراہیم ہر دو پسر مسلم را با او گویند کہ چون ابن حریث
کوتوال و ابن اشعث سر حلقۂ ارباب جدال باجماعت شصت کس
خانۂ طوعہ را محاصرہ نمودند مسلم تن تنہا شمشیر گرفتہ از خانہ برآمد و ہنگامۂ محاربہ

رفاقت مسلم پس فہمانید ند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه ایشان شام
کرد مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
باقی ماندند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تن تنها
یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد ازان چون شب تاریک
شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند که چون برای
نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
باو کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید درین قلیل فرصت همه ها رفتند
و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید
دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه ازان جمله قریب سه صد کس باقی ماندند حیران
شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید ازان
هم دوازده کس باقی ماندند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید
و ما را طلبیدید و حواله باعدا نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود
فَتَرَدَّدَ فِي الطَّرِيقِ فَأَتَى مَنْزِلَ امْرَأَةٍ فَاسْتَسْقَاهَا فَأَسْقَتْهُ
وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس
طلب آب کرد پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود
یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها گذاشتند و همه ها گریختند مسلم در راه سرا سیمه و
تنها میگشت و ازین طرف بآن طرف میرفت درین حال تشنگی بر
مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت ازو طلب آب فرمود
آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود وَكَانَ
ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَانْطَلَقَ فَأَخْبَرَ
مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عُبَيْدَ اللهِ فَبَعَثَ عُبَيْدُ اللهِ

نشوند و دفعۃً بلوا کردہ آمادۂ فتنہ و فساد و رد و دفع او نگردند فلمّا اصبح جمع الناس
وقرء علیہم منشور الایالۃ وھدّدھم وحذّرھم
عن مخالفۃ یزید وفرّق جماعۃ مسلم بقوّۃ التدبیر واختفی مسلم فی
دار ھانی بن عروۃ پس ہر گاہ صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر انہا
سند حکومت خود را و تہدید و تحذیر کرد اہل کوفہ را از مخالفت یزید و متفرق گردانید
جماعت مسلم را بالقوت تدبیر و پوشیدہ شد مسلم در خانۂ ہانی بن عروہ یعنی بجبر و
تہدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعہ مبایعان حضرت مسلم متفرق گردید
و مسلم خود را بخانۂ ہانی بن عروہ بپردہ اختفا کشید فارسل عبید اللہ محمد
ابن الاشعث مع فوج الی دارہ فاتوا بھانی بن عروۃ فحبسہ و
حبس جمیع رؤساء الکوفۃ عندہ فی القصر واتی الخبر
مسلما فنادی بشعارہ فاجتمع معہ اربعون الفا واحاطوا
حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانۂ ہانی
بن عروہ پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جملہ رؤسای
کوفہ را نزد خود در قصر و رسید این خبر بہ مسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را
پس جمع شدند ہمراہ او چہل ہزار مردم و احاطہ کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد ہانی
بن عروہ و دیگر رؤسای کوفہ را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت
ایں حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرمودہ با جمعیت چہل ہزار کس محاصرۂ قصر
عبید اللہ بن زیاد نمودہ فامر عبید اللہ الاسارٰی من رؤساء الکوفۃ ان یکلموا
عشائرھم ویردّوھم عن رفاقۃ مسلم فکلموھم فتفرقوا کلھم وامسی مسلم
فی خمسمائۃ فلمّا اختلط الظلام ذھب اولئک ایضا وبقی وحدہ پس امر کرد ابن زیاد اسیران
را کہ از رئیسان کوفہ بودند باینکہ بفہمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از

بر طلب حضرت امام حسین علیہ السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکہ بکوفہ پرداختہ و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتہار یافتہ
گویند کہ یزید بدریافت این سانحہ بکار خود حیران و مشورہ طلب از
ندیمان گشت مشاوران بدمآل چنان اندیشیدند کہ اگر حسینؑ بکوفہ رسید
عراق از دست مارفت بلکہ بنای این سلطنت و حکومت از ہم شکست
پس صواب دید آنست کہ نعمان بن بشیر از حکومت کوفہ معزول و شخصی دیگر
بجای او منصوب شود کہ مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنہ
و فساد را بالکلیہ برکند آخر بعد رد و تبعیض قرار دادند کہ این کار غیر
از دست عبید اللہ بن زیاد سر انجام نیابد یزید ابن زیاد را کہ حاکم بصرہ
بود با مارت کوفہ و عراق مقرر کردہ باو نوشت کہ زود از رود خود را از بصرہ بکوفہ
رساندہ مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسینؑ طلب (ای بسیار جلد ۲)
بیعت ما نماید اگر او قبول بیعت کرد بہتر والا او را نیز بکشد چون نامہ یزید
بنام ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود بہ بصرہ گذاشتہ
بالفور عازم کوفہ شد تا آنکہ بقادسیہ رسیدہ سپاہ خود را در آنجا
گذاشتہ و از راہ فریب خود را بلباس حجازیان آراستہ و عمامہ
بسر بستہ و بر اشتری نشستہ با معدودی چند از راہی کہ قافلہ حجاز
می آمد در تاریکی شب میانہ نماز شام و عشا بکوفہ در آمد و مردم کوفہ کہ ہمہ تن
چشم انتظار براہ حضرت امام حسینؑ بودند غلط خوردہ او را امام حسینؑ
پنداشتند و باستقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افگندہ ہیچ نمی گفت
تا آنکہ داخل دار الامارۃ گشت و اینہمہ برای آن بود تا مردم کوفہ بر آمدن او خبردار

ساختند و بسعایت و شکایت نعمان پرداختند چنانچہ می فرمایند فکتب مسلم
بن یزید الحضرمی و عمارۃ ابن الولید بن عقبۃ الی یزید یخبرانہ عن
امر مسلم و میل اھل الکوفۃ الیہ و تغافل النعمان بن بشیر عنہ
پس نوشتند مسلم بن یزید حضرمی و عمارہ بن ولید بن عقبہ بسوی یزید در حالیکہ خبر
میکردند این ہر دو او را از امر مسلم و میل اہل کوفہ بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر
از و یعنی مسلم بن یزید حضرمی و عمارہ بن ولید بن عقبہ حال ورود مسلم بکوفہ
و رجوع مردم بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان
بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان و ولی مکانہ عبید اللہ
بن زیاد و کان والیا علی البصرۃ فیتجھز عبید اللہ من البصرۃ
الی الکوفۃ و دخلھا لیلا من الجھۃ البادیۃ فی لباس اھل
الحجاز و ھم انہ الحسین رضی اللہ عنہ فاستقبلہ الناس
فی ظلمۃ اللیل و سلموا علیہ و مشوا بین یدیہ و قالوا
مرحبا بک یا ابن رسول اللہ قد مت خیر مقدم فسکت
حتی دخل دار الامارۃ پس معزول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید بجای
او عبید اللہ بن زیاد را و بود او حاکم بر بصرہ پس سامان سفر کرد عبید اللہ از بصرہ
بسوی کوفہ و داخل شد در آن وقت شب از طرف بیابان بلباس
حجازیان و در وہم انداخت مردم را باینکہ حسین ست پس استقبال کردند
او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند
مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش
ماند ابن زیاد تا آنکہ داخل شد مکان حاکم نشین را مخفی مباد کہ چون مردم کوفہ
بعد اختیار بیعت در انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیدہ داعی

بیوفائی اہل کوفہ ضرب المثل و مشہور در عالم ست قول و فعل سکنہ آنجا اصلا قابل
اعتماد نیست آخر بعد قال و مقال قرار یافت کہ آنحضرت عازم کوفہ نشوند و شخصی را
از متوسلان خویش بآن طرف روانہ کنند چنانچہ برادر عمزاد مسلم بن عقیل را بنیابت
خود بخصوصت کوفہ فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت
آن حضرت تحریص و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفہ بگوش
ہوش شنیدی و بدعہدی کوفیان بچشم انصاف دیدی ست فلما وصل مسلم
الکوفۃ نزل فی دار المختار بن عبید و بایع الحسین علی یدیہ خلق
کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلک النعمان ابن بشیر والی الکوفۃ
من جانب یزید و کان صحابیا فہدد الناس علی ذلک لکن
اکتفی بمجرد التہدید و لم یتعرض لاحد پس ہرگاہ رسید مسلم بکوفہ
فرو کشید در خانہ مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیادہ
از دوازدہ ہزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر کہ حاکم کوفہ از جانب
یزید بود و بود صحابی پس تہدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تہدید و متعرض
نگشت برای ہیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفہ شدہ بخانہ مختار بن عبید ثقفی
رخت اقامت کشاد مردم کوفہ ہجوم آوردہ بیعت بر دست او نمودند چندانکہ نوبت
از دوازدہ ہزار در گذشتہ کار بہ یجدہ ہزار و بروایتی بسی ہزار و بروایتی بچہل
ہزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفہ کہ مرد صحابی بودہ برین ماجرا وقوف یافتہ
بحسب ظاہر کار بند تہدید و تخویف شدہ با ثار اعراض و اغماض متعرض
حال احدی از مبائعین نگشت بلکہ در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بودہ
پنہانی ترغیب مردم جہت بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل
نعمان بر ہمہ کس نمایان شد بعضی از بدنہادان یزید را از حقیقت حال آگاہ

چنانچہ بیانش میرود ولما وصل الخبر الی اھل الکوفۃ اتفق
منھم جمع کثیر وکتبوا الی الحسین علیہ السلام یدعونہ الیھم
ویبذلون لہ بالقیام بین یدیہ بانفسھم واموالھم وبالغوا
فی ذلک وتتابعت الیہ نحو مائۃ وخمسین کتابا من کل طائفۃ
وجماعۃ فسیر الیھم ابن عما مسلم ابن عقیل وحثھم علی نصرتہ وحمایتہ
وہرگاہ رسید خبر بسوی اہل کوفہ متفق شدند از ینہا جماعت کثیر ونوشتند
نامہ ہا بخدمت امام حسین بمضمون طلب آنحضرت وبذل جانہا ومالہای خودرا
حد خدمتگزاری بحضور آنجناب ومبالغہ نمودند درین باب وپی دریی سید بآنحضرت
قریب صد وپنجاہ نامہ از ہر گروہ وجماعت پس روانہ کرد بطرف ایشان پسر عم
خود مسلم بن عقیل را وترغیب وتاکید فرمود آنہا را بر نصرت وحمایت او
بالجملہ کوفیان بالحاح تمام نامہ ہای متواتر وقاصدہای متکاثر در طلب
حضرت امام حسین علیہ السلام فرستادند ودرین خصوص اصرار واستبداد
زیادہ تر بکار بردند وگویند کہ نامۂ اخیر کہ بدست معتمدی از اہل کوفہ رسید
عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعۃ وشیعۃ ابیہ علی امیر المومنین سلام علیک
اما بعد فان الناس ینتظرونک ولا رای لھم غیرک فالعجل العجل یا بن رسول اللہ
والسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
واطاعت وانقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را بزودی برسان ومایان را از بند انتظار وارہان چون استدعای
کوفیان در باب طلب زیادہ از حد گذشت آن حضرت خواستند
کہ ارخای عنان عزیمت بآنصوب فرمایند عبد اللہ بن عباس ودیگر
اجلہ اصحاب کہ در مکہ معظمہ بودند ممانعت نمودند وگفتند کہ لفجوای الکوفی لایوفی

ولید بن عقبہ رسید بمروان مشورت کرد مروان گفت کہ حسین بن علی و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد اللہ بن عمر و عبد اللہ بن زبیر را طلب کن و ازین ہر چہار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بہتر والا این چہار تن را گردن بزن تا بر ہمہ کس عبرت شود
و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد ولید بمشورت مروان راضی نگشت و گفت
کہ من پسر فاطمہ و پسر ابو بکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن نمیتوانم المختصر گویند کہ ولید بن عقبہ
حضرت امام حسین را طلبید آنجناب جماعۂ غلامان و موالیان خود را ہمراہ گرفتہ
ہمہ را بر در سرای ولید گذاشتہ تنہا پیش او رفتند ولید براہ تعظیم در آمدہ عرض مضمون
نامۂ یزید نمودہ درخواست بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند کہ من بیعت
یزید نخواہم کرد کہ او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند کہ مروان خبیث از شرارت
خود باز نیامدہ و دست از خبث طینت برنداشتہ با ولید گفت کہ ای امیر حسین را
بے اخذ بیعت مگذار کہ بار دگر بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت
کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفہ از تو راضی شود ولید گفت ویک
یا مروان طرفہ کشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم من بخشند من ہرگز قصد
خونش نکنم مروان بعد ازین خاموش ماند و آنجناب از انجا برخاستہ مرجعت
بخانہ ساختہ بقصد روانگی بطرف مکہ معظمہ پرداختند چنانچہ ارشاد میشود

وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لِأَرْبَعٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ
وَأَقَامَ بِهَا وَرَوَان شد حسین بسوی مکہ بتاریخ چہارم شعبان پس
داخل شد بمکہ و اقامت گرفت دران و چون خبر خروج حضرت امام حسین
از مدینۂ منورہ و وصول بمکہ معظمہ در امصار و دیار مشتہر گردید و مردم اطراف
و جوانب برین سانحہ وقوف یافتند اہل کوفہ باطاعت و انقیاد آنجناب
اتفاق کردہ نامہ ہا علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن بر طلب رسال و استند

کہ مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شہادت جہریہ پس بیانش باید شنید
وَاَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اُخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ مِنَ
الْكَبَائِرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُوْدَةِ واما شہادت ظاہری کہ اختصاص یافت آن فرزند
اصغر پس آن از بزرگ ترین وقائع مشہور است وسبب شہرتہا کوہا
جَهْرِيَّةٌ وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيْدُ وَتَسَلَّطَ وَذٰلِكَ فِيْ رَجَبٍ
سَنَةَ سِتِّيْنَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ اِلَى الْاَقَالِيْمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ
اِلٰى عَامِلِهٖ بِالْمَدِيْنَةِ الْوَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَّاْخُذَ الْبَيْعَةَ
مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهٖ لِاَنَّهٗ
كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وسبب شہرت آن آشکارا
شدن آنست وسببش آنکہ ہرگاہ مالک وپادشاہ شد یزید وتسلط یافت بر مملکت
وآن در ماہ رجب سال شصتم از ہجرت بشہر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامہ ہا
بسوی اقالیم بجہت گرفتن عقد بیعت برای خود ونوشت نامہ بعامل خود بمدینہ
ولید بن عقبہ برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ پس باز ماند
وانکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکہ بود او فاسق دائم الخمر ظالم
باید دانست کہ چون معاویہ بن ابی سفیان فوت کرد ویزید بجای پدر خود بر تخت
سلطنت نشست نامہ ہا باقالیم وممالک برای اخذ بیعت بعمال وحکام ہر مقام
نوشت چنانچہ نامہ یزید پیش ولید بن عقبہ حاکم مدینہ بدین مضمون رسید کہ معاویہ
بندہ از بندگان خدا بود وفات یافت ومن بجای او نشستم وبیعت انقیاد برای
خود بزودی میخواہم باید کہ از حسین بن علی ودیگر اہالی مدینہ بیعت برای من
بگیری ودر رنگ وتاخیر را اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبہ بمجرد
خواندن نامہ حسین بن علی وعبد اللہ بن زبیر را طلبید وگوید کہ چون نامہ یزید

علیہ وآلہ وسلم بہ بقیع بردند ودر قبہ عباس پہلوی قبر فاطمہ بنت اسد جدۂ آنحضرت مدفون
کردند وکسی از بنی امیہ بر جنازۂ آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص کہ آنزمان
امیر مدینہ بود وباجازت حضرت امام حسینؑ ادای نماز کرد خلاصہ در ہیچ مقام ہمین
قدر ست کہ بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف وتشخیص زمان ولادت پس
انیست کہ ارشاد میشود وَكَانَ عُمُرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ
عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ وبود عمر شریف او چہل وپنجسال وشش ماہ
مگر کسرے کم از روزہا وتحقیق پیدا شد پانزدہم شعبان سال سوم از ہجرت بروایت
صحیح وگفتہ شد در رمضان پوشیدہ نماند کہ در زمان ولادت حضرت امام حسنؑ
علیہ السلام وہمچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف ست ولادت آنحضرت
نزد بعضے پانزدہم شعبان ونزد بعضے پانزدہم رمضان سال سوم از ہجرت ست
ووفات آنجناب بر قول مختار در ماہ ربیع الاول نزد بعضے غرہ ونزد بعضے پنجم ماہ
مذکور ومشہور بست وہشتم ماہ صفر سال چہل ونہ ہجری ست وسنین عمر شریف چہل
وپنجسال وشش ماہ چند روز کم بروایت صحیح ست پس اعتبار سنین حیات مقتضی
ترجیح تاریخ ولادت پانزدہم رمضان وتاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
تا چہل وپنجسال وشش ماہ کسری کم بحساب است آید ومویدا نیست انچہ گفتہ اند
کہ عمر شریف آنحضرت چہل وپنجسال وچند ماہ بودہ ہفت سال در کنار عاطفت حضرت
رسالت علیہ الصلوۃ والتحیۃ پرورش یافتند وسی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
یعنے جناب شاہ ولایت جا داشتند وہشت سال وچند ماہ دیگر فقط در کنف حمیت
حضرت رب العزت زندگانی کردند ھٰذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ
الَّتِي اخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ انیست انچہ متعلق بود بہ شہادت سریہ

از عمیر بن اسحٰق مروی ست کہ من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیہ السلام
برای عیادت رفتیم فرمود کہ ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم کہ در نیحالت
امری پرسیدن نمی توانم همین کہ افاقہ از مرض دست دہد خواہم پرسید راوی گوید
کہ آن حضرت بخانہ تشریف بردند و باز برآمدہ فرمودند کہ انچہ پرسیدنی ست بپرس
کہ باز فرصت سوال نخواہی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود کہ مرا چند بارہ
زہر دادہ اند و این بار کارگر افتاد کہ پارہ ہای جگرم بریدہ می افتد پس راوی گوید کہ
من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم کہ حالت احتضار ست
و جناب امام حسین علیہ السلام بر سر بالین آنحضرت نشستہ استفسار از قاتل
میفرمایند الی آخر الروایۃ کہ آنفا گذشت و نیز روایت کردہ اند کہ آنحضرت علیہ السلام
بخواب دید کہ گویا میانہ دو چشم او قل ہو اللہ احد مکتوب ست چون این خواب
را پیش سعید بن المسیب بیان کردند گفت کہ زمان وفات جناب امام حسن قریب
رسیدہ المختصر ہر گاہ وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند
کہ من از عائشہ خواستہ ام کہ چون من بمیرم قبر مرا در خانۂ خود جا دہد و عائشہ با من
وعدہ کردہ است پس بعد وفات من جنازۂ مرا پیش روضۂ رسول خدا علیہ الصلوٰۃ
والثنا ببرید و از عائشہ دستوری خواہید کہ اگر اجازت دہد مرا در جوار قبر جدا مجد من
دفن کنید و میدانم کہ مردم بنی امیہ ازین کار باز خواہند داشت پس با ایشان
نزاع کردن نشاید و باید کہ جنازۂ مرا در بقیع برند و ہمان جا دفن کنند و ہمچنان
بوقوع آمد کہ ہر گاہ حضرت امام حسن علیہ السلام لبیک بداعی حق گفت جناب
امام حسین بخدمت عائشہ رفتہ دستوری خواست عائشہ گفت کہ خوب ست
کہ حسن در نجا مدفون شود و چون این خبر بمردان رسید بزور و جبر قدم در راہ
ممانعت گذاشتہ مدفون کردن ندادند پس جنازۂ آنحضرت از روضۂ رسول خدا صلے اللہ

ثُمَّ قَالَ لَقَدْ سُقِيْتُ السَّمَّ مِرَارًا وَمَا سُقِيْتُ مَرَّةً اَشَدَّ مِنْ هٰذِهٖ
وہرگاہ حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین رضی اللہ عنہ پس گفت ای برادر من
کہ با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زہر داد گفت میخواہی قتل او را گفت آری گفت
ہر آئینہ اگر قاتل من ہمان ست کہ من گمان میدارم البتہ خدای تعالی سخت ترست
برای او در انتقام یعنی خدای تعالی کہ منتقم حقیقی ست برای گرفتن انتقام کافی ست
و اگر نیست او در واقعہ کہ با و گمان منست دوست نمیدارم کہ بکشی بانتقام من
بیگناہی را پس تر گفت کہ ہر آئینہ بتحقیق نوشانیدہ شدم زہر چند بار و نہ نوشانیدہ شدم
ہیچ بار سخت تر ازین بار پوشیدہ نماند کہ داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل امور ی
چند ست اول چون مناط شہادت سر یہ بر خفا و اشتباہ بودہ قاتل را ہم بمعرض
کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جہت نیز این راز در پردہ باشد و شعاع اظہار
و ابراز برین شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از امور یست کہ بحکم شرع خرم
و احتیاط را در ان مدخلی تمام ست تا آنکہ بدون ثبوت کامل و قطع و یقین در تعیین
قاتل امضای آن جائز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حلم
و کظم غیظ ست چہ اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث الشرع
ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پہلو از اخذ قصاص تہی نوردیدن
کار ہمین حضرات ست کہ شائبہ از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان در روز
الست باقی نگذاشتہ اند والا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کار یست
دشوار کہ چہ جای عوام از دست خواص ہم سر انجام آن متعذر ست و انچہ از شدت
نوشانیدن زہر این بارہ نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایہ یاس از حیات
و ایمای بقرب وفات ست چنانچہ از فصل الخطاب نقل کردہ اند کہ امیر المومنین حسن
علیہ السلام ہشت بار زہر دادہ اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کار گر افتاد و در حلیۃ ابو نعیم

وَسَبَبُ مَوْتِهِ اَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتَ الْاَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ سَمَّتْهُ بِاِغْوَاءِ يَزِيْدَ
بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيْدُ ضَمِنَ لَهَا اَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةُ اِلٰى يَزِيْدَ
تَسْئَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ اِنَّا لَمْ نَكُنْ نَرْضَاكِ لِلْحَسَنِ
اَفَنَرْضَاكِ لِاَنْفُسِنَا فَصَارَتْ مِمَّنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ وسبب وفات او آن بود کہ زوجہ او جعدہ دختر اشعث بن قیس ہم
داد او را باغوای یزید بن معاویہ و بود یزید کہ وعدہ داده بود جعدہ را بازنکاح این کار
باینکہ تزویج خواہد کرد او را پس جعدہ کرد آنچہ یزید خواستہ بود پس بیمار شد حضرت
امام حسنؑ تا چہل روز پس تر وفات یافت پس فرستاد جعدہ شخصی را بطرف یزید
میخواست وفای آنچہ وعدہ باو کردہ بود پس گفت یزید ما راضی نبودیم بودن تو
پیش حسنؑ آیا پس چگونہ راضی باشیم بودن تو پیش خود پس گشت جعدہ از جملہ
کسانیکہ زیان کار دنیا و آخرت ست این زیان کاری ہمان زیان کاری ست ظاہر
وَكَانَ مَرَضُهُ الْاِسْهَالَ الْكَبِدِيَّ وَتَقَطُّعَ الْاَمْعَاءِ و بود بیماری آنحضرت
اسہال کبدی و پارہ پارہ شدن روده ہا یعنی ہنگام اجابت دستہا پارہ ہائے
جگر و روده ہا بریده شده می برآمد چنانکہ شخصے برای عیادت آنجناب علیہ السلام
رفت آن حضرت چون از بیت الخلا برآمدند فرمودند کہ جگر من پارہ پارہ شد
آن شخص گوید کہ من آن پارہ ہا را ملاحظہ کردم و دیدم کہ فی الواقع قطعات
جگر بودند وَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
فَقَالَ اَيْ اَخِيْ مَنْ صَاحِبُكَ قَالَ تُرِيْدُ قَتْلَهُ قَالَ
نَعَمْ قَالَ لَئِنْ كَانَ صَاحِبِيَ الَّذِيْ اَظُنُّ اللّٰهُ اَشَدُّ لَهُ
نِقْمَةً وَاِنْ لَمْ يَكُنْهُ مَا اُحِبُّ اَنْ تَقْتُلَ بِيْ بَرِيْئًا

یکتای دیگر رسید وچنین تقسیم علی السویہ شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیہ است
واز جملہ تہذیب اخلاق آن حضرت علیہ السلام ست کہ روزی بر مسند امامت جلوہ
فرما وکرد اگرد موالی رہالی چون ہالہ گرد قمر دور نما بودند کہ مردی از کفار آمد وپرسید کہ رئیس
مجلس کیست ونام او چیست فرمودند کہ منم حسن بن علیؑ آن مرد گفت کہ بہان علیؑ
کہ مرد خونخوار وبغایت جبار بود دیگر کلمات ناملائم بہ شان اسد اللہ الغالب
چا دیدہ ہزرہ درائی را بنہایت رسانید حضار مجلس گرامی بسماع چنین مہوات
خافت سمات از دست ضبط برآمدہ خواستند کہ بتادیب آن بی ادب پردازند
کہ آنجناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجہ حالش شدہ ارشاد کردند کہ از طرز
گفتار واطوارت پیداست کہ رنجی داری وبمصیبتے گرفتاری اگر گرسنہ طعام
لذیذ حاضر واگر تشنہ آب سرد موجود واگر وامی بدوش تست بادا ایش بپردازم
واگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت وحمایت تو سازم چون آن مرد ہمچو سخنان
ولاد یزہ شکر ریز بمقابلہ کلمات زہر آمیز وخشونت انگیز خود ش کوشش کرد
گفت کہ الحق تو پسر علیؑ ولی اللہ ہستی کہ قالع باب خیبر وبرادر ووصی پیغمبر بود وبدولت
اسلام رسیدہ یکی از موالیان خاص وفدائیان باختصاص گردید واز ین قسم
نقل وحکایات بحدی ست کہ استیعاب آن نتوان کرد وچون کیفیت شہادت
سید موقوف بر بیان وفات وسبب آن بود سخن در ان میرود وکَانَ وَفَاتُهٗ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَاَرْبَعِيْنَ عَلٰى اَرْجَحِ الْاَقْوَالِ فِيْ اَوَّلِ رَبِيْعِ الْاَوَّلِ
اَوْ فِيْ اٰخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُوْرُ بود وفات شریف آن حضرت رضی اللہ
عنہ سال چہل ونہم از ہجرت بنا بر قوی ترین اقوال غرہ ربیع الاول یا در آخر صفر وہمین
مشہور ست یعنی تحقیق اول ربیع الاول ومشہور آخر صفر یعنی تاریخ بست وہشتم
است وبعضی نوشتہ اند کہ پنجم ربیع الاول سنہ پنجاہ از ہجرت وفات یافتند

کہ چہا چہا از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشہ ہا خاصۃ حضرت سید الشہداؑ و
دیگر اہلبیت مصطفےؐ در واقعۂ کربلا بگشت و ازین قسم احادیث کثیرہ کہ شطری
ازان دران رسالہ نیز باقی ست در کتب صحاح مرقوم ست کہ برای استیفای
بیان آنہا دفترہا باید لہذا طی کشح ازین وادی نمودہ رجوع باصل مطلب میشود حالی
ناظران را خبر باد کہ مقصود جناب علامہ علیہ الرحمۃ از تالیف این رسالہ بیان سر شہادت
سبطین یکرمین یعنی حضرات حسنین علیہما التحیۃ والثنا ست و آن موقوف بر تمہید
مقدمہ و بیان آن بودہ و ہرگاہ از تحریر امور یکہ موجب کشف این راز و باعلان
این سر و مساز بودہ فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و اول ذکر بعضے
از اوصاف بطریق مشتے نمونہ از خروارے میشود وقال جعفر بن محمد عن
ابیہ قال حج الحسن خمس عشرۃ حجۃ ماشیا و نجائبہ تقاد
بین یدیہ و خرج من مالہ للہ مرتین و قاسم اللہ مالہ ثلث مرات
حتی انہ کان یعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا
و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیہما السلام از پدر بزرگوار خود کہ گفت
حج کرد حسنؑ پانزدہ حج در حال آنکہ اسپہا کوتل کشیدہ می بردند پیش پیش او و جدا شد
از مال خود برای خدا دو بار و بہ تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا تا بار تا آنکہ بود
کہ می بخشید یکتای پاپوش را و نگاہ میداشت یکتای پاپوش را و می بخشید یکتای موزہ
را و نگاہ میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاہدہ بانفس و محافظت آداب کعبہ از ینجا ہویدا ست
کہ پانزدہ بار طی مسافت و قطع منازل از مدینہ تا مکہ پیادہ پا فرمودہ با آنکہ اسپہا کوتل
پیش پیش او می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زہد و ترک دنیا ازین کار پیدا کہ
دو بارہ تمامی مال و منال دنیوی در راہ خدا بخشید و سہ بارہ گوہر تنصیف اعطای مال
فی سبیل اللہ در سلک تقسیم کشید حتی کہ کار با عطاے یکتای نعل و موزہ و نگاہ داشت

من از بلاغ و نیا غیر از حسنؑ و حسینؑ دگری نیست و نیز در ان رسالہ است لہذا ان
ابنای و ابنا نا ابنی اللھم انی احبھما و احب من یحبھما رواہ الترمذی این دو کس یعنی
حسنؑ و حسینؑ دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا ہر آئینہ دوست میدارم من
ایشان را پس دوست دار تو ایشان را و دوست دارم من کسی را کہ دوست دارد
ایشان را و ہر گاہ دعای رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مقرون باجابت ست
در دوست داشتن خدای تعالی حضرت حسنینؑ و دوستدار حسنینؑ را ارتیابی نیست
و از لطائف این حدیث ست کہ سند ابنیت و محبوبیت حسنینؑ برای حضرت
رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ و محبوبیت حسنین و محب حسنینؑ برای خدای متعال
ہر دو واقع شد و نیز در ان رسالہ است صدق اللہ و رسولہ انما اموالکم و اولادکم
فتنۃ نظرت الی ھذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی
و رفعتھما رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجۃ و ابو داؤد و النسائی راست فرمود خدا
و رسول او جز این نیست کہ اموال و اولاد شما سبب آزمایش ست نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسنؑ و حسینؑ کہ میرفتند و می لغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم
سخن خود را و برداشتم آن ہر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
مشغول بہ خطبہ خواندن بودند کہ حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ علیہما السلام
تشریف آوردند و پای مبارک اینہا در رفتار لغزش میکرد چنانکہ مبادا
بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را
آن حضرت در اثنای خطبہ مشاہدہ فرمودند بافرط شفقت از دست ضبط
بر آمدہ خطبہ را گذاشتہ ہر دو صاحبزادہ را بکنار گرفتند ازین مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنی ست کہ چہ قدر اہتمام
بشان حضرات حسنینؑ داشتند و با اینہمہ شورش و لاملاحظہ شود

فرمودند خرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غداۃ وعلیہ مرط مرحل من
شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخلہ ثم جاء الحسین فادخلہ معہ
ثم جاءت فاطمۃ فادخلہا ثم جاء علی فادخلہ ثم قال انما یرید اللہ
لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا برون آمد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم از خانہ وقت صبح وبران حضرت گلیمی بود منقش کہ شکل گاؤ ہ شتر
ازان پیدا بود از موی سیاہ پس آمد حسن بن علیؑ پس داخل کرد او را در ان گلیم
پس آمد حسینؑ پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمہؑ پس داخل کرد او را پس آمد علیؑ پس
داخل کرد او را پس خواند آیۂ تطہیر کہ ترجمہ اش اینست جز این نیست کہ میخواہد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اہلبیت پیغمبر و پاک سازد شما را پاکی تمام
پوشیدہ نماند کہ تفسیر آیۂ تطہیر شرحی وبسطے در کلام خواہد کہ این عجالہ متحمل آن نمی تواند شد
الا انچہ اعتماد راقم الحروف ست اینست کہ ذیل نفوس این حضرات قادسہ از لوث
کبائر وصغائر عمدی واخلاق ذمیمہ باطنی بالکلیہ پاک وصاف ست ونیز در رسالہ
عزیز الاقتباس ست اتانی ملک فسلم علی نزل من السماء لم ینزل قبلہا فبشرنی ان الحسن
والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ وان فاطمۃ سیدۃ نساء اہل الجنۃ رواہ ابن عساکر آمد
پیش من فرشتہ پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان کہ فرود نیامدہ بود پیش ازین
باز پس مژدہ داد مرا باانکہ حسنؑ وحسینؑ سردار نوجوانان بہشت اند وتحقیق فاطمہؑ
سردار زنان بہشت اند باید دانست کہ این حدیث مثبت سیادت مطلقہ برای
حسنینؑ بر مردان بہشت وبرای حضرت زہراؑ بر زنان جنان بدون استثناست
واین صراحۃً آن اشارت ست کہ بالا گذشت ونیز در ان رسالہ ہست
ان الحسن والحسینؑ ہما ریحانتای من الدنیا رواہ الترمذی ہر آئینہ حسنؑ
وحسینؑ دو گل باغ من از دنیا ہستند یعنی گل مراد وثمرۂ فواد

من از دنیا

تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای تعالی بودند کہ گویا
صورت جسمیہ طینت محمدی دو حصہ شدہ در ماہ خلقت ہر دو نور دیدہ نبوت جلوہ
ظہور یافتہ و بارقہ شعاع خورشید رسالت بر قمر استعداد این ہر دو سلالہ
دودمان نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافتہ و چون واسطہ
ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعہ ظہور صورت محمدی در طرفین
حضرت زہرا بودند پس مجموعہ این پنجتن کہ ہمچو حواس خمسہ ہر یکے کامل و مکمل برآمدہ
و بہ الامتیاز فیما بینہم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دگر نماندہ رنگی عجیب و جلوہ
غریب از خلت و اتحاد دارد کہ محبت و وداد باین ہیئت مجموعی فرض عین ہر ارباب
ایمان و موصل بدرجہ معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد
وفذلکہ این کلام و خلاصہ ہمین مرام ست کہ ارشاد میشود وَاَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ اَنَّ
النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِيْ وَ
اَحَبَّ هٰذَيْنِ وَاَبَاهُمَا وَاُمَّهُمَا كَانَ مَعِيْ فِيْ دَرَجَتِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقَالَ
هٰذَا حَدِيْثٌ مُنْكَرٌ و برآورد ترمذی بدرستیکہ پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکہ دوست
دارد مرا و دوست دارد این ہر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجہ
من روز قیامت و گفت ترمذی کہ این حدیث منکر ست پوشیدہ نماند کہ منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند کہ راوی غیر ثقہ بر خلاف ثقات روایت کردہ
باشد و این از اقسام احادیث ضعاف ست لیکن چون بر اویت دیگر ثقات
مانند ابن حبان و امام حنبل تقویتی در ثبوت وثوق پیدا کردہ این حدیث
حسن قابل اعتماد گشت لہذا استناد بآن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد ست انچہ جناب مصنف علامہ علیہ الرحمہ در رسالہ عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل

زیرا کہ ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گویا دو تصویر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در ظاہر نیز یعنی چنانکہ در سیرت و باطن مشابہ و مانا بہ حضرت رسالت بودند در صورت
و ظاہر نیز مشابہت و مماثلت بآن حضرت داشتند و سند این مشابہت ست کہ
میفرماید فَقَدْ اَخْرَجَ الْبُخَارِیُّ عَنْ اَنَسٍ قَالَ لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ اَشْبَہَ
بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَقَالَ فِی الْحُسَیْنِ
اَیْضًا کَانَ اَشْبَہَہُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ پس بتحقیق روایت کرد
بخاری از انس کہ گفت نبود ہیچکس مشابہ ترین مردم بانبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز کہ بود مشابہ ترین مردم بارسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یعنی حضرت امام حسن و ہمچنان جناب امام حسین علیہما السلام
اشبہ الناس در صورت باحضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بودند و چون
تشبیہ در روایت بخاری مصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغۂ تفضیل بر ہر واحد
از حضرت حسنین بظاہر موہم اشکال بودہ برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض
بحدیث ترمذی میرود وَرَوَی ھٰذَا الْحَدِیْثَ مُفَصِّلًا التِّرْمِذِیُّ
عَنْ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّٰہُ وَجْہَہٗ وَصَحَّحَہٗ قَالَ الْحَسَنُ اَشْبَہُ بِرَسُوْلِ اللّٰہِ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَا بَیْنَ الصَّدْرِ اِلَی الرَّاْسِ وَالْحُسَیْنُ اَشْبَہُ
بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فِیْمَا کَانَ اَسْفَلَ مِنْ ذٰلِکَ روایت کرد این حدیث را
مفصل ترمذی از علی کرم اللہ وجہہ و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابہ تر بود بارسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سینہ تا سر و حسین مشابہ تر بود بارسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم در چیزیکہ فرود تر از صدر ست یعنی در جہت فوقانی بدن حضرت
امام حسن و در جہت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابہت تمام بارسول خدا
علیہ الصلوٰۃ والسلام داشتند پس حضرات حسنین باعتبار مجموعہ جہتین

واستثنائیکہ در زیادت حاکم وابن حبان وغیرایشان مذکورست محمول برزمانی ست
کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرمودہ اند
پس این استثنا برائے مطابقت مرآت بامرئی ضرورست وبعد ازانکہ رفع
استثنا از مرئی مرویست از مرآت ہم رفع آن لابدی ست تا مرآت مطابق
مرئی باشد وتطابق میانہ مرآت ومرئی از دست نرود واز فروع مطابقت
واتحاد مرآت بامرئی ست کہ ارشادی شود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ
الْمِرْاٰتِيَّةِ كَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
اٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِيْ رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهٖ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ
اَحَبَّهُمَا فَقَدْ اَحَبَّنِيْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمَا فَقَدْ اَبْغَضَنِيْ واز جملہ متفرعات این مرآتیت
بودن محبت ودوستی حسنین علیہما السلام محبت ودوستی آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وبغض وعداوت ایشان بغض وعداوت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم چنانکہ واقع شد در روایت ابن عساکر وغیر او از ابن عباس رضی اللہ
عنہ کسیکہ دوست دارد ایشان یعنی حسن وحسین را پس بتحقیق دوست دارد
مرا وکسیکہ دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین
بعینہ محبت بارسول ودشمنی ایشان دشمنی بارسول ست وچون دوستی ودشمنی
بارسول دوستی ودشمنی باخدا ست پس دوستی حضرات حسنین دوستی خدا ودشمنی ایشان دشمنی
خدا ست وایں معنی مثبت اتحادیست کہ فوق آن متصور نباشد این بود بیان
وجہ اول مرآتیت کہ مبنی از اتحاد معنی وسیرت بجہت سیادت مطلقہ بودہ اما
وجہ ثانی مرآتیت کہ مبنی بر اتحاد صورت ست آنرا باید شنید وَالثَّانِيْ مِنْ
جِهَةِ مُشَابَهَةِ الصُّوْرَةِ فَاِنَّهُمَا كَانَا كَالتَّصْوِيْرَيْنِ لَهٗ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ اَيْضًا ودوم از جہت مشابہت صورت

عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبُوْ نُعَيْمٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ عَنْ عُمَرَ
وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَاُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ وَمَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ رض
وَالدَّيْلَمِيُّ عَنْ اَنَسٍ رض وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَائِشَةَ رض وَابْنِ عُمَرَ رض وَابْنِ
عَبَّاسٍ رض وَاَبِيْ رِمْثَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ مَاجَةَ
وَغَيْرُهٗ وَاَبُوْهُمَا خَيْرٌ مِّنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبَرَانِيِّ
وَاَبُوْهُمَا اَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ
حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا اِلَّا ابْنَيْ خَالَةِ عِيْسٰى ابْنِ
مَرْيَمَ وَيَحْيٰى بْنِ زَكَرِيَّا پس بتحقیق بر آوردہ یعنی روایت کردند نسائی
و رویانی و ضیای مقدسی از حذیفہ و ابو یعلی از ابی سعید و ابن ماجہ از ابن عمر و ابن
عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم اللہ وجہہ و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب
و اسامہ بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشہ و ابن عمر
و ابن عباس و ابی رمثہ رضی اللہ عنہم کہ بتحقیق رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
حسن و حسین ہر دو سردار نوجوانان بہشت اند و زیادہ کرد ابن ماجہ و غیر او
و پدر ایشان بہتر از ایشان ست و نزد طبرانی و پدر ایشان فاضلتر از ایشان ست
و زیادہ کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر ہر دو پسر خالہ عیسے بن مریم و یحییٰ
بن زکریا مجملاً حدیث مذکور کہ مثبت سیادت مطلقہ برائے جناب حسنین
علیہما السلام ست ہرگاہ بچندین طرق متعددہ مروی از اجلہ صحابہ ست
بحد تواتر معنوی رسیدہ و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیر المومنین
کرم اللہ وجہہ از جناب حسنین طیبین کہ مستفاد از زیادت ابن ماجہ و طبرانی
و غیر ایشان ست مشعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد

عالم کہ نسبت آن
ابو محمد اسمٰعیل پوری
حافظ ثقہ صاحب تذکرہ
بست و نہم صد
و چہار صد و نہ وفات
یافت ۱۲ شرح طبرانی
و غیر و علمہ الصحاح
بن حبان بکرا اہمہ
منصف و فاتش
و چہار بست و دوم
شوال و نہ تمہ
شرح حقہ فلان

ودر آخر رای مہملہ وشبیر بروزن قمیر بفتح شین معجمہ وکسر رای موحدہ مخففہ ملحق
بیای مثناۃ تحتانی ورای مہملہ در آخر ومشبر بروزن محدث بضم میم وفتح شین معجمہ
وبای موحدہ مشددہ مکسورہ ورای مہملہ در آخر پسران ہارون علیہ السلام اند پوشیدہ
نماند کہ ازین روایات وامثال آنہا مقترح میشود کہ حضرت محسن در حضور حضرت سالت
علیہ الصلوۃ والسلام صحیح وسالم پیدا شدہ مشرف بشرف تسمیہ از زبان نبوت
ترجمان گشتند وچیز باید دانست کہ جناب امیر المومنین کرم اللہ وجہہ موافق عرف
وعادت عرب کہ پسران خود را مسمی بنام اکابر مشہورہ ورؤسای معلومہ میکردند
فرزندان خویش را بنام حرب کہ از مشاہیر عرب بودہ مسمے فرمودہ بودند
وہرگاہ تبدیل اسامی سہ گانہ از ارشاد رسالت بنیاد بظہور آمدہ دریافت شد کہ نام
فرزندان بنام رؤسای جاہلیت نباید گذاشت ولہذا حضرت ایشان کرم اللہ وجہہ
بعد ازان پسران خود را بنامہای کبرای زمان فترت وایام جاہلیت مسمی نفرمودند بلکہ باسامی
صحابہ کبار وخلفای نامدار مسمے نمودند چنانچہ ابو بکر وعمر وعثمان رضی اللہ عنہم وغیرہ اسامی فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علماء ثابت ودر کتب معتمدہ مروی ست پس قیاس
تسمیہ بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس بمقابلہ نص ست اما مقدمہ ثانیہ پس
بیانش اینست وَاَمَّا کَوْنُهُمَا مِرْاٰتَیْنِ لِمُلَاحَظَةِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
فَمِنْ وُجُهَیْنِ وامابودن حسنین دو آئینہ برای ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بدو وجہ ست اَلْاَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّیَادَةِ الْمُطْلَقَةِ
اول از جہت سیادت مطلقہ ست یعنی بجہت سیادت مطلقہ کہ عبارت از
سرداری بی قید ست جناب حسنین آئینہ جمال سید الکونین گردیدند وسندش
اینست کہ مذکور میشود فَقَدْ اَخْرَجَ النَّسَائِیُّ وَالرُّوْیَانِیُّ وَالضِّیَاءُ عَنْ حُذَیْفَةَ
وَاَبُوْ یَعْلٰی عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ وَابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ وَابْنُ عَدِیٍّ

رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَرُوْنِیْ ابْنِیْ مَا سَمَّیْتُمُوْہُ قُلْتُ
سَمَّیْتُہٗ حَرْبًا قَالَ بَلْ ھُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَیْنُ قَالَ اَرُوْنِیْ ابْنِیْ
مَا سَمَّیْتُمُوْہُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ ھُوَ حُسَیْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الثَّالِثُ قَالَ اَرُوْنِیْ
ابْنِیْ مَا سَمَّیْتُمُوْہُ قُلْتُ حَرْبًا قَالَ بَلْ ھُوَ مُحْسِنٌ ثُمَّ قَالَ اِنِّیْ سَمَّیْتُھُمْ بِاَسْمَاءِ
وُلْدِ ھَارُوْنَ شَبَّرَ وَشَبِّیْرَ وَمُشَبِّرَ رَوَاہُ الطَّبْرَانِیْ فِی الْکَبِیْرِ وَ
الدَّارَقُطْنِیْ فِی الْاَفْرَادِ وَالْحَاکِمُ وَالْبَیْھَقِیُّ وَابْنُ عَسَاکِرَ کُلُّھُمْ عَنْ عَلِیٍّ رَضِیَ
اللّٰہُ عَنْہُ وَاَخْرَجَہُ الْبَغَوِیُّ وَالطَّبْرَانِیُّ عَنْ سَلْمَانَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ مِثْلَہٗ وَفِی الْقَامُوْسِ
شَبَّرَ کَقَمَّرَ وَشَبِّیْرَ کَقَمَّیْرٍ وَمُشَبِّرٍ کَمُحَدِّثٍ اَبْنَاءُ ھَارُوْنَ عَلَیْہِ السَّلَامُ

ورروایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحٰق سبیعی از ہانی بن ہانی
از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت کہ ہرگاہ متولد شد امام حسنؑ آمد رسول خدا صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ نمائید بمن فرزند مرا چہ نام داشتید او را گفتم
کہ نام داشتہ ام او را حرب پس فرمود بلکہ او حسنؑ ست پس ہرگاہ پیدا
شد امام حسینؑ گفت نمائید مرا پسر مرا چہ نام داشتید او را گفتم کہ حرب
داشتہ ام فرمود بلکہ او حسینؑ ست پس ہرگاہ ولادت یافت پسر سوم فرمود نمائید
بمن فرزند من چہ نام داشتید او را گفتم کہ نام مش حرب کردہ ام فرمود بلکہ
او محسنؑ ست پستر فرمود بدرستی کہ نامیدیم این فرزندان را بنامہای
پسران ہارون کہ بزبان عبرانی شبّرؑ و شبّیرؑ و مشبّرؑ ست و روایت کرد
این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیہقی و ابن عساکر
ہمہ ہا از علی مرتضی رضی اللہ عنہ و روایت کرد این حدیث را بحی السنہ
امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و در قاموس است
شبّر بروزن بقم یعنی بفتح شین معجمہ و باے موحدہ مشدودہ مفتوحہ

شبیر بکسر شین معجمہ و فتح باے موحدہ و سکون یاے مثناۃ تحتانیہ و در آخر راے مہملہ بروزن امیر چنانکہ در کمال و غیرہ آمدہ است ۱۲

دارقطنی بفتح راے مہملہ و سکون الف و در آخر طاے مہملہ بروزن حمرطی کہ محلہ ایست در بغداد و در آن مسکن ست صدو ہشتاد و پنج نفر از ثقات یافت

ل

نافع طبرانی بفتح طاے مہملہ و باے موحدہ و در آخر نون بروزن مسلمان

ابو القاسم عبد اللہ بن احمد بن ایوب طبرانی صاحب معجم ثلثہ و مسند شامیین و مسند دعا و غیرہا

طبرانی منسوب بہ طبریہ کہ قصبہ ایست در اردن میان بیسان و طبریہ

بحی السنہ ابو محمد حسین بن مسعود بن محمد بن فراء بغوی صاحب شرح السنہ و مصابیح السنہ و غیرہما

تمہید یافت این مقدمہ پس باید کہ ذکر کنیم چیزی را کہ متعلق باین باب است باشارتی
بسوی انچہ تمہید کردہ ایم از مقدمہ یعنی چون بعد تمہید مقدمہ ہنگام بیان
مقصود ست و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر مر آنیت حسنین مطہرین برای ملاحظہ جمال باکمال ہی البرین
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست شروع در اثبات ہر دو مقدمہ میشود اما مقدمہ اولی
پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم فلہ وجہان پس میگوئیم اما بودن سبطین یعنی
حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس برای
آن دو وجہ ست یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیہما السلام برای حضرت پیغمبر
علیہ الصلوۃ والسلام مبنی بر دو وجہ وجیہ ست الاول ان ابن البنت لہ
حکم الابن ولہذا یعد عیسی علیہ السلام فی بنی اسرائیل
وجہ اول آنکہ پسر دختر یعنی نواسہ برای او حکم پسر ست ولہذا شمردہ شد عیسی علیہ السلام
در فرزندان یعقوب علیہ السلام زیرا کہ عیسی پسر مریم ست و حضرت مریم از اولاد
یعقوب ولہذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد کہ پسر دختر
در حکم پسر ست والثانی التبنی فقد ثبت بطرق متعددۃ ان النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ہما ابنای و وجہ دوم تبنی یعنی پسر خواندگی ست
پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعددہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ایشان را
یعنی حسن و حسین ہر دو پسر من اند و از موئیدات این حدیث ست انچہ
امام احمد بن حنبل در مسند خویش بروایت فرمودہ بیانش اینست و روی
احمد فی مسندہ عن ابی اسحق السبیعی عن ہانی بن ہانی
عن امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ قال لما ولد الحسن جاء

وگریستن آسمان تا امتداد زمان وغیر ازان از حوادث دوران آینده مذکور شود
وظهور چنین وقائع خون کن دل وجگر زمین وزمینیان وآسمان وآسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لِيَطَّلِعَ الْحَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ
عَلَى وُقُوعِهَا بَلْ بِاِبْقَاءِ الْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ الْمُسْتَمِرِّ وَتَذَكُّرِ تِلْكَ
الْوَقَائِعِ الْهَائِلَةِ فِي اُمَّتِهٖ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نِهَايَةَ
الشُّهْرَةِ فِي الْمَلَاءِ الْاَعْلٰى وَالْاَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجِنِّ
وَالْاِنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تا مطلع شوند حاضران وغائبان بر وقوع
این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه وحزن مستمر ویاد داشتن
این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا بتحقیق رسید آن وقائع
بنهایت شهرت در عالم علوی وعالم غیب وشهادت وجن وانس وگویا وبی زبان
که مراد از حیوانات وجمادات ست یعنی غایت از اظهار واشتهار وظهور لوازم
وآثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران وغائبان ست که هر حاضر وغائب
برین سانحه هوش ربا مطلع شود وهر کس از دور ونزدیک وترک وتاجیک
برچنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی وغرض حقیقی ازین همه باقی
ماندن غم والم دائم وتذکر ویادگاری وقائع هول اندود وسوانح غم فرسود درین
امت تا قیام قیامت ست ولهذا واقعه بغایت شهرت واشتهار
در عالم علوی وسفلی رسیده ودر جمله ساکنان عالم غیب وشهادت وجن
وانس وناطق وصامت مشتهر گردیده وچون مقدمه شهادت ممهد شد
آوان بیان مقصود وانچه متعلق بآنست رسیده چنانچه میفرماید
اِذَا تَمَهَّدَتْ هٰذِهِ الْمُقَدِّمَةُ فَلْنَذْكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهٰذَا
الْبَابِ مَعَ الْاِشَارَةِ اِلٰى مَا مَهَّدْنَا مِنَ الْمُقَدِّمَةِ هَرگاه

علیہ الوف من التحیۃ والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظہور آمد تا بموجب
اشتہار و باعث اظہار این واقعہ غریبہ و سانحہ عجیبہ گردد و ازان جملہ انقلاب
خاک بخون ست حتی کہ سنگے از احجار بیت المقدس باقی نماند کہ از زیر آن
خون تازہ در غایت سرخی نہ برآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیدہ بود
کہ خم ہا و سبو ہا و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن ہوا تف
بمراثی و نوحہ جن و بکای اینہا پس بر عرف حال کہ از بدعات شنیعہ مخترعہ
جہال ست و ہیچ محملی از عقل و نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکہ مراد از ہتف
ہوا تف بمراثی اظہار حزن و ملال و گریستن بر حال شہیدان و بکا و قت بر مصیبت
سید ایشان ست چہ حقیقت مرثیہ مجرد ذکر اموات بطریق تاسف و تلہف ست
و بس و نوحہ جنیان و بکای ایشان عبارت ست از گریستن بفریاد و فغان
فقط نہ آن نوحہ ممنوع کہ معمول و مرسوم مبتدعان این زمان ست کہ در کتب
صحاح در روایات معتمدہ ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بران ثابت
و متحتم پس عبارت متن رسالہ شریفہ را محمول بر سند بدعت ساختن خود را
در ہاویہ ضلالت انداختن ست و برہان ساطع و حجت قاطع بر مغنے مراد
مصنف علیہ الرحمۃ فحاوی مراثی و نوحہ ہای منقولہ از زبان جنیان ست
کہ بجای خود بیاید و انچہ گفتم شائبہ از تعصب ندارد کہ مقصود ازین کلام ہدایت
خاص و عام ست نہ ضلالت کافہ انام اما محافظت در ندگان برائے ابدان
شہیدان و در آمدن مارہا در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
و سامعان و سزای و جزای بدبختان ست اما ورای اینہمہ از اسباب شہرت
و اعلان مانند خط شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوختہ شدن
زعفران دم مالیدن بر روی زنان و سیاہ شدن روزہا ہمچو شبہای آن

کرّم اللہ وجہہ فی سفرہ الی صفین واختصاص یافت فرزند اصغرش قسم
دوم از شہادت وہر گاہ بود مبنای امر آن بر شہرت واعلان نازل کردہ شد
اول وحی بر زبان جبرئیل وغیر آن از ملائکہ بعد ازان بہ تعیین مکان وتسمیہ آن
کہ مشہور بکربلاست وتعیین زمان کہ شروع سال شصت ویکم از ہجرت بودہ
پستر اشتہار یافت امر آن وظاہر کردہ شد ذکر آن بر زبان جناب امیر المومنین علی
کرم اللہ وجہہ در سفر او بطرف صفین کہ نام موضعے در حدود عراق ست وبیانش
بیاید یعنی چون مبنای قسم ثانی کہ مرتبہ کمال شہادت ست بر اشتہار واعلان داشتند
مرتقب لوازم وآثار کہ مقتضی کمال ظہور اظہار باشد ضرور باید لہذا ذکرش قبل از
وقوع واقعہ در وحی سماوی با تعیین مکان وزمان وارد گشت ونیز بیانش از
زبان ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی علیہ السلام پیش از سنوح سانحہ
صورت بست اما امور یکہ بعد از وقوع واقعہ موجب اشتہار واظہار باشد
پس بیانش میرود ثُمَّ لَمَّا وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ
اَمْرُهَا بِاِنْقِلَابِ التُّرْبَةِ دَمًا وَاِمْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ
وَهُتَافِ الْهَوَاتِفِ بِالْمَرَاثِيْ وَنَوْحِ الْجِنِّ وَبُكَائِهِمْ وَطَوَافِ
السِّبَاعِ حَافِظَاتٍ لِجُثَّتِهٖ وَدُخُوْلِ الْحَيَّاتِ فِيْ مَنَاخِرِ قَاتِلِيْهِ اِلٰى غَيْرِ
ذٰلِكَ مِنْ اَسْبَابِ الشُّهْرَةِ پستر ہر گاہ واقع شد واقعہ شہادت مشہور شد حال
آن بانقلاب خاک بخون وبارید ن خون از آسمان ونالیدن ہاتفان
بمرثیہ ہا ونوحہ جن وگریۂ ایشان وگردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت
بدن او وآمدن مارہا در سوراخہائے بینی قاتلان او وغیر آن از
اسباب وعلامات شہرت واعلان باید دانست کہ بعد سنوح سانحہ
موحش رباو وقوع واقعہ جانگداز شہادت حضرت سید الشہدا

الاکبر بالقسم الاول پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شہادت
سریہ حالا شروع در لوازم و آثار میرود و لمّا کان امرها مستورا لم یظهر
لها ذکر فی الوحی و ابهم امرها عند الوقوع ایضا حتی وقعت
علی ید ذی زوجته و الزوجیة من علائق المحبة دون العداوة
و کل ذلک لانه مبنی علی السر و الاخفاء و لذلک لم یخبر به
النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لا امیر المؤمنین علیه
التحیة و الثنا و لا غیرهما و هرگاه بود حال شہادت سریہ پوشیدہ
و پنہان از نظر مردمان ظاہر نگشت ذکر آن در وحی مشتبہ ماند حالش نزد وقوع
نیز تا آنکہ واقع شد بر دست زوجہ او حال آنکہ زوجیت از علاقہ ہای محبت است
نہ عداوت و اینہمہ برای آن بود کہ این قسم شہادت مبنی بر سر و اخفا ست
و لہذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و نہ امیر المومنین علی
علیہ السلام و نہ غیر ایشان یعنی ہرگاہ مبنای این قسم شہادت بر سر و اخفا بودہ
از کتمان این راز ناگزیر افتاد لہذا وقوع آن از دست زوجہ کہ از ہمچو اینچنین کسی
نباید برای اشتباہ و استتار صورت بست و بیانش در وحی سماوی و ہم در خبر
خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر صفدر وارد نگشت تا این سر مکتوب قبل از
وقوع در پردہ احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی کہ مبنای او بر شہرت و اعلان
است چنانکہ حالش بیان میشود و اختص السبط الاصغر بالقسم الثانی
و لمّا کان مبنی امره علی الشهرة و الاعلان انزل
اولا فی الوحی علی لسان جبریل و غیره من الملائکة ثم
بتعیین المکان و تسمیته و تعیین الزمان و هو رأس الستین
ثم اشتهر امره و اعلن ذکره علی لسان امیر المؤمنین

حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیہما السلام
مناب جدہما علیہ افضل الصلوات والتحیات وجعلتہما
مرأتین لملاحظتہ وخدین لتحمالہ پس نائب و قائم ساخت آن عنایت وارادۂ الٰہی
حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ علیہما السلام را مقام جد امجد ایشان و گردانید
این ہر دو قرۃ العینین را دو آینہ برائے ملاحظۂ کمال او و دو رخسارہ برائے
مشاہدۂ جمال او تا صورت کمال شہادت درین مرأت رسول نما مرئی شود
و صفائے طینت حسنین عینک شہادت رسول الثقلین گردد و چون شہادت
در نفس الامر انحصار در دو قسم از سریہ و علانیہ داشت و ہریکے را از زینہا
لوازم و آثار مخصوص ست کلام در تقسیم و تفصیل آن میرود ولما کانت الشہادۃ
علی قسمین شہادۃ سر و شہادۃ علانیۃ قسمت علیہما
و ہرگاہ بود شہادت بدو قسم یکی شہادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این
قسمین متضادین در محل واحد از محالات ست قسمت کردہ شد بران ہر دو
یعنے یکے را از سبطین طیبین شہادت سریہ دادند کہ در جلباب خفا و اختفا
شاہد حالش مستور و محجوب ماند و دیگرے را شربت شہادت علانیہ
چشاندند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا
و ہویدا باشد و از انجا کہ غیب را بر شہادت و سر را بر علانیہ تقدم بمثابہ
تقدم طبع بر وضع ست و نیز سر مثل اجمالست و علانیہ ہمچو تفصیل و تفصیل
بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند و فرزند
اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم و تاخر رتبی میانہ
سبطین از دست نرود و ظہور شہادت بعد مرتبۂ غیب و وقوع تفصیل بعد
اجمال صورت پذیرد و اجمال ہمین تفصیل ست کہ ارشاد می شود فاختص السبط

وَاقَارِبِہٖ وَاَنْ یُّنْھَبَ مَالُہٗ وَاَنْ تُؤْسَرَ نِسَآئُہٗ وَاَیْتَامُہٗ کُلُّ ذٰلِکَ
فِیْ ذَاتِ اللّٰہِ تَعَالٰی بلکہ شہادت ہم باتمام نمی رسید زیرا کہ تمامی شہادت آنست کہ
کشتہ شود مرد در حالت غربت و کربت و بی کردہ شود و اسپ و مرکب او انداختہ
شود بدن او بر زمین و کشتہ شود گرد او جماعت کثیرہ از عزیز ترین یاران و قریبان
او و غارت کردہ شود مال او و اسیر شوند زنان او و در بند روند یتیمان او و ہمہ این
صدمات محض برائے خدای تعالیٰ باشد زود آنکس فی سبیل اللہ این جملہ
مصائب را بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شہادت کہ فائز بدرجہ تمام
و کمال باشد بہ نفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلا واسطہ ممکن نبود
فَاقْتَضَتْ حِکْمَۃُ اللّٰہِ تَعَالٰی اَنْ یَّلْحَقَ ھٰذَا الْکَمَالَ الْعَظِیْمَ بِسَائِرِ کَمَالَاتِہٖ
بَعْدَ وَفَاتِہٖ وَانْقِضَآءِ اَیَّامِ خِلَافَتِہِ الَّتِیْ تُنَافِی الْمَغْلُوْبِیَّۃَ وَالْمَظْلُوْمِیَّۃَ
بِرِجَالٍ مِّنْ اَھْلِ بَیْتِہٖ بَلْ بِاَقْرَبِ اَقَارِبِہٖ وَاَعِزِّ اَوْلَادِہٖ وَمَنْ یَّکُوْنُ
فِیْ حُکْمِ اَبْنَآئِہٖ حَتّٰی تَلْحَقَ حَالُھُمْ بِحَالِہٖ وَیَنْدَرِجَ کَمَالُھُمْ فِیْ کَمَالِہٖ
پس تقاضا کرد حکمت و کارسازی خدای تعالیٰ کہ لاحق شود و منضم گردد این کمال
بزرگ کہ ہموارہ محبوب و مرغوب بودہ بسائر کمالات او بعد وفات او و عقب
انقضائے ایام خلافت و نبوت او کہ منافی مغلوبیت و مظلومیت ست بوساطت
مردان از اہل بیت او بلکہ بواسطہ نزدیک ترین اقربائے او و عزیز ترین اولاد او
و شخصے کہ باشد در حکم پسران او تا حال ایشان لاحق و منضم بحال او شود
و کمال ایشان در ضمن کمال او مندرج گردد فَشَمَّرَتْ عِنَایَۃُ اللّٰہِ تَعَالٰی
بَعْدَ انْقِضَآءِ اَیَّامِ الْخِلَافَۃِ اِلٰی ھٰذَا الْاِلْحَاقِ پس متوجہ شد عنایت
خدای تعالیٰ وارادہ او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف این الحاق تا این
کمال ہم ملحق و منضم بسائر کمالات آن حضرت گردد و حالت منتظرہ برائے

تلاوت بآن و ہمان آیہ آن وقت جاری بزبان بودہ گردید و ہنوز باوجود انقراض
زمان و مرور دہور ہمان اثر خون دران مصحف کہ مشہور بہ مصحف امام ست موجود
و در نظر خواص و عوام مشہور و این سانحہ یعنی افتادن خون حضرت عثمان رض
بر آیہ مذکورہ و رنگین شدن آن آیتی ست از آیات الٰہی کہ تفسیرش محتاج شرح
و بیان نیست و مختصری از واقعہ شہادت حضرت شیر خدا یعنے جناب علی مرتضیٰ
علیہ التحیۃ والثنا اینست کہ از عادات شریف آنحضرت بودہ کہ در تاریکی شب
برائے تادیہ نماز فجر از خلافت سرا بمسجد کوفہ تشریف آوردہ مردم خوابیدہ را
بصدای تکبیر متنبہ میفرمودند تا بیدار شدہ بسر انجام وضو و طہارت پردازند روزے
بہمین عادت از در مسجد در آمدند کہ از عقب ستون ابن ملجم ملعون یک ضربۂ شمشیر
زہر آگین بر سر مبارک ایشان زد و ہر چند زخم کاری نبودہ لیکن تاثیر زہر کار خود
نمودہ و این ماجرا نوزدہم رمضان سال چہلم از ہجرت کہ زمان انقطاع خلافت
نبوت بودہ اتفاق افتاد و در روز سوم بست و یکم آن ماہ ہم جلیس شہدا علیین
و ہمسفر عظماے خلد برین گشتند اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ بالجملہ حصول شہادت
بہ نفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منحصر در ہمین دو صورت بودہ
کہ در معرکہ جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتہار خلعت شہادت می پوشیدند
یا ناگہان و پوشیدہ صورت استشہاد در آینہ اختفا می دیدند بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت در ہم و برہم میگشت
و بر تقدیر ثانی امر شہادت بحد شہرت و اشتہار نمی رسید بلکہ شاہد شہادت
حلہ تمام و کمال نمی پوشید چنانکہ میفرمایند بَلْ وَلَا تَمَنَّتِ الشَّہَادَۃُ لِاَنَّ
تَمَامَ الشَّہَادَۃِ اَنْ یُّقْتَلَ الرَّجُلُ فِی الْغُرْبَۃِ وَالْکُرْبَۃِ وَاَنْ یُّعْقَرَ
جَوَادُہٗ وَیُلْقٰی جُثَّتُہٗ مَطْرُوْحَۃً وَیُقْتَلَ حَوْلَہٗ جَمْعٌ کَثِیْرٌ مِّنْ اَعِزَّۃِ اَصْحَابِہٖ

وَلَوِ اسْتُشْهِدَ غَيْلَةً وَسِرًّا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْتَهِرْ أَمْرُ شَهَادَتِهِ اگر شہید میگشت ناگہان و پوشیدہ چنانکہ واقع شد برای خلفائے او اشتہار می یافت امر شہادت و ماجرائے شہادت بعض خلفا کہ مراد ازان حضرت عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم داشتہ اند بہ سبیل اختصار انیست کہ حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ در مدینہ طیبہ لوی مسجد نبوی اشتغالی بامامت نماز فجر داشتند کہ ناگاہ فیروز مجوسی کہ او را ابو لؤلؤ می گفتند و از مدتے در کمین بودہ انتظار فرصت وقت میداشت در عین مشغولے نماز قابو یافتہ از کارد دو سہ دو سہ ضربہ بر شکم آنحضرت زدہ اولین رخنہ در بناے اسلام انداختہ روی خود را بدود کہ جہنم تیرہ و سیاہ ساخت پس آنحضرت زخمہاے کاری خوردہ ہمانجا بصبر و تحمل نشستند و عقد استخلاف امامت نماز را در ہمان حالت بگردن عبد الرحمن بن عوف بستند بعد از انکہ آنجناب را بخانہ آوردند بتادیہ وصایا و تعمیل شوری پرداختہ روز سوم کہ یک شنبہ غرہ محرم الحرام سنہ بست و چہارم از ہجرت نبوی بودہ شربت شہادت خوردہ بفردوس اعلی شتافتند اما قصہ شہادت حضرت ذو النورین رضی اللہ عنہ پس این سانحہ در حقیقت مقدمۃ الجیش واقعہ کربلا و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست کہ انچہ از جوش مصائب بر سر وقت خلیفہ عصر ریختند صبر و تحمل بر آن کہ محض بداعیہ حقن دماے کلمہ گویان بودہ خارج از طوق انسان ست خلاصہ بعد نماز جمعہ ہیزدہم ذیحجہ چند کس از شوربختان بلوائیان مصر از بام ہمسایہ در منزل شریف رسیدہ در عین مشغولی بتلاوت قرآن شربت شہادت با آب شمشیر در گلوی تشنہ آن مظلوم ریختہ دست خود را بدامان دوزخ آویختند چنانچہ سرخی خون آنحضرت شنجرفی کریمہ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ کہ دم شہادت نوبت

ف ذکر اجمالی بیان شہادت خلفا رض ۱۲

ع نوی بروزن کوی بمعنے اندرون ۱۲

ع حقن دماے ۱۱ یازدہم خون اندر بخون فوہاے ۱۲

واحصای صفاتی کہ از دورۂ تحریر و تقریر افزون ست کار قلم زبان و زبان قلم نیست
پس ہمان بہتر کہ علم اختصار درین فضای ناپیدا کنار برافراختہ دہان بیان
را بہ مضمون مصراع مشہور طب اللسان باید ساخت یعنی ع بعد از خدا
بزرگ توئی قصہ مختصر ۔ متوہم نشود کہ اتصاف ذات سرور کائنات صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بجملہ کمالات مسلم لیکن کمال شہادت کہ بہ فحوای خبر صدق اثر وَدِدْتُ
اَنِّیْ اُقْتَلُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْیٰی ثُمَّ اُقْتَلُ باین قدر اہتمام از روی حصول
وانصرام آن میداشتند معرض التوا می ماند زیرا کہ ہستند ادراک ہمین سخن ست
کہ بقلم براعت رقم میرود لٰکِنْ بَقِیَ لَہٗ کَمَالٌ لَمْ یَحْصُلْ لَہٗ بِنَفْسِہٖ وَ
ھِیَ الشَّہَادَۃُ لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی کہ حاصل نگشت آنجناب را بذات خود
وآن شہادت ست وچون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بہ نفس نفیس
بی چیزی نباشد سخن در کشف این راز میرود وَالسِّرُّ فِیْ عَدَمِ حُصُوْلِھَا لَہٗ
بِنَفْسِہٖ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَنَّہٗ لَوِ اسْتُشْہِدَ فِی الْحَرْبِ
اَدّٰی ذٰلِکَ اِلٰی کَسْرِ شَوْکَۃِ الْاِسْلَامِ وَاخْتِلَالِ الدِّیْنِ وسِرّ در عدم حصول شہادت
بہ نفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انیست کہ اگر شہادت می یافت
در معرکۂ جنگ میرسانید آن شہادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین
متین نمیدانی کہ در غزوہ اُحد از تمثل شیطان بہ تمثال دجّال بن سراقہ و تفوہ
او بجز کذب اثر الا اَنَّ محمدًا قد قُتِلَ چہا چہا از حیص و بیص کہ در لشکر اسلام نیفتاد
و کدام کدام تفرق و انتشار کہ در جنود نصرت و فود روی نداد و ہر گاہ چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیۂ فتح و نصرت
منعکس بانہزام و ہزیمت شود روی داد مطابق واقع را معاذ اللہ قیاس باید کرد
کہ کار تا کجا رساند و حال شہادت دفعی و سری غیر ازین نیست کہ ارشاد میشود

وحال لطافت ونظافت کف وعطر بیزی وعنبر فشانی شمیم بدن از حدیث انس بن مالک
حالی ارباب خبرت واصحاب بصیرت ست ومامسست دیباجۃ ولا حریرا الین
من کف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من
رائحۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام زیادہ تر
از دیباو حریر بودہ وشمیم خلد نسیم بدن مبارک باب تفضیل بر بوی مشک وعنبر
گشودہ واز ینجاست کہ از ہر کوچہ وکوکہ میگذشتند رہگذر تمام معنبر ومعطر میگشت حتی کہ
ہمین علامت ونشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرسیدند وعلی ہذا القیاس دیگر کمالات بدنی کہ بیانش بسطی در کلام خواہد ما
ودر ورای این قسم کمالات پس کمال شق قمر خود اظہر من الشمس ست کہ از عرب تا ہند
اشتہار یافتہ چنانکہ راجہ سراندیپ کار بند تصدیق این سانحہ غریبہ
از بہ ہمنان شاستر دان شدہ مشرف باسلام گردید وراجہ بھوج حاکم دکن
وقت شب خوبش این معجزہ را بچشم سر دید وکمال سیر معراجی وسواری براق
وگذشتن از سدرۃ المنتہی ورسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سورۂ اسری
عیان ست وعیان را چہ بیان وکمال اول برآوردن سر از قبر روز محشر
وحصول افاقہ از بیہوشی از ہمہ پیشتر وسواری براق وبودن ہفتاد ہزار ملائک
در جلو وبجانب راست عرش بر کرسی نشستن وبمقام محمود مشرف گشتن
ولوای حمد در دست دادن وحضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن
واولین گذر از پل صراط فرمودن وسابق بر عبہ در بہشت کشودن وبمرتبہ
وسیلہ کہ فوق آن ہیچ مرتبہ متصور نیست اعزاز یافتن ودر مقام شفاعت
تخلی بالطبع شتافتن ہمہ مخصوص بسرور انبیا علیہ الصلوۃ والثنا ست
مجملا استیفای کمالاتی کہ از دائرۂ تخمین وتجویز بیرون ست

بر روی آن گشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینهٔ منوره کعبهٔ
معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستارهٔ عقد ثریا بی شائبهٔ
تکلف بدیدهٔ ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجز انتباه
در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هر کجا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسید و از ان باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سورهٔ
انعام رخت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند ازین حدیث قوت شنوائی و
بینائی هر دو یافتنی ست که هر قدر که بآن حضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شد
نصیب دگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب دهن بوده خود مشهور ست چنانچه
شفای درد چشم حیدر صفدر بروز خیبر از تطلیهٔ بزاق شریف دست داده و رفع تشنگی
امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق افتاده
(ماکیدن آب دهن ۱۲)
که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال
اهلبیت عظام همین معجزه را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب
دهن که شان عسل شکسته و آب حسرت را در گلوی قند مکرر گره بسته چنان بود که
یکقطره از ان آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن و جمال
و براقت و لمعان نور کمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
برای بن عازب بران گواه ست که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم
(از ازهره ۱۲)
بخدا که لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر
تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی + ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی +

بخدا فیرہ برآن گواہ ست وعلم وسیع کہ فحوای علمت علم الاولین والآخرین
بتمامہ آن
گلی ازین گلستان ست وندائے فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِہٖ مَا اَوْحٰی تتمہی ازین بوستان
خارج از نطاق ناطقۂ انسان وحال عرفان اتم از تقدمۂ قرب اتم ظاہر چہ ہر قدر
کہ مقاربت بیشتر معرفت زیادہ تر وچون قرب اتم بجائی رسید کہ گنبہ آنرا
بدیدۂ عقل دوربین نتوان دید پس عرفان اتم ہم بمرتبہ فائز کہ ہوش وحواس
از ادراک آن عاجز ومنصب قضا کہ عبارت از رفع قضایا وقطع تنازع میانۂ
بندگان خداست از ملاحظۂ خُلق کریم ولطف عمیم آن صلح کل وہادی سبل پیدا
وہویدا کہ متخاصمین ہنگام فیصلہ درحق وباطل بچشم صورت رضا در مرآت دلہا
نمیدیدند وغیر از آمنا وصدقنا شاہد مقال را در آغوش بیان نمی کشیدند
وقانون فتوی از نظارۂ شواہد کتب احادیث وسیر نضارت بخش ابصار
ناظران ست ودستور العمل برائے قاضیان ومفتیان واجتہاد ہدایت
بنیاد کہ وحی باطنی عبارت ازان ست بعد انتظار وحی بضرورت قوت
حادثہ عمل بارائے بیضاضیائے مستبنی برآن وقاعدۂ کلیہ برائے جزئیات اجتہاد
جملہ مجتہدان واحتساب کہ معاملۂ محاسبۂ بندگان وجزا وسزا مبتنی برآنست
ابواب حدود وقصاص وجنایات وتعزیرات منادی بآن وکمال قرارت کہ مشتمل بر صورت
تجوید ووجوہ اختلاف کلمات وحروف قرآن ست بہ تفاصیل قرارسبعہ وغیر آن
مستغنی از بیان اما غیر ازین کمالات کمالاتی دیگر کہ در ذات آن مجمع کمالات
تعبیہ کردہ اند پس منجملہ انچہ متعلق بجسم شریف ست این ست کہ از پس پشت
ہمچو پیش رو در شب تاریک مانند روز روشن میدیدند واین بتسویہ دلیلی ست
روشن برینکہ بدن لطیف وعنصر نظیف گویا روح مجسم بودہ کہ کار فرمائے
قضا از شیرۂ ارواح مقدسہ ترکیب دادہ ابواب انوار مطلق

در واقع بمثابهٔ بینه و برهان آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت ست پس
مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار افتاده
تا ترتیب وضعی میانهٔ دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظهٔ تقدم
و تاخر فیما بینهما هیچگونه از دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق ست تحقیق
همین ست که در شب معراج بدیدهٔ سر دست داده و قرب اتم که کریمهٔ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ
فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ تفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال
دو قبضهٔ کمان که باهم پیوسته باشد و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی
هم آغوش بدیگری گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمهٔ آن
آیهٔ وافی هدایه سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی
باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی ست
که بپای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاهد این مرتبه را بهزار طلاقت و ذلاقت
نیز زبان شدن ۱۲
در آغوش نباید کشید جائیکه مثل روح الامین بقرب و منزلتی که دارد بمضمون این شعر
شعر اگر یکسر موی برتر پرم ✤ فروغ تجلی بسوزد پرم ✤ زبان کشاید
طائر افهام و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که آنجا پر پرواز کشاید
و شفاعت عظمی که مقدمهٔ آن نجات از تجلی دخانی که جمله انبیای کرام
درین ضغطه بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمهٔ آن
سختی و تنگی و فشار ۱۲ سایه گرفتن ۱۲
استخلاص سائر عصاة مومنین از نار جهنم ست که رضای شفیع المذنبین
جمع عاصی بمعنی گنهگار ۱۲
بمنطوق وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی بدون آن نگفته اند خود ظاهر ست
و بر همگنان باهر و جهاد با دشمنان خدا اختصاصی ست که احدی از انبیا غیر
آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام بنفس نفیس خود بآن مامور نشد و این کمالی ست که مشعر
از منتهای شجاعت ست که کلام معجز نظام اَنَا النَّبِیُّ لَا کَذِبْ اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ

وامتیاز کلی واختصاص جملگی ست آن حضرت خاتم نبوت ورسالت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را مخصوص وممتاز بدیگراوصاف وکمالات ساختند تا شاہد فضلیت
بی پردہ برمنصۂ ظہور جلوہ گزیند ونقش اشرفیت بی شائبۂ خفا واختفا برنگین شہود
نشیند لہذا اضافہ می شود وَقَدْ زِیْدَتْ لَہٗ کَمَالَاتٌ اُخَرُ مِنْ اَنْوَاعِ الْوِلَایَاتِ
وَالْمَحْبُوْبِیَّۃِ الْمُطْلَقَۃِ وَالْاِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ وَالرُّؤْیَۃِ وَالْقُرْبِ الْاَتَمِّ
وَالشَّفَاعَۃِ الْعُظْمٰی وَالْجِہَادِ مَعَ اَعْدَاءِ اللّٰہِ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ
مِنَ الْکَمَالَاتِ کَالْعِلْمِ الْوَسِیْعِ وَالْعِرْفَانِ الْاَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْیَا
وَالْاِجْتِہَادِ وَالْاِحْتِسَابِ فِی الْقِرَاءَۃِ وَغَیْرِہَا بتحقیق زیادہ کردہ شد برائے
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمالات دیگر از اقسام ولایات وتصرفات
ومحبوبیت مطلقہ وبرگزیدگی مطلق ودیدار حق وقرب تمام تر وشفاعت عظمیٰ وجہاد
ومحاربہ با دشمنان خدا وغیر ازین کمالات دیگر ہم اضافہ شد ہمچو علم وسیع
وعرفان اتم وقضا وفتویٰ واجتہاد واحتساب وقرأت قرآن وغیر آن باید دانست
کہ ولایت عبارت ست از تصرف وتقلین وقرب ومنزلت نزد رب المشرقین ورب المغربین
واین تصرف عام وقرب تمام متنوع بانواع کثیرہ ومنقسم باقسام عدیدہ ست کہ بیان
تفصیلی آن بر صفحۂ روزگار وصحیفۂ کونین ہم ثبت نمی تواند شد واز ینجاست
کہ الولایۃ افضل من النبوۃ گفتہ اند یعنی جہت ولایت نبی کہ عبارت از معاملۂ
راز ونیاز با خدا وقرب تمام با مولی ست افضل از جہت نبوت ست کہ مراد
از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الٰہی ست ومحبوبیت مطلقہ بغیر ازان ست
کہ جملہ اقوال وافعال واعمال واحوال در ظاہر وباطن محبوب ومرغوب حق باشد
وتمامی امور متعلقہ باین ودنیا بلکہ خود ایشان سراسر مقصود ومطلوب
حضرت مطلق گردد واصطفای مطلق کہ بظاہر تفسیر محبوبیت مطلقہ ست

باتصاف آن ابراہیم خلیل اللہ گشتند و کلام کہ لقب کلیم اللہ کاشف از موصوفیت
موسیٰ بآنست وعبادت و طاعت کہ یونس باتصاف آن مشہور اند و شکر کہ آنرا
نامزد نوح کردہ اند مجموعہ این صفات و گلدستہ این کمالات ذات معدن حسنات
آن سرور کائنات علیہ الصلوات والتسلیمات ست خوش گفت آنکہ گفت
شعر حسن یوسف دم عیسیٰ ید بیضا داری ✤ آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری ✤
بلکہ اگر دیدۂ بصیرت واشود و نظر بغور وامعان رود حضرت ختم المرسلین علیہ الصلوٰۃ
والسلام شریک غالب در جملہ اوصاف کمال برآمدہ علم قصب السبق ربائی
درین میدان برافراشتہ قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا فراتر گذاشتہ اند
نمی بینی آدم و داؤد را اگر ملقب بہ خلیفۃ اللہ ساختند نوبت محمد رسول اللہ
بیجگانہ بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاہ سلیمان حاضر نمود
حق جل وعلا بخطاب سرور انبیا در مقدمہ حضرت زینب زوجہا کہا فرمود
زنان مصر مشاہدۂ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب در آئینہ
کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراہیم اگر لباس خلت
پوشید محمد قبای محبوبیت در برکشید موسیٰ اگر کلام حق بر طور از دور شنید
خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک بدیدۂ سر دید مشتہر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
مشہور ست احمد در صبر و شکر ہر دو مشکور المختصر ہر جمالی و کمالی کہ بسائر انبیا
داد مدہان و بہتر ازان بسرور انبیا دادند چنانچہ صفات مذکورہ کہ فرادی
فرادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظہور گرفتند اجتماع و ازدواج آنہا
در یک ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
جلوۂ دیگر و کمالی آخر پدید آورد لیکن چون اشتراک دیگران عائق از تفرد

کہ باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتادہ چنانکہ وصف خلافت کہ عبارت
از نیابت حق در تبلیغ احکام شرعیہ و ترویج امور دینیہ و سیاست امت و تدبیر مملکت
و انتظام عالم و صلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقہ بہ صلاح معاش و معاد بندگان
خداست و وصف ملک و سلطنت کہ عبارت از ریاست عامہ و حکومت تامہ ہست و وصف
حسن و جمال کہ عبارت ست از تناسب اعضا و صباحت خدو رشاقت قد و ملاحت
رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان کہ نہ نیکو قد شدن ۱۲
در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نہ بمیزان اندازہ و وہم و گمان سنجد و وصف
خلت کہ عبارت از یار جانی و دوست روحانی ست کہ تعبیرش بیک جان دو قالب
کردہ اند و ایں معنی شانی از شیونات خلت انسانی ست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
این مرتبہ عظمی و عطیہ کبری بجائی رسیدہ کہ قابل شرح و بیان نیست چنانکہ گفتہ اند
کہ این معنی بحث و کیفیت صرف ست کہ تعبیر و عنوانش از بوث تعلق باقوالب
الفاظ پاک و صاف برآمدہ و وصف کلام کہ مبنی از تشریف ہمکلامی با علام ست
و وصف عبادت کہ بظاہر مشعر از اظہار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد
و عظمت و جبروت معبود ست در حقیقت استہلاک ہستی عبد در ہستی
حق ست کہ نقش ماسوای معبود در نظر عابد نماند بلکہ پیش ظہور نور معبود عابد
ہم در میان نباشد و وصف شکر کہ مراد از قضای حق ست بدون صرف
اعضا و جوارح و قلب و روح در امری کہ مخلوق برای آن شدہ حاصل نشود
بلکہ اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد
بالجملہ وصف خلافت کہ موصوف بآن آدم و داؤد بودند چندانکہ ملقب
بہ خلیفۃ اللہ گشتند و ملک و سلطنت کہ از اوصاف غالبہ حضرت سلیمان ست
و حسن و جمال کہ ضرب المثل بآن یوسف شدہ اند و خلت و اتحاد کہ مشتہر

تفصیل بروی اجمال کشودہ این ترجمہ را موسوم بہ تحریر الشہادتین نمودہ انا
اشرح فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود انہ ولی التوفیق والہدایۃ وعلیہ
التوکل فی البدایۃ والنہایۃ قال الاستاذ العلامۃ انار اللہ برہانہ واما فاض علینا فیضانہ
اعلم رحمک اللہ تعالی ان الکمالات التی افترقت فی الانبیاء
علیہم السلام وقد اجتمعت فی نبینا صلی اللہ علیہ
وسلم وبدان رحم کناد بر تو خدای تعالی البتہ کمالاتیکہ متفرق ومنتشر بودند
در ذوات پیغمبران علیہم السلام ہمہ بتحقیق مجتمع وفراہم شدند در ذوات پیغمبر ما
علیہ الصلوۃ والثنا وتفصیل این اجمال ست کہ ارشاد میرود فقد
اعطی الخلافۃ کما اعطی ادم وداؤد علیہما السلام
واعطی الملک کما اعطی سلیمان علیہ السلام واعطی الحسن
کما اعطی یوسف علیہ السلام واعطی الخلۃ کما اعطی
ابراہیم علیہ السلام واعطی الکلام کما اعطی موسی
علیہ السلام واعطی العبادۃ کما اعطی یونس علیہ
السلام واعطی الشکر کما اعطی نوح علیہ السلام
پس بتحقیق داده شد خلافت ونیابت را چنانکہ داده شده آدم وداود علیہما السلام
وداده شد ملک وسلطنت را چنانکہ داده شد سلیمان علیہ السلام وداده شد
حسن وجمال را چنانکہ داده شد یوسف علیہ السلام وداده شد خلت واتخاذ
را چنانکہ داده شد ابراہیم علیہ السلام وداده شد کلام وخطاب را
چنانکہ داده شد موسی علیہ السلام وداده شد عبادت وطاعت را
چنانکہ داده شد یونس علیہ السلام وداده شد شکر را چنانکہ داده شد
نوح علیہ السلام مخفی دستر مباد کہ ہر یکی را از انبیای کرام وصفی ولقبی خاص ست

باشان محبوبیتی که نسبت بامحبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات
من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت ها دیدند و تحشم ابتلا در خصوص شهادت
کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگرست و حالات معشوقانه دیگر
شعر گل را چه غم که بر سر تخت تجمل ست ۔ هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل ست ۔ پس سلفاً
و خلفاً از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق و سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که
بجای رساند و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین و الفقهاء و المتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز دهلوی
تغمده الله بالرحمة و الغفران و اسکنه فی اعلی فراديس الجنان که ذات ملکی صفاتش بغایت
اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده قرع
صماخ نکرده که در رساله سر الشهادتین پرده از روی این راز سربسته کشوده و این
ستر مکتوم را چنان وا نموده اند که کتب متداوله علما ازان عاری و اسفار متطاوله فضلا
ازان خالی ست و رساله مزبوره با کمال بلاغتی که دارد هر چند برای ایضاح مرام و کشف
مقصود کلام کافی و وافی ست لیکن چون شاهد تعبیر به جمله عبارات عربی جا گزین
و تالیفش بعنوان متین همقرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی بر تفسیر و تفصیلش
بزبان فارسی آمد تا نفعش عام و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله
که بفحوای این شعر فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ۔ بلبل همین که قافیه گل شود بس ست
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه ماند گلهای تدقیق
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب ست پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار برافرازد چنانکه
باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت بانصرام این مهم در ساخته
و در بیشتری از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجائیکه مناسب بوده باب



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعیم الجنان فلهم
روح وریحان واحیاهم بحیوة لا یحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان فهم فی
عیشة من الرضوان والصلوة والسلام علی خیر من شید لدعوة الخلق الی الحق
بصدق البیان فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک والانس والجان وهو
عین الاعیان وعلی آله واصحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن فاولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
وهم هداة سبیل الایمان والعرفان اما بعد برکسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده
ودامن فکر از خس وخاشاک ضلالت برچیده اند مخفی ومستتر نخواهد بود که ماجرای شهادت
جناب سبطین طیبین حضرات حسنین علیهما التسلیمات والتحیات که الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة طغرای فرمان مناقب شان ست وهذان ابنای وریحانتای
من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو منیع الشان خاصة سانحه کربلا و
واقعه شهادت جناب سید الشهداء علیه الوف من التحیة والثنا امریست که عقول عقلا در ان
متحیر وهر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا ازامرست که راکبان دوش نبی

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات

تحریر البراهین

فارسی شرح مبسوط

سر البراهین

در مطبع منشی نولکشور طبع شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ وملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے تمثیل بیچ کے تین صفحہ جو سادے ہین اُنمین بعض کتب متفرقات دینیہ اردو کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات دینیہ اردو

شبیہ احمدی سراپائے خاتم المرسلین کا بیان مولفہ جمال الدین حسن خان۔

مثنوی زائر - دعوت قبائل قریش مصنفہ نواب شیر علی خان۔

دوازدہ مجلس مسمّی بہ ریاض الازہار فی احوال سید الابرار - مولفہ مولوی وجیہ الدین محمد رضوی۔

اسرار کربلا - حالات معرکہ کربلائے معلی مولفہ منشی محمد ظہیر الدین بلگرامی۔

دُرِ نبوت - نعت پیغمبرین تصنیف نواب محمد مروان علی خان نظام۔

رموز القرآن - اوقاف قرآن کا بیان مولفہ مولوی محمد حسین علی ہاتفی شاہجہانپوری۔

آثار محشر - علامات قیامت کا حال۔

صبح کا ستارہ - حالات بہشت و دوزخ وقیامت مولفہ مولوی عباس علی۔

آثار قیامت۔

قیامت نامہ - بہشت نامہ - مولفہ مولوی فیاض الحق۔

اکسیر ہدایت مترجمہ کیمیائے سعادت مترجمہ مولوی فخر الدین۔

مذاق العارفین - ترجمہ اسرار العلوم کامل چار جلد مترجمہ مولوی محمد احسن صاحب۔

ہدایۃ الکونین - الی شہادۃ الحسنین مولفہ ابو الخیر مولوی محمد معین الدین مشہدی۔

تحفۂ درود ملقب بنجیر الکلام - مولفہ مولوی منظور احمد صاحب۔

رسالۂ کسب الانبیا مصنفہ مولوی ظہور الحق

شجرۂ طغرائے - اسمائے دوازدہ امام علیہم السلام از صنعت کاری مولوی ہادی علی خوشنویس لاثانی۔

دہ مجلس منظوم معہ کہ شہادت کربلا علی الترتیب مشتملہ چودہ مجلس۔

دہ مخزن - مصائب کربلا مصنفہ حکیم نصر اللہ خان وصال۔

Tahreerul Shahadateen

ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات

تحریر الشہادتین

فارسی شرح مبسوط

تحریر الشہادتین

در مطبع منشی نولکشور طبع شد

Tafsīr al-shahādatain.

'Abd al-'Azīz, Dihlawī.

1882.

49 C 11

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

49 C 130

